باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات
شماره ثبت: ۵۰۳۶
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷٫۳۴۲۲ ح ۲۵۷ م ۱۳۴۳ مرجع ☐
سرشناسه: حائری، عبدالکریم، ۱۲۲۸؟ - ۱۳۱۵.
عنوان قراردادی: منتخب الرسایل
عنوان: منتخب الرسایل
شرح پدیدآور:
کاتب: اسدالله الموسوی الخوانساری تاریخ کتابت:
محل نشر: [تهران] ناشر: مطبعه علمی تاریخ نشر: ۱۳۴۳ ق
صفحه شمار: ۱۷۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۱٫۵ x ۱۴ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐
واقف: دانشگاه علوم اسلامی رضوی تاریخ ثبت: آبان ۱۳۸۱
یادداشتها: کتاب رساله عملیه شیخ عبدالکریم حائری است که خود ایشان در صفحه اول کتاب اجازه تقلید از آن را داده اند.
در پایان کتاب مسائل متفرقه بصورت سوال و جواب آمده است
موضوع(ها): ۱. فقه جعفری ـ رساله عملیه. ۲. فقه جعفری ـ پرسشها و پاسخها.
شناسه(های) افزوده: الف. یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم، ۱۲۴۷؟ - ۱۳۲۸؟ ق. ب. موسوی نجفی اصفهانی، ابوالقاسم، گردآورنده. ج. موسوی خوانساری، اسدالله، کاتب. د. دانشگاه علوم اسلامی رضوی، اهداکننده. ه. عنوان. و. عنوان: منتخب الرسایل
فهرستنگار: [illegible] تاریخ فهرستنگاری: اسفند ۸۷

چون
کتاب مستطاب منتخب الرسائل

مکرر بطبع رسیده بود و دارای اغلاط کثیره و مطابق با
میل آقایان مقلدین نبود لذا این دعاگو بان همت گماشته
و با جهد وافی و سعی کافی اقدام باین امر خیر نموده کتاب
مزبور را بحضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام
مروج الاحکام استاد الفقهاء والمجتهدین ناصر الملة و
الدین آیة الله فی الارضین آقای حاج شیخ عبد
الکریم الحائری الیزدی متع الله المسلمین بطول
بقائه در قم نوشته و از لحاظ انور گذرانیده و مطابق
با فتاوی خود فرموده اینک مطابق با فتاوی خود تصحیح فرموده
و اینجانب نیز با کمال جد و جهد در خوبی خط و جودت کاغذ اقدام
بطبع آن نموده تا مقلدین محترم بفیض کامل رسیده داعیان را بدعای
خیر یاد و شاد فرمایند الاحقر میرزا کاظم رهبری و آقا محمد حسین تبریزی

روشید در سال ۱۳۸۲
۵۲۲
۲۹۷٫۳۴۲۲
ح ۲۵۷ م
۵۲۲۱۰

روسید در سال ۱۳۸۲
۵۲۲
وقف ...
۲۹۷/۳۴۲۲
۲۵۷۲ ع
۵۲۲۱۰

چون
کتاب مستطاب منتخب الرسائل

مکرر بطبع رسیده بود و دارای اغلاط کثیره و مطابق با
میل آقایان مقلدین نبود لهذا اینداعیان همت گماشته
و با جهد وافی و سعی کافی اقدام باین امر خیر نموده کتاب
مزبور را بحضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام
مروج الاحکام استاد الفقهاء والمجتهدین ناصر الملة و
الدین آیة الله فی الارضین آقای حاج شیخ عبد
الکریم الحائری الیزدی متع الله المسلمین بطول
بقائه در قم نوشته و از لحاظ انور گذرانیده و مطابق
بافتاوی خود فرموده اینک مطابق بافتاوی خود تصحیح فرموده
و اینداعیان نیز با کمال جد و جهد در خوبی خط و جودت کاغذ اقدام
بطبع آن نموده تا مقلدین محترم بفیض کامل رسیده داعیان را بدعای
خیر یاد فرمایند الاحقر میرزا کاظم دهبری و آقا محمد حسین [illegible]

آستان قدس رضوی
کتابخانه مدرسه میرزا جعفر
اسم کتاب: منتخب الرسائل
مصنف / مؤلف: حاج شیخ عبد الکریم یزدی
تاریخ چاپ یا تحریر کتاب: ۱۳۴۲
شماره عمومی ۵۲۲ شماره خصوصی ۱۰۱
واقف حاج محمد حسین [illegible] تاریخ وقف ۱۳۷۲
جزء کتب فقه
این کتاب بانضمام صد جلد دیگر از کتب متفرقه
شروطات ...
تاسیس کتابخانه ۱۳۷۰
کتابخانه ... مشهد
شماره ۲۷۴۷۴
تاریخ آبان ۸۱

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم عمل باین رساله شریفه مجزی است الاحقر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل باین رساله شریفه که جناب مستطاب نخبة العلماء الاتقیاء الاعلام آقای معظم سلمه الله تعالی منتخب نموده اند صحیح و مجزی است

حرره الاحقر عبدالکریم الحایری الیزدی

رساله شریفه منتخب الرسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

اما بعد پس چون کتاب مستطاب منتخب الرسائل که جناب السید المسدد والعالم المؤید الحاج سید ابوالقاسم الاصفهانی شکر الله سعیه واجزل الله مثوبته مطابقا لفتوی سید الفقهاء واستاد المجتهدین آیة الله فی الارضین العلامة الطباطبائی الیزدی انار الله مضجعه تالیف فرموده بود و آن رساله ایست در نهایت خوبی و خوش ترتیبی و با اینکه کمال اختصار در او رعایت شده مشتمل است بر جل فروعات و عمده احکام لذا این رساله شریفه را مطابق ساخته با رأی

مبارك حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین غیاث الملة استاد الفقهاء والمجتهدین آیة الله الیزدی الحایری

الحاج شیخ عبدالکریم متع الله المسلمین

بطول بقائه تا نفع آن اعم و فائده آن اتم باشد و مشتمل است بر دو مقصد

مقصد اول

در اصول دین با اشاره بادله واضحه بطوریکه بر هر عامی روشن شود و قبل از شروع در آن بدانکه هر ذی شعوری بمجرد تفکر در وجود خود یا سایر مصنوعات میباید که مصنوع بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قادر حکیمی که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزه و مبرا از صفات نقص و احتیاج میباشد او را ایجاد فرموده و متصور و معقول نیست که او هم مخلوق دیگری باشد والا تسلسل لازم میاید پس هر مصنوعی دلیل است بر وجود صانع و در اثبات توحید و یگانگی و بیهمتائی حضرت صانع اکتفا مینمائیم بچند دلیل که بفهم عوام نزدیک باشد اصول دین پنج است اول توحید و آن اعتقاد بیگانگی خداوند عز شانه میباشد بشش دلیل

اول انکه اکر او را شریک میبود بسبب آن شریک عالم فاسد
میشد **دوم** انکه شرکت نقص خدائی میباشد و نقص در
خدا نیست **سیم** انکه پیغمبران تمام از نزد خدای واحد آمدند
و اخبار بوحدانیت او نمودند اکر خدای دیکر بود اظهار حیوة
مینمود **چهارم** بر فرض تعدد یکی از انها اکر قادر باشد بر
دفع دیکری دفع انکه خدائی او را کامل نماید پس باید دفع
او را نموده باشد و اکر نتواند خدای عاجز خدا نیست **پنجم**
خدا بر پیغمبران فرموده که شریک ندارم اکر دروغ کفته دروغ
نقص است و خدا ناقص نیست و اکر راست کفته مطلب ثابت است
ششم انکه میان دو چیز فاصله باید باشد تا دو بودن متحقق
شود و لازم میاید انفصاله هم قدیم باشد و حال انکه ادعا نشده
و اکر ادعا آن هم بشود تسلسل لازم میاید و آن محال است
و اما صفات ثبوتیه ذاتیه خداوند که عین ذات او ست پس علما
هشت صفت ذکر کرده اند و مرجع انها چند صفت است اول
قدرت دوم علم سوم حیوة چهارم ازلی که همیشه بوده پنجم ابدی که همیشه
خواهد بود و بقیه صفات و مرجع آن بعلم و قدرت است و بعضی
از صفات افعال او ست مثل خالقیت و رازقیت و دلیل بر
ثبوت این صفات آن است که اینها صفات کمالیه است و خدا
کامل است **و اما** صفات سلبیه که خداوند عالم از آن منزه

و مبرا است چند صفت است چنانچه علما ذکر نموده اند **اول**
مرکب بودن **دوم** جسم یا جوهر یا عرض بودن **سیم**
دیدنی بودن **چهارم** محل حوادث بودن **پنجم** شریک داشتن
ششم احتیاج داشتن **هفتم** معانی یعنی زاید بودن صفات
ذاتیه او بر ذات تعالی الله عن جمیع ذلک علوا کبیرا زیرا که اینها
صفات نقص است و خدا منزه از آن است **دویم** نبوت
بدانکه افراد انسان معاش انها منتظم نخواهد شد مکر بشارکت
و اجتماع که معاون یکدیکر باشند در رفع احتیاجات خودشان
و معاونت حاصل نمیشود مکر بمعامله نمودن با یکدیکر و معامله
واقع نخواهد شد مکر از روی قانون عدل صحیح از جانب حق سبحانه
و تعالی چرا که اکر واکذار نماید امر قانون را بخلق هر کس بر حسب
رای سخیف خود اختیار طرفی را خواهد نمود و نظام عالم
مختل خواهد شد پس بر حضرت حق سبحانه و تعالی معین است که
وضع قوانین عدل نموده و بواسطه انسان کامل که از جنس خلق
باشد ان احکام را بخلق برساند که بتوانند با او الفت کرفته
و تعلم ان قانون و احکام را از او بنمایند و باید آن شخص کامل
و معصوم از خطا باشد و بمعجزات و آیات بینات اثبات پیغمبری
خود را بر خلق نماید تا اذعان و اعتقاد بنبوت و پیغمبری او نموده
او را در ان احکام تصدیق کنند یا انکه مخبر صادق اخبار بنبوت

او نماید پس بدانکه از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت محمد بن
عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین صد و بیست و چهار هزار
پیغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه و تعالی و بشارت مقدم
مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را بخلق داده‌اند و
دین آنحضرت باقی است الی یوم القیمه و نبوت آنحضرت ثابت است
بشش دلیل اول آنکه باتفاق کافر و مسلم آنحضرت شاگردی
استادی نفرموده بود و درس نخوانده و ننوشته و از آنحضرت و
اوصیاء او در هر علمی فرمایشاتی صادر شد که بی تعلیم معلم
محال عادی میباشد و صادر شدن این خوارق عادات از ایشان
معجزه واضحه است دویم آنکه در کتابهای آسمانی مکرر اشارت
بقدوم مبارک آنجناب داده شده چنانچه در آیات شریفه
قران بیان فرموده و اگر در آنها نبود خصم آنجناب که یهود و نصاری
بودند تکذیب او را مینمودند و اگر این معنی را تکذیب نموده بودند
بایست بتواتر بما برسد و حال آنکه نرسیده سیم معجزات و
خوارق عادات که بتواتر از آنحضرت صادر شده و بما رسیده
مثل شق القمر و تسبیح سنگریزه در کف مبارک آنجناب و امثال
آن از معجزاتیکه در کتب تواریخ ثابت است چهارم آنکه قرآنی از
جانب خداوند وارد که فصاحت و بلاغت آن عاجز نموده

فصحاء عرب را که در قرآن در مقام تحدی فرموده فأتوا بسورة
من مثله و همه فصحاء عرب در مقام معارضه بر آمدند
و عاجز شدند پنجم آنکه کمالات و اخلاقی از آنجناب بتواتر
رسیده که دارای آنها مستحق پیغمبری است و زمان آنحضرت
زمان طغیان و کفر بوده و قاعده لطف اقتضا مینمود که مثل
او مرسل بسوی خلق شود ششم آنکه اگر پیغمبر نبود بر
خداوند عالم لازم بود که شخصی را بگمارد که بطریق علمی کذب
او را واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت این است که شخص
حکیم عالم قادر علی الاطلاق بغلبه و قوه یا بطریق علمی دفع
مفسد دین را بنماید سیم معاد جسمانی است که تمام
خلق با همین بدن عنصری در روز قیامت محشور و در موقف
حساب خواهند آمد بشش دلیل اول آنکه ظلم در بنی آدم
بسیار است و غالبا اجزاء آنها در دنیا داده نمیشود اگر
روز جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد لازم
میاید که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خداوند
جل شانه قبیح است دویم و سیم آنکه خداوند حکیم
تکلیف فرموده بندگانش را باموری چند و وعده ثواب
و وعید از عقاب فرموده و چونکه آن ثواب و عقابها بالعیان
در دنیا نیست باید روز جزائی باشد و الا لازم میاید تناهی و

مطیع و عاصی و این قبیح است و ایضا کذب لازم میاید چهارم
انکه اتفاق اهل هر ملت حقه بر آن شده پنجم انکه اگر نبوده
باشد و بیان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مینمایند
ششم انکه بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت رسول صلعم بنصوص
متواتره در قران بیان نموده چهارم عدل است و بعضی انرا
اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل اول انکه ظلم قبیح است
و بر خدا روا نیست دویم انکه ظلم نمودن بجهة احتیاج
واقع میشود و خدا محتاج نیست سیم انکه خدا و ند جل شانه
خود منع از ظلم فرموده چگونه خود ظلم مینماید چهارم
انکه در کتابهای منزله اخبار بعدل خود فرموده پنجم انکه
نظم افرینش عالم اقتضاء عدل او را مینماید ششم انکه با حتمال
ظلم رفع اعتماد میشود از صدق پنجم امامت است که او را هم
بعضی اصل مذهب شمرده اند و همان برهانیکه ذکر شد در اثبات
نبوت مطلقه و احتیاج خلق بانبیاء جاریست در اثبات ولایت
مطلقه و لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه و تعالی برای
ابقاء دین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و اتمام
حجت بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات لزوم عصمت
امام و بقاء او الی یوم القیمة و امامت خاصه دوازده امام ع
که اول امیر المؤمنین علی علیه السلام دوم امام حسن ع سیم

امام حسین ع چهارم امام زین العابدین ع پنجم امام محمد باقر علیه السلام
ششم امام جعفر صادق ع هفتم امام موسی کاظم ع هشتم امام
رضا ع نهم امام محمد تقی ع دهم امام علی النقی ع یازدهم امام
حسن عسکری ع دوازدهم امام عصر منتظر ارواح العالمین
فداه و عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من انصاره بوده باشد
ثابت میشود به پنج دلیل اول باتفاق شیعه و اهل سنت حضرت
رسول صلعم فرموده که خلیفه بعد از من دوازده نفر میباشند
و هر کس غیر از انها اظهار این امر نموده باین عدد نبوده اند هم
چنین معصوم نبودند و عصمت ائمه طاهرین نزد تمام مسلمین
محل کلام نیست مگر فرقه ضاله خوارج لعنهم الله که عناد انها
واضح است دویم انکه هر یک از ایشان ادعاء امامت نموده اند
قطعا و عصمت انها مانع از دروغ گفتن ایشان است علاوه
بر انکه کمالات و حالات و عبادات و مکارم اخلاق و محامد
صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان است
سیم علومیکه از ایشان رسیده بی تعلیم از خارج بوده و ان
خرق عادت است چهارم انکه از حضرت رسول صلعم نصوص متواتره
بامامت ایشان باسمائهم و صفاتهم رسیده چنانچه در کتب
مبسوطه مسطور است پنجم انکه معجزات متواتره از هر کدام از
انها نقل شده که در کتب مفصله مسطور است

مقصد دوم

در فروع دین است و از احکام عبادات و معاملات و فرائض و سیاسات است و تفصیل احکام آنها در کتب و رسائل مفصله مسطور است و عمده غرض در این وجیزه اقتصار بر مهمات احکام عبادات و معاملات و مواریث است که غالبا مورد ابتلای عامه ناس میباشد و تتمه احکام موکول بکتب مبسوطه است که از فتاوی حضرت سید استادی مد ظله العالی در اطراف عالم منتشر است و اما احکام حج پس علاوه از آنکه در ضمن کتب مبسوطه مسطور است رساله مفرده مناسک مختصر از محقق انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه که حاشیه فرموده اند متکفل احکام آن است پس این وجیزه مشتمل است بر سه منهج

منهج اول

در احکام عبادات است و در آن چند مطلب است و قبل از شروع در آن باید دانست که اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلی قطعی آنرا بداند و بر احدی مخفی نیست که اگر اجتهاد بر تمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش مردمان مختل میشود

بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق مستلزم تکلیف ما لا یطاق و نسبت ببعضی موجب عسر اکید و حرج شدید است و حال آنکه خداوند جل شانه سختی را از این امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط در حق عوام مستلزم آن است پس طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسب است مهمات مسائل تقلید بیان شود در چند مسئله **مسئله** بدانکه شخص مکلف یا مجتهد است یعنی صاحب قوه استنباط احکام شرعیه از مدارک مقرره آنها یا صاحب قوه مزبوره نیست چه عامی محض باشد یا مشتغلی که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اگر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد خود و الا باید تقلید کند یا احتیاط و برای مجتهد هم جایز است در عمل خود احتیاط کند چه فعلا اجتهاد کرده باشد در آن مسئله یا نه و اگر متجزی باشد یعنی میتواند بعضی از مسائل را بطریق نظر و استنباط منتهی نماید بقطع ظاهری میتواند در خصوص آن مسائل عمل باجتهاد خود کند و در آنچه قوه ندارد حال او حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یا باحتیاط **مسئله** بدانکه اقوی جواز عمل باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه در شبهات حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد مگر در صورتیکه احتیاط

مستلزم تکراری شود که در عرف صدق امتثال نکند و آنرا
بازیچه حساب کنند **مسئله ۳** بدانکه احتیاط چند قسم است
زیرا که گاهی احتیاط مقتضی فعل عملی است مثل آنکه حکم عملی
مردد باشد مابین وجوب و غیر حرمت از استحباب یا اباحه
یا کراهت پس در اینصورت مقتضای احتیاط آوردن آن عمل
است و گاهی احتیاط مقتضی ترک است مثل آنکه عمل مردد
باشد مابین حرام و غیر واجب و گاهی احتیاط مقتضی جمع
است مثل آنکه نماز را قصر باید بخواند یا تمام و گاهی مقتضی
تکرار است مثل آنکه نداند امر فلانی شرط است یا مانع پس باید
یکمرتبه عمل را با آن امر بجا آورد و یکمرتبه بدون آن **مسئله ۴**
در موارد یکه احتیاط ممکن نیست معین است اجتهاد یا
تقلید مثل دوران امر مابین وجوب چیزی یا حرمت آن یا شرطیت
چیزی و مانعیت آن در عملیکه قابل تکرار نیست و مثل مالیکه
مردد باشد مابین دو صغیر یا دو مجنون یا بین صغیر و مجنون
و نحو اینها **مسئله ۵** بدانکه تمیز دادن عامی موارد احتیاط را
در بسیاری مقامات در نهایت صعوبت است زیرا که گاهی
مختلف می شود باختلاف حالات و کیفیات مثلا جواز وضو
و غسل باب مستعمل در رفع حدث اکبر محل خلاف است و بحسب
ظاهر احوط ترک آن است لکن این در وقتی است که آب دیگری که

خالی از نقص باشد داشته باشد اما اگر آب و منحصر باشد
بآن و خاک تیمم هم نداشته باشد احوط وضو گرفتن بهمان آب است
چنانچه هرگاه خاک هم داشته باشد احوط جمع مابین وضو
بآن آب و تیمم است و همچنین احتیاط از جهتی معارض میشود
با احتیاط از جهت دیگر مثل آنکه در شک باینکه تسبیحات اربعه
را سه مرتبه باید گفت یا یکدفعه کافیست که احتیاط در سه
مرتبه گفتن است لکن در صورتیکه وقت مضیق باشد سه
مرتبه خواندن آن مستلزم وقوع قدری از نماز است در خارج
وقت لذا متعین است بر او در اینموارد تقلید کردن **مسئله**
معنی تقلید اظهر عبارتست از التزام بعمل و مقداری از عمل
مسئله طفل ممیز هرگاه تقلید کند صحیح است پس اگر قبل
از بلوغ مجتهدش بمیرد میتواند بر تقلید او باقی بماند چنانچه
در حال حیوة او میتواند عدول بدیگری کند قبل از بلوغ یا بعد
از آن در جائیکه مقلد بالغ میتواند عدول کند **مسئله**
مجتهد یکه تقلید او را میتوان کرد باید جامع الشرایط باشد که
امام زمان اذن داده باشد در رجوع او بطریق خصوص یا عموم
و اذن بطریق خصوص در زمان غیبت کبری نیست لکن اذن
عموم موجود است چنانچه در توقیع مبارک فرموده و اما الحوادث
الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا

حجة الله علیهم و در احادیث دیگر فرموده اند الراد علیه کالراد
علینا والراد علینا کالراد علی الله تعالی و هو علی حد الشرک
بالله و نیز از حضرت عسکری علیه السلام منقول است که فرموده
اند و اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه
مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه **مسئله** اقوی جواز بقا
بر تقلید میت است ولی جایز نیست ابتداء تقلید میت نماید
مسئله هرگاه عدول کرد از تقلید مجتهد میت بمجتهد
حی جایز نیست دوباره عود بتقلید میت و همچنین جایز نیست
عدول از تقلید مجتهد زنده بدیگری مگر در صورتیکه دومی اعلم
باشد **مسئله** تقلید اعلم با امکان واجب است علی الاحوط
در صورت علم بمخالفت یا عدم علم بمخالفت ولو اجمالا تقلید غیر
اعلم نیز جایز است و هرگاه اعلم را نشناسد واجب است فحص کند
تا پیدا کند و مرجع در تعیین اهل خبره و استنباط می باشند و
مراد از اعلم کسی است که استنباط او از دیگران بهتر باشد باینکه
مدارک مسئله را بهتر بداند **مسئله** معتبر است در مجتهد برای
صحت تقلید کردن از او چند چیز اول بلوغ دوم عقل سیم ذکورت
چهارم اثنی عشری بودن پنجم عدالت ششم طهارت مولد هفتم
حفظ او از متعارف کمتر نباشد هشتم اجتهاد نهم حیوة پس ابتدا
تقلید میت نمیتوان نمود بلی اگر در زمان حیوة او تقلید نموده جایز

است بعد از مردن او بر تقلید او باقی بماند و اگر بخواهد احتیاط کند
احتیاط در اخذ باحوط القولین است ولی این احتیاط واجب نیست
علی الاقوی و هم آنکه اعلم یعنی استادتر باشد در استنباط احکام
شرعیه از ادله آن بالفعل باز در هم آنکه مقبل بر دنیا نباشد یعنی
همتش او مصروف نباشد در اوضاع دنیویه زائد بر متعارف
مسئله ثابت می شود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یا
از شیاع و بشهادت عدلین و همچنین است اعلمیت بلی کفایت
کفایت می کند مطلق مظنه باعلمیت هرگاه متمکن از علم نباشد
بلکه هرگاه ممکن نباشد تمیز دادن اعلم ما بین چند نفر و یکی از
آنها محتمل الاعلمیه باشد با اینکه علم داشته باشد که اینها
یا مساویند یا او اعلم است در این صورت معین است تقلید او
مسئله هرگاه مقلد فتوای مجتهدش را در همه احکام نمیداند
اما یقین دارد باینکه عملیکه میکند اجزاء و شرایطش را بجای
میاورد منافیات از آن ترک می کند اقوی صحت آن عمل است اگرچه
احوط اعاده آن است **مسئله** احتیاط مطلقا جایز است
رجوع بغیر نماید با مراعات الاعلم فالاعلم و بهتر عمل باحتیاط است
و مخالفت احتیاط مستحبی جایز است و مستحبی بودن احتیاط
معلوم میشود باینکه قبل از آن یا بعد از آن فتوی داده باشد
و بگوید لکن احوط کذا یا و احوط کذا یا احوط و اولی کذا است و الا احتیاط

مطلو است **مطلب اول** در طهارت

و آن یا از حدث است یا از خبث و طهارت از حدث یا با آب است
یا با خاک و طهارت با آب وضو و غسل است و طهارت با خاک تیمم
است و برای نماز و امثال آن گاهی وضو کافیست و احتیاج بغسل
و تیمم نیست و گاهی غسل تنها کافیست و گاهی وضو و غسل
هر دو لازم است و گاهی وضو و تیمم و گاه غسل و تیمم باید بجا
آورد و گاهی محتاج بهیچکدام نیست اما جائیکه وضوء تنها
کافیست پس وقتی است که میخواهد نماز و نحو آن بجا آورد و
موجبات غسل برای او رو نداده و مانعی از استعمال آب ندارد
بتفصیلیکه میاید و هنوز وضو نگرفته یا گرفته و بیکی از
مبطلات آن باطل شده اما جائیکه غسل تنها کافیست پس برای
کسی است که جنب باشد و مانعی از غسل کردن نداشته باشد
اما جائیکه غسل و وضو هر دو لازم است پس جائیست که موجبات
غسل غیر از جنابت برای او روی دهد و مانعی از استعمال آب
نداشته باشد در اینصورت بهتر این است که اول وضو بگیرد
و بعد غسل کند اما جائیکه وضو و تیمم هر دو لازم میشود پس
وقتی است که موجبات غسل غیر جنابت برای او رو داده و مانع از
غسل دارد و بتواند وضو بگیرد پس وضو بگیرد و تیمم بدل از
غسل هم بجا آورد چنانچه هر گاه از وضو گرفتن هم مانع دارد و

تیمم کند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل و از جاهائیکه
وضو و تیمم هر دو احوط است در بعض صور جبیره است و احوط
جمع مابین هر دو است در رمدیکه نتواند ما عدای چشم از صورت
را بشوید و چشم را جبیره کند بلی اگر علاوه بر خود چشم یا موضع
جرح و اطراف متعارف آن قدر معتد به از اعضاء صحیحه را نیز
نمیتواند بشوید و آب مضر بآن است تیمم متعین است و اگر جائی
در اعضاء وضو یا غسل باشد غیر از جبیره مانند قیر و نحو آن
که رفع آن ممکن نباشد با آب دست بر او کشیده بقصد اعم از
غسل و مسح و ترک احتیاط در تیمم کردن هم ننماید اما جائیکه
تیمم تنها کافیست پس وقتی است که موجب وضو تنها رو دهد
و از وضوء مانع داشته باشد و تفصیل آن خواهد آمد چنانچه
اگر جنب باشد و مانع از غسل داشته باشد اکتفا نماید بیک
تیمم بدل از غسل بلی اگر در اینصورت تیمم بجا آورد و نماز کرد
بعد محدث شد بحدث اصغر مادامیکه مانع از غسل او باقی است
برای نمازهای بعد احوط در صورت تمکن از وضوء جمع مابین تیمم
و وضوء است و در صورت تعذر از وضو اکتفا بکند تیمم بقصد
ما فی الذمه نماید و احوط از آن دو تیمم است یکی بدل از وضو و دیگری
بدل از غسل اما جائیکه نه غسل لازم است نه وضوء و نه تیمم پس برای
نماز میت است تفصیل احکام آنها در چند مقصد ذکر میشود

مقصد اول

در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است اول شستن روی از رستنگاه موی سر تا زنخ بحسب طول و آنچه را فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی بحسب عرض دوم شستن دو دست از مرفق تا سر انگشتان سیم مسح پیش سر برطوبت کف دست راست از بقیه آب وضو بقدری که مسمای مسح بعمل آید چهارم مسح دو پا برطوبت کف دست از سر انگشت پا تا بنج پا که مفصل است بنا بر احوط و از عرض بقدر مسمی و **شرایط وضوء** چند چیز است اول نیت و معتبر است در آن قصد قربت و آن این است که از جهت خدا بجا آورد یا بجهت امتثال امر او و داعی دیگر غیر از امتثال مثل تحصیل ثواب یا خوف از عقاب یا غایتی از غایات دیگر که راجع بخدا باشد داعی بر امتثال شده نه در عرض امتثال و شرط است استدامه آن تا آخر وضوء بلی هرگاه در بین وضوء قصد بیرون رفتن از آن نمود یا متردد شد در آن و قبل از خشک شدن اعضاء سابقه دوباره عود کرد به نیت اول و مفسد دیگر بعمل نیامده تمام کند وضو را از آنجا که قصد بیرون رفتن نمود یا متردد شده صحیح است **دوم** پاک بودن آب وضوء **سیم** مباح بودن آن و در حکم نجس و غصبی است هرگاه مشتبه بآن شود و محصور باشد بلی اگر مطلع شود بر غصبی بودن آب بعد از فراغ از وضو آن وضو

صحیح است لکن عوض آن آب را بصاحبش رد کند بخلاف آنکه اگر مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضو که باطل است و هم چنین است هرگاه مطلع شود بمضاف بودن آن **چهارم** مطلق بودن آب پس وضو باب مضاف باطل است بلی اگر آب مطلق مشتبه شود باب مضاف و آب دیگر هم نباشد واجب است از هر کدام یک وضو بگیرد بخلاف آنکه اگر آب مباح مشتبه شود باب غصبی که باید تیمم کند و هرگاه آب پاک مشتبه شود باب نجس و آب دیگر هم نداشته باشد اقوی تیمم است بار یختن هر دو ظرف و باحتیاط در صورتیکه هر دو آب قلیل باشند بلی اگر یکی کر باشد ممکن است گفته شود که باب اول وضو بگیرد و باب دیگر که کر است اعضا را تطهیر کند و وضوء دیگری با آب که تطهیر کرده است بگیرد ضرر ندارد و بنا بر احوط انحصار وضوء باب دیگر بگیرد و هم چنین در غسل **پنجم** آنکه آب وضوء مستعمل در رفع نجاست نشده باشد اگر آب قلیل باشد پس غساله استنجاء اگرچه با شرایطش پاک است لکن وضوء بآن صحیح نیست **ششم** پاک بودن اعضاء وضوء و کفایت می کند پاک بودن هر عضوی قبل از شروع در آن علی الاقوی **هفتم** مباح بودن مکان وضوء و اما ظرف آب اگر غصبی باشد یا طلا و نقره باشد ظاهرا مضر بوضوء نیست در صورتیکه وضوء با اغتراف باشد مگر در

صورت انحصار که تکلیف مبدل بتیمم میشود هشتم مانع
از استعمال آب نداشته باشد که تکلیف تیمم با جبیره است
نهم ترتیب که اول روی را بشوید و بعد دست راست و بعد
دست چپ بعد مسح کند سر را و بعد دو پا را و ترتیب در پاها نیست
لکن جایز نیست بنا بر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و با هم
جایز است هرچند بهتر ترتیب است دهم موالات باینکه تأخیر
نیندازد شستن یا مسح کردن عضو را بحدی که بسبب تأخیر
جمیع اعضاء سابقه خشکیده باشد و اگر رطوبت در یکی از
اعضاء سابقه باقی باشد ظاهراً کافی است و اما هرگاه
بواسطهٔ حرارت هوا یا باد مثلاً خشکیده باشد یا خودش
خشک نموده و پی در پی شسته وضویش صحیح است یازدهم
مباشرت یعنی خودش وضو بگیرد هرگاه بتواند و با عدم امکان
دیگری او را وضو دهد لکن نیت وضو را خودش بکند مبطلات
وضو شش است اول بیرون آمدن بول و در حکم آن است
رطوبت مشتبه پیش از استبراء دوم و سیم بیرون آمدن
غایط و باد است چهارم خواب است پنجم هر چیز که عقل را زایل
کند ششم استحاضه و هرچه موجب غسل باشد و هرگاه با
وضو بود و شک نمود در عروض یکی از مبطلات اعتنا نکند و
هرگاه محدث بود و شک نمود که آیا وضو گرفته یا نه وضو بگیرد

و وضوء واجب و شرط است از برای چند چیز اول نماز واجب
غیر از نماز میت و اما نماز مستحب پس وضوء فقط شرط است
از برای آن دوم اجزاء فراموش شده از نماز و رکعات احتیاط
و هم چنین سجدهٔ سهو علی الاحوط سیم طواف واجب اگرچه جزء
حج و عمره مندوبین باشد بدانکه حرام است بر شخص بی وضو بدن
خود را بکتابت قرآن و باسم جلالهٔ خداوند و صفات خاصه
او بمالد و هم چنین اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهراء
علیهم السلام علی الاحوط و بدانکه در حال تخلی و غیر آن واجب است
پوشانیدن عورتین را از ناظر محترم و حرام است و بقبله
و پشت بقبله بول یا غایط کردن و مستحب است بعد از بول
استبراء و آن عبارت است از کشیدن انگشت بقوت از مقعد
تا بیخ ذکر سه مرتبه و کشیدن از بیخ ذکر با دو انگشت تا سر
ذکر سه مرتبه و فشردن سر حشفه سه مرتبه و بدانکه استنجا
واجب نیست مگر برای چیزی که طهارت بدن در آن واجب باشد

مقصد دویم

در غسل است و اغسال واجبه شش است اول غسل جنابت
دویم غسل حیض سیم غسل نفاس چهارم غسل استحاضه
پنجم غسل مس میت ششم غسل میت پس در آن چند فصل است
فصل اول در غسل جنابت است بدانکه سبب جنابت دو چیز است

اول بیرون آمدن منی در حکم آن است رطوبت مشتبه پیش از
استبراء از آن بول کردن دوم جماع در قبل یا دبر اگرچه منی
بیرون نیاید از برای فاعل و مفعول و واجبست غسل
جنابت برای چند چیز اول نماز واجب غیر از نماز میت
دوم اجزاء فراموش شده آن و رکعات احتیاط و اگر در بین
نماز و رکعات احتیاط جنب شود احوط این است که بعد از
غسل و اتیان برکعات احتیاط اصل نماز را اعاده کند و هم
چنین سجده سهو علی الاحوط سیم طواف واجب اگرچه جزء
حج و عمره نبوده باشد بلکه در طواف مستحب هم صحت
آن با حدث اکبر محل اشکال است چهارم روزه بتفصیلی که در
صوم بیان خواهد شد و حرام است از برای جنب چند چیز
اول مس اسم جلاله و صفات خاصه خداوند و هم چنین اسماء
پیغمبران و ائمه هدی و فاطمه زهراء سلام الله علیهم علی الاحوط
دوم مس کتابت قرآن سیم درنگ نمودن در مساجد لکن
عبور کردن از آن ضرر ندارد و در وقت عبور چیزی در آن نگذارد
علی الاحوط و هم چنین است اگر از بیرون مسجد چیزی بیندازد
در مسجد و ملحق میشود بمساجد مشاهد مشرفه معصومین
علیهم السلام و الحاق صحن آنها بلکه رواق مطهر معلوم نیست چهارم
عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلعم بلکه مطلق

داخل شدن در آنها پنجم خواندن آیه از آیات سجده بلکه چیزی
از سایر سوره سجده نیز علی الاحوط و اما غسل پس بر دو قسم است
ارتماسی و ترتیبی و ارتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است در یک
دفعه عرفیه و احوط و اظهر اعتبار بیرون بودن تمام بدن است
از آب و ترتیبی آن است که اول سر و گردن را بشوید و بعد طرف
راست را و بعد طرف چپ را و غسل در شرایط مثل وضو است
مگر آنکه ابتداء از اعلی و موالات در غسل نیست و غسل جنابت
کفایت میکند از وضو بخلاف باقی اغسال و بدانکه هرگاه چند
غسل بر او باشد مثل غسل حیض و جنابت و جمعه و امثال آن
و بقصد همه یک غسل کند کافی است چنانچه اگر نیت یکی از آنها
را نماید مجزیست از بقیه اگرچه غیر غسل جنابت را قصد کند
علی الاقوی اگرچه احوط در این فرض اتیان ببقیه است
فصل دوم در غسل حیض است بدانکه خون حیض غالبا
با سرخ و گرم و تازه و با سوزش و جهنده است و گاهی خلاف
آن هم میشود و غالب زنان در ماهی یکمرتبه می بینند و اقل آن
سه روز است و کمتر از آن حیض نیست و باید سه روز مستمرا
خون ببینند یعنی شبهای وسط پس هرگاه مستمر نباشد
حیض نیست علی قول و نقاء یسیره در بین ضرر ندارد و مشهور
اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه روز متفرق

در بين ده روز را حيض نميداند لكن احوط در ان فراغات احتياط
است بجمع ما بين تروك حايض واعمال مستحاضه چنانچه در پاكي
ما بين فراغات احتياط شود بجمع ما بين احكام طاهره و تروك حايض
و شرط است در حيض اينكه بعد از بلوغ و قبل از ياس باشد پس خون
پيش از بلوغ كه نه سال تمام نشده است حيض نيست بلى اگر مشتبه
باشد بلوغ و خون به بيند بصفات حيض از علامت بلوغ است
و خون بعد از پنجاه سال در غير قرشيه و بعد از شصت سال در
قرشيه حيض نيست و حيض با حمل جمع ميشود هر چند حمل ظاهر
شده باشد و اقل پاكي ما بين دو حيض ده روز است و اكثر ان حدى
ندارد و هر گاه خون حيض مشتبه شود بخون بكارت تميز داده
ميشود باينكه قدرى از پنبه داخل كند و بعد از زمانى بيرون اورد
اگر خون دور پنبه را گرفته از بكارت است و اگر در ان فرو رفته
حيض است و بدانكه زن يا ذات العاده است يا غير ذات العاده
و ذات العاده انستكه در دو ماه دو دفعه متساوى خون به بيند
پس هر گاه از دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را ذات
العاده وقتيه و عدديه ميگويند مثل انكه در ماه اول خون
به بيند از اول ماه مثلا تا شش روز و در ماه دوم نيز همين
نحو و اگر در وقت مثل هم باشند لكن در عدد تفاوت داشته
باشند او را ذات العاده وقتيه ميگويند مثل انكه در يكماه از اول

ان تا پنجم به بيند و در ماه دوم تا چهارم يا تا ششم مثلا و اگر
در عدد باشند مثل هم و در وقت مختلف او را ذات العاده
عدديه ميگويند و لكن در تحقق عادة وقتيه فقط و همچنين
عدديه فقط بتكرار دو دفعه اشكال است مگر اينكه اتفاق مكرر
شود كه او را در عرف صاحب عادة گويند و غير ذات العاده سه
قسم است يا مبتدئه است يعنى اول حيض است كه ديده يا مضطربه
است يعنى مكرر خون ديده و لكن عادت براى او مستقر نشده
باينكه دو دفعه مثل هم نديده در وقت و عدد يا عادة عرفيه
براى او حاصل نشده بتكرار دم در وقتيه فقط يا عدد فقط يا
ناسيه است يعنى عادت خود را فراموش كرده است وقتا يا عددا
يا هر دو و بدانكه ذات العاده وقتيه چه عدديه هم باشد يا نه
هر گاه در ايام عادت يا دو روز پيش از ان خون به بيند بمجرد
ديدن انرا حيض قرار ميدهد چه بصفات حيض باشد يا نه پس
اگر سه روز كمتر نشد حيض بوده و اگر كمتر شد نماز و روزه را
كه ترك كرده قضا كند و اگر عادت عرفيه در وقت براى او محقق
نشده باشد و خون بصفات حيض نيست احتياط كند تا سه
روز منقضى شود و اما ذات العاده عدديه تنها و همچنين
هر سه قسم غير ذات العاده هر گاه خون به بيند پس اگر بصفات
حيض است حيض قرار دهند مثل ذات العاده وقتيه و الا

احتیاط کند بجمع ما بین اعمال مستحاضه و تروک حایض تا سه
روز پس اگر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهد و الا استحاضه
و بدانکه هرگاه در ذات العاده عددیه چه وقتیه هم باشد یا نه
خون از ده تجاوز نکرد و کمتر از سه روز نشد تمام آن حیض است
هر چند از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اگر تجاوز از عدد عادت
کرد احوط بعد از عادت جمع ما بین تروک حایض و افعال مستحاضه
است پس اگر بر ده یا کمتر منقطع شد تمام آن حیض است و اگر از
ده تجاوز کرد همان مقدار عادت حیض است و باقی استحاضه
و اما غیر ذات العاده عددیه چه مبتدئه یا مضطربه باشد یا
ذات العاده وقتیه هرگاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام
آن حیض است و اگر تجاوز کرد پس مبتدئه و مضطربه رجوع
می کند در تحیض بصفات حیض هرگاه خونها مختلف باشند
پس هرگاه بعضی سیاه یا سرخ باشد و بعضی زرد رنگ باشد
آن سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اگر کمتر از سه و بیشتر از ده
نباشد و اگر مختلف نباشند یا با اختلاف آنچه بصفات
حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد رجوع کند در
عدد حیض بخویشان خود اگر همه مثل هم باشند و اگر خویشان
نداشته باشد یا مختلف باشند یا عادت نداشته باشند
یا نتواند مطلع شود بر عادت ایشان مخیر است ما بین اینکه عدد

حیض را سه روز قرار دهد بشرط آنکه نداند که زیادتر از سه
روز است یا شش روز را بشرط آنکه نداند که زیادتر یا کمتر از
آن است یا هفت روز را بهمین شرط و فرقی نیست ما بین آنکه در
یکماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز یا در
هر ماه چنین باشد و در ذات العاده وقتیه نیز اقوی تخییر
ما بین اعداد مذکوره است هر چند احوط اختیار هفت است
و همچنین در ناسیة العدد و اما اگر ناسیة الوقت باشد
پس رجوع بصفات کند و با عدد آن بهتر اینست که عدد معلوم
را در اول خون حیض قرار دهد هر چند اقوی تخییر است در
قرار دادن عدد را ما بین تمام ایام و اگر ناسیة الوقت و العدد
باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت است و من حیث العدد
مثل ناسیة العدد و در اینجا چند مسئله است مسئله
اول هرگاه صاحب عادة شش روز مثلا سه روز یا چهار
روز خون دید و قطع شد واجب است غسل کند و نماز کند
هر چند احتمال بدهد یا مظنه داشته باشد که عود می کند
و اگر عود کرد و بر ده یا کمتر منقطع شد احکام حیض را جاری
کند در ایام خون دیدن و در ایام پاکی در بین احتیاط
کند بجمع ما بین احکام طاهره و حایض پس روزه هائیکه گرفته
باید قضا کند و اگر عود کرد در ششم و تجاوز کرد از ده روز

تا ششم را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه و در پاکی
ما بین احتیاط کند و اگر بعد از ششم عود کرد و تجاوز در
صورت استقرار عادت عددیه فقط ظاهراً معین است قرار
دادن خون بعد از شش روز را حیض اگر با عادت موافق
باشد **مسئله دوم** هرگاه شک کند در انقطاع حیض
و عدم انقطاع حیض واجب است استعلام باینکه مقداری از
پنبه بخود بر دارد و زمانی صبر کند پس بیرون آورد اگر آلوده
بخون نیست پاک شده است از حیض و اگر آلوده است باقی است
و اگر بدون استعلام غسل کند و نماز کند صحیح نیست هر چند
معلوم شود که پاک بوده مگر آنکه قصد قربت از او متمشی شده
باشد و معلوم شود پاک بودن او در حال غسل و یا آنکه به
رجاء پاکی بجای آورد عمل را و بعد معلوم طهارت او **مسئله
سیم** هرگاه پیش از عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت
اگر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است و اگر متجاوز است
عادت او حیض است و طرفین استحاضه و اگر پیش از عادت دید
و در عادت ندید و بعد از آن هم دید و مجموع از ده زیادتر نیست
طرفین حیض است و در ایام پاکی احتیاط کند و اگر متجاوز است
هر یک از طرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد و اگر
هر دو مثل هم میباشد اول را حیض قرار دهد بنا بر احوط هر چند

محتمل است تخییر و اگر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرائط
حیض در هر دو و ما بین آن دو خون ده روز پاکی فاصله شده
است هر دو حیض است **مسئله چهارم** هرگاه ما بین دو
خون که هر دو بصفت و شرایط حیض است ده روز یا زیادتر
خون بصفت استحاضه به بیند باز طرفین را حیض قرار دهد
و وسط را که بصفت استحاضه است استحاضه **مسئله پنجم**
هرگاه پیش از عادت خون به بیند بصفت حیض و در عادت
به بیند بصفت استحاضه و مجموع بیش از ده روز باشد عادت
را حیض قرار دهد هرگاه عادت متعارف باشد و اما اگر
عادت حاصله از تمیز باشد مشکل است پس در هر دو زمان عادت
احتیاط کند و همچنین هرگاه در عادت به بیند بصفت
استحاضه و بعد از عادت هم به بیند لکن بصفت حیض و
مجموع بیش از ده باشد بلی هرگاه ما بین دو خون ده روز پاکی
فاصله شود در هر دو صورت هر دو را حیض قرار دهد
مسئله ششم در اقل حیض شب اول و شب آخر خارج است یعنی
هرگاه سه روز و دو شب که در وسط است خون به بیند اقل
حیض محقق شده است و همچنین است در اکثر حیض شب اول و آخر
خارج است و کذا در اقل طهر که ده روز است و احکام حائض
چند چیز است اول آنکه صحیح نیست از او نماز چه واجب و چه

مستحب نماز قهر روزه از او صحیح نیست لکن روزه واجبی را
باید قضا نماید ستیم طواف حج از او صحیح نیست و اما طواف
مستحبی پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام میباشد ممنوع
است از آن و اگر جهلاً یا نسیاناً داخل شود و طواف کند بناء
صحت محل اشکال است و محرمات حایض مثل محرمات جنب است
و علاوه حرام است وطی کردن در قبل ما دامیکه خون او باقی
است و بعد از انقطاع خون و قبل از غسل جایز است اگر چه فرج
نشسته باشد بنا بر اقوی و احوط اجتناب از وطی در دبر است
نیز و هرگاه زوج وطی نمود در حال حیض زوجه خود را هر
چند کنیز غیر باشد احوط دادن کفاره است و آن هجده نخود
طلای مسکوک است در اول حیض و نصف آن در وسط حیض
و ربع آن در آخر آن و کفایت میکند قیمت آن و در کنیز خود سه
مد گندم بدهد به سه فقیر از برای هر فقیری یکمد و همچنین
طلاق حائض صحیح نیست مگر آنکه هرگاه زوج غائب باشد یا
زوجه غیر مدخوله یا حامله باشد و بعد از پاک شدن از حیض
صحیح است هر چند غسل نکرده باشد و کیفیت غسل حیض
ترتیباً و ارتماساً مثل غسل جنابت است لکن کافی از وضو نیست
پس باید از برای مثل نماز وضو هم بگیرد پیش از غسل یا بعد از آن
و بهتر پیش بودن آن است و همچنین است غسل نفاس و

استحاضه و غسل مس میت و سایر اغسال مستحبه فصل
سیم در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونیست که در
وقت زائیدن زنان میاید و نفساء ذات العاده بقدر عادة
او است و اگر تجاوز کند از عادت او و بده یا کمتر منقطع شود
تمام نفاس است و اگر از ده روز تجاوز کند همان عادتش نفاس
است و تتمه استحاضه اگر چه احوط در آن تتمه جمع است میان تروک
نفساء و افعال مستحاضه بلکه اولی تا هیجده روز جمع است
و در غیر ذات العاده اگر از ده تجاوز کرد در غالب احتیاطات تا
هیجده روز ترک نشود و از برای اقل نفاس حدی نیست و
اگر اصلاً در بین ده روز خون نه بیند حکم نفاس ندارد و
اگر یکروز خون دید و قطع شد همان یکروز نفاس است و اگر روز
اول دید و روز پنجم هم مثلاً دید و قطع شد از دو روز نفاس
است و در آن سه روز پاکی ما بین احتیاط کند بجمع ما بین احکام
نفساء و طاهره و همچنین هرگاه اول و دهم یا نهم یا هشتم
مثلاً به بیند ایام طرفین خون نفاس است و در پاکی ما بین
احتیاط کند و آنچه بر حائض حرام و واجب و مستحب و مکروه
است بر نفساء نیز چنین است **فصل چهارم** در غسل
استحاضه است بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و
کثیره و متوسطه قلیله آنست که کهنه یا پنبه که در فرج میگذارد

خون بان برسد ولکن تمام انرا فرا نکیرد و متوسطه ان است که خون
در پنبه فرو رود و از ان نکذرد و کثیره ان است که از پنبه
بکذرد و بکهنه هم برسد و در قسم اول غسل واجب نیست
بلکه برای هر یک نماز چه فریضه و چه نافله یک وضو لازم است
و در قسم دوم برای نماز صبح یک غسل علاوه کند و اما اکر بعد
از نماز صبح متوسطه شود برای نماز ظهر و عصر یک غسل علاوه
کند بنا بر اقوی و همچنین است هرکاه بعد از نماز ظهر و قبل از
عصر یا بعد از عصر و قبل از مغرب یا بعد از مغرب و قبل از عشاء
متوسطه شود و اما در قسم سوم سه غسل علاوه نماید یکی
برای نماز صبح و یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی برای مغرب و
عشاء اکر جمع کند ما بین ظهرین و عشائین و اکر جمع نکند و فاصل
بیندازد پس واجب است برای هر نماز غسل علیحده چنانچه احوط
انست که بعد از غسل و وضوء نماز را تاخیر ننماید و اهتمام نماید
در حفظ نمودن خود از بیرون امدن خون اکر متضرر نشود بان و بهتر
اینستکه وضو را بر غسل مقدم بدارد و جایز است وطی نمودن
زن مستحاضه اکر اغسال صلوتیه را بجا اورده باشد

فصل پنجم در غسل و سایر احکام اموات

و در ان پنج مبحث است **مبحث اول** در احکام حال
احتضار بدانکه واجب است رو بقبله خوابانیدن محتضر را بر پشت بخوابانند

ویای

و پای او را و بقبله نمایند و مستحب است شهادتین و اقرار بائمه
طاهرین علیهم السلام و کلمات فرج را تلقین او نمایند و لبها و
چشمهای او را بر هم کذارند و دستهای او را بکشند و مؤمنین را
اعلام نمایند برای تشییع و تعجیل کنند در تجهیز او مکر در صورت
احتمال اشتباه موت و که واجب است تاخیر ان تا یقین بموت و
مکروه است که حایض و جنب در انحال حاضر باشد **مبحث دوم**
در غسل دادن میت و در ان چند فصل است **فصل
اول** بدانکه غسل میت واجب کفائی است که بر همه مکلفین
واجب است و هرکاه یکنفر بعمل اورد از دیکران ساقط است و ولی
بغسل دادن شوهر است نسبت بزن خود و در غیر زن اولی بان
اولی بمیراث است اکر وصیت نکرده باشد که شخص معینی او را
غسل دهد و الا وصی مقدم است بنا بر اقوی و احوط استیذان
از ورثه است و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است و اکر هیچ
یک نباشد حاکم شرع مقدم است بر غیر و بعد از او عدول مؤمنین
و تمام انچه ذکر شد در تکفین و نماز میت و دفن او نیز جاری است

فصل دویم در شرایط غسل دهنده و ان چند چیز است

اول انکه اثنی عشری باشد دوم مماثلت یا مهمیت در زن بودن
و مرد بودن در صورت وجود مماثل و الا پس جایز است غسل
دادن یکی از محارم و لکن احوط عدم نظر ببدن میت و عدم لمس است

وبودن

وبودن غسل است از زیر جامه لکن در غیر محارم مطلقا جایز
نیست بلی جایز است در حال اختیار زن را شوهر او غسل دهد
وبالعکس واحوط نظر نکردن بعورت او ست اگرچه اقوی جواز
آن است با کراهت وهم چنین کنیز را مولای او واحوط ترک غسل
دادن کنیز است مولایش را وجایز است پسر سه ساله یا کمتر را
زن ودختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل دهد **فصل سیم**
در احکام آن بدانکه واجب است ازاله نجاست از میت پیش از غسل
وکافیست شستن هر عضوی پیش از شروع در غسل آن اگرچه
احوط تطهیر تمام بدن او ست قبل از شروع در غسل او وواجب
است پوشانیدن عورت او را از نامحرم واحوط آنست که میت را
در حال غسل مثل محتضر رو بقبله بخوابانند **فصل چهارم**
در کیفیت غسل دادن او بدانکه واجب است میت را سه غسل
بدهند بترتیب اول با آبیکه در او سدر باشد دوم با آبیکه در او
کافور باشد سیم با آب خالص واحوط غسل دادن میت است
در هر یک از اغسال بغسل ترتیبی چنانچه در غسل جنابت گذشت
وشرط است در هر یکی از اغسال نیت کردن مقارن شروع
در آنها واگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را به
قصد هر یک از آن سه غسل علی الاحوط ودر تیمم ودر صورت
امکان عمل آوردن تیمم بدست میت احوط آنستکه جمع نماید در

عمل آوردن تیمم بدست خود ویا بدست میت مگر در صورت
عدم امکان که بدست خود بعمل آورد سیم قصد ما فی الذمه
نماید چنانچه ممکن است که در تیمم اول قصد ما فی الذمه نماید
واحکام تیمم خواهد آمد **فصل پنجم**
در احکام بعد از غسل بدانکه واجب است بعد از غسل حنوط
کردن وآن مسح کردن هفت موضع سجود او ست بکافور و
کافی است بقدر مسمی ومستحب است مخلوط کردن حنوط آن
تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام بشرط عدم
استهلاک کافور علی الاحوط بلی اگر میت محرم باشد کافور
بلکه مطلق بوی خوش را نزدیک او نبرند در غسل و در
تحنیط **مبحث سیم** در تکفین است واجب است کفن نمودن
میت را بسه پارچه وآن پیراهن ولنگ ولفافه است که آنرا
سرتاسری میگویند وشرط است در پیراهن که از شانه تا
نصف ساق را بپوشاند وافضل تا بقدم بودن آن است و
در لنگ آنکه ما بین ناف و زانو را فرا گیرد وافضل آنکه ما بین
سینه وقدم او را فرا گیرد واحوط آنستکه زاید بر قدر واجب
از مال صغار از ورثه نباشد ودر لفافه آنکه طولا آنقدر
بلند باشد که دو سر او را توان بست وعرضا آنقدر باشد
که بر روی هم بیفتند ولنگ را مقدم بر پیراهن و پیراهن را

مقدم بر لفافه ببندد و معتبر است در کفن چند شرط اول
مباح بودن او دوم نجس نبودن آن سوم حریر نبودن آن چهارم
پوست نبودن آن اگر چه از ماکول اللحم و مذکی باشد بلکه احوط
انست که از مو و کرک ما کول اللحم نباشد و کفن زن بر شوهر
است مگر آنکه شوهر فقیر باشد و کفن واجب بیرون میرود
از اصل مال میت اگر چه میت مدیون باشد و مستحب موکد است
گذاردن دو جریده تر با میت از چوب نخل با امکان و الا اولی
سدر و بعد از آن بید یا انار و اگر هیچکدام ممکن نشد هر چوب
تر که باشد کافی است و بنویسند بر آن شهادتین و اسماء ائمه را

مبحث چهارم در نماز بر او بدانکه واجب است
کفایت نماز بر هر میت مسلمانی اگر چه مرتکب کبائر بوده باشد
حتی طفلی که شش سال او تمام شده باشد و نماز بر طفل
کمتر از شش ساله مستحب است و جایز نیست نماز بر کافر
و شرط است در صحت نماز اثنی عشری بودن مصلی و بلوغ شرط
صحت نیست و از طفل ممیز صحیح است و عدم سقوط آن از سایر
مکلفین معلوم نیست اگر چه احوط اکتفا نکردن مکلفین است
بصلوة طفل ممیز و اولی آوردن نماز است بقصد احتیاط و جایز
نیست نماز میت بدون اذن ولی چه بفرادی و چه بجماعت

و کیفیت نماز آنست که نیت کند و پنج تکبیر بگوید و بعد

از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر آنست که بگوید اَشهَدُ
اَن لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً
عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرسَلَهُ بِالهُدیٰ وَ دینِ الحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً
بَینَ یَدَیِ السّاعَةِ و بعد از تکبیر دوم صلوات بر محمد و آل او
بفرستند و بهتر آنستکه بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
وَ ارحَم مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ کَافضَلِ ما صَلَّیتَ وَ بارَکتَ وَ تَرَحَّمتَ
عَلیٰ اِبرٰهیمَ وَ آلِ اِبرٰهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ وَ صَلِّ عَلیٰ جَمیعِ
الاَنبِیاءِ وَ المُرسَلینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصِّدّیقینَ وَ جَمیعِ
عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ و بعد از تکبیر سیم دعای از برای مومنین
نماید و بهتر آنکه بگوید اَللّٰهُمَّ اغفِر لِلمُؤمِنینَ وَ المُؤمِناتِ
وَ المُسلِمینَ وَ المُسلِماتِ الاَحیاءِ مِنهُم وَ الاَمواتِ تابِع
بَینَنا وَ بَینَهُم بِالخَیراتِ اِنَّکَ مُجیبُ الدَّعَواتِ اِنَّکَ عَلیٰ
کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ و بعد از تکبیر چهارم دعای بر میت نماید بهتر
آنکه بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذا عَبدُکَ وَ ابنُ عَبدِکَ وَ ابنُ اَمَتِکَ
نَزَلَ بِکَ وَ اَنتَ خَیرُ مَنزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعلَمُ مِنهُ
اِلّا خَیراً وَ اَنتَ اَعلَمُ بِهِ مِنّا اَللّٰهُمَّ اِن کانَ مُحسِناً فَزِد فی
اِحسانِهِ وَ اِن کانَ مُسیئاً فَتَجاوَز عَنهُ وَ اغفِر لَهُ اَللّٰهُمَّ
اجعَلهُ عِندَکَ فی اَعلیٰ عِلِّیّینَ وَ اخلُف عَلیٰ اَهلِهِ فِی
الغابِرینَ وَ ارحَمهُ بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ بعد

بگوید الله اکبر و اگر میت زن باشد ضمیرها را که راجع بمیت است مؤنث بیاورد و در نماز میت شرط نیست نیت و قیام و قبله و بودن سر میت بسمت یمین نمازگذار اگرچه بجهة طول صف جماعت بالفعل در طرف یمین او نباشد و اگر میت را عکس گذارده باشند نماز باطل است چنانچه شرط است به پشت خوابانیدن میت را در انحال و اگر در نماز بر میت صفوف متعدده باشد مشکل است بتوانند همه فرادی نماز کنند مگر کسانیکه بعد مفرط مابین آنها و جنازه نباشد و سر میت هم بسمت یمین آنها باشد

مبحث پنجم در دفن میت بدانکه واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائی بنحوی که پنهان نمایند او را زیر خاک بقدری که محفوظ ماند جثه او از ضرر حیوانات درنده و بوی او از انتشار و واجب است او را بدست راست رو بقبله بخوابانند وحرام است نبش قبر نمودن مگر در بعض مقامات که در کتب مبسوطه مسطور است و بجهة بیرون آوردن میت و نقل بمشاهد مشرفه رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی بر صورت زدن و خراشیدن آن و کندن و چیدن مو چه در موت اقارب و چه غیر آنها و همچنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و بدانکه استخوان میت را اگر در کیسه کنند و دفن کنند ضرر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن

وان دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد آیة الکرسی بخوانند و در رکعت دوم بعد از حمد اولی آن است که ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان واسم الشخص را بجای فلان ذکر کند

فصل ششم در غسل مس میت بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسیکه ببدن خود مس کرده باشد میت را بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن او و اگرچه مس کند دندان و ناخن او را علی الاحوط

فصل هفتم در اغسال مستحبه است و شمردن آنها موجب تطویل و در کتب مبسوطه مسطور است و غسل جمعه مستحب مؤکد است و اگر خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدستش نیاید تقدیم آن روز پنجشنبه جایز است و اگر روز جمعه آب بدستش آورد نیز بجا آوردن و وقت آن تا ظهر جمعه است و تا غروب جمعه بقصد ما فی الذمه بجا آورد و قضاء آن تا غروب روز شنبه جایز است

مقصد سیم

در تیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم در نه مقام اول نیافتن آب بقدریکه کفایت کند از برای وضو یا غسل لکن اگر در بیابانی باشد که احتمال بدهد در سمتی از آن آب باشد اگر ممکن شود تفحص کند خودش یا نائبش در زمین ناهموار

بقدر رفتن یک تیر پرتاب در بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب
در چهار سمت و هرگاه وقت تنگ باشد یا ترک تفحص تیمم
او صحیح است بخلاف آنکه در وسعت وقت تیمم کند بدون تفحص
که باطل است مگر آنکه در واقع آب نبوده که بر فرض تفحص نمی‌یافت
و در اینصورت بنا بر فرض تمکن از قصد قربت بغفلت و نحو آن تیمم
او صحیح است بنا بر اقوی دوم آنکه بترسد بر نفس یا عرض یا مال
معتد به هرگاه بخواهد باب برسد سیم ترس ضرر از
استعمال آب مثل ناخوشی و امثال آن چه بترسد از حدوث یا
از طول کشیدن یا شدت آن هرگاه تکلیفا و جبیره نباشد
چهارم ترس از عطش بر خود یا بر انسان یا حیوان محترم
بسبب استعمال آب پنجم آنکه هرگاه طلب کند از کسیکه آبی باو
ببخشد یا بفروشد بر او منت گذارده شود که نتواند تحمل او را
بنماید عادة ششم توقف داشتن تحصیل آب است بر دادن
جمیع آنچه در نزد او هست یا قدریکه ضرر بحال او برساند بخلاف
آنکه ضرر بحال او نباشد اگرچه بقیمت گزاف باشد که واجب است
بدهد هفتم تنگی وقت است از طلب کردن آب هشتم
تنگی وقت است از استعمال آب نهم واجب بودن استعمال
آب موجود در رفع خبث و احوط در اینصورت آنستکه اول استعمال
آب کند بعد تیمم نماید و آنچه بآن تیمم کرده میشود چند چیز است

اول خاک خالص دوم سنگ سیم ریگ چهارم زمین گچ قبل از
پختن و این چهار در یک مرتبه است اگرچه احوط حتی المقدور تقدیم
خاک است و اگر اینها نباشد تیمم کند بچیزیکه در آن غبار باشد
هرگاه ممکن نباشد بتکانیدن غبار او جمع شود و الا لازم
است و اگر آن هم نباشد بگل اگر نتواند او را بخشکاند و الا لازم است
و اگر آنهم نباشد اقوی سقوط نماز و قضاء آن میباشد اگرچه احوط
اتیان بنماز بی وضوء میباشد و قضاء آن نیز و حقیقت تیمم
سه چیز است اول زدن دو کف دست باهم بر زمین یکدفعه
اگرچه بدل از غسل باشد بنا بر اقوی و احوط بجا آوردن دو تیمم
است یکی بیکضربت و یکی بدو ضربت و کفایت می‌کند آنکه بضربت
اول اولی را تمام کند و بضربت ثانی اکتفا کند به پشت دستها
دوم مسح کردن بدو کف دست باهم تمام پیشانی و جبینین
را از رستنگاه مو تا دو ابرو و طرف بالای دماغ بمراعات
الاعلی فالاعلی عرفا و احوط عدم انفراج اصابع است و لازم نیست
اجزاء هر یک بر محل اگرچه احوط است سیم مسح کردن تمام پشت
دست راست است از بند دست تا سر انگشتان بکف دست
چپ و بعد از آن پشت دست چپ را بدست راست است و شرایط صحت
تیمم یازده چیز است اول تکلیف بودن تیمم نه غسل یا وضوء دوم
مباح بودن آنچه بآن تیمم میکند مگر آنکه مجبور باشد سیم پاک

بودن آنچه بآن تیمم می کند و ممزوج بغیر آن نباشد که از خاک بودن
مثلا بیرون رود و اگر مشتبه باشد بشبهه محصوره بهر دو تیمم
کند چهارم پاک بودن اعضاء تیمم پنجم زائل کردن حاجب از ماسح
و ممسوح ششم نیت بتفصیلیکه در وضو گذشت هفتم ابتداء
از اعلی فالاعلی هشتم ترتیب بنحویکه ذکر شد نهم موالات عرفی
دهم مباشرت که خود تیمم کند با امکان یازدهم آنکه تیمم بعد
از دخول وقت نماز باشد و جایز است تیمم در اول وقت چه امید
رفع عذر داشته باشد یا نه اگرچه تاخیر تا آخر وقت اگر قطع برفع عذر
یا امید رفع داشته باشد احوط است هرگاه تیمم کرد از برای نمازی
در وقت آن اکتفا می کند بآن برای نماز دیگر در وقت آن اگر عذر
باعث تیمم باقی باشد تا آخر وقت علی الاحوط و هرگاه شخص جنب
بواسطه ضرر استعمال آب مثلا برای نمازی تیمم کرد و نماز کرد
بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد اگر آن عذر باقی باشد
وضو بگیرد یا تیمم بدل از وضو اگر از آن هم معذور است علی الاقوی
مادامیکه عذرش باقی است اگرچه احوط در صورت تمکن از وضو
جمع است میان آن و تیمم بدل از غسل و در صورت معذور بودن
از وضوء یک تیمم است بقصد ما فی الذمه و احوط از دو تیمم
است یکی بدل از وضوء و یکی بدل از غسل

مقصد چهارم

در طهارات از خبث میباشد و در آن چند مبحث است مبحث اول
در نجاسات است و آن دوازده چیز است اول و دوم بول و فضله
انسان و هر حیوانیکه حرام گوشت و صاحب خون جهنده باشد در غیر
پرنده علی الاقوی اگرچه احوط اجتناب از پرنده است بخصوص
از بول شبپره سیم منی است از هر حیوان صاحب خون جهنده
چهارم میته و اجزاء آن که در سابق حیوة داشته باشد از
انسان و هر حیوان صاحب خون جهنده بلی میت انسان بغسل دادن
پاک میشود و هرگاه مس کند آنرا قبل از غسل دادن آن غسل
مس میت واجب شود اگرچه بدون رطوبت مس شود و هم
چنین نجس است اجزائیکه از هر حیوان زنده جدا میشود بشرط
آنکه روح در آن حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاریکه از انسان
جدا میشود مثل پوست لب و امثال آن پاک است پنجم خون انسان و هر
حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مگر آنچه باقی میماند در اجزاء
حیوانیکه ذبح شرعی شده و خون متعارف از آن بیرون رفته که حلال هم
است احوط اجتناب از خونی است که در عضوی باشد که حرام است
خوردن آن مثل سپرز و خون در زرده تخم اگر بسفیده سرایت نکرده
بسبب پرده که بر روی آن هست همان زرده نجس است و سفیده
آن پاک است ششم و هفتم و هشتم سگ و خوک صحرائی و کافر
باقسام آنها و اجزاء آنها اگرچه روح در آن حلول نکرده باشد

هم شراب بلکه هر مست کننده که در اصل روان باشد و آب
انگوری که جوشیده و هنوز ثلثان نشده اگر مسکر نباشد
اگرچه حرام است خوردن آن مادامیکه ثلثان نشده باشد لیکن
اقوی آنست که نجس نیست و در صورتیکه با آتش جوش آمده
باشد هر چند احتیاط جواز است و اما اگر بخودی خود یا
بواسطه گرمی هوا جوش آمده باشد احوط اجتنابست و اما آب
مویز ظاهر احکام آن حکم آب انگور است و اما آب خرما بجوشیدن
نه نجس می شود و نه حرام و هم فقاع که از جو گرفته باشند و
الاحوط حرمت و نجاست آن معلوم نیست اگر مسکر نباشد یازدهم
عرق جنب از حرام و دوازدهم عرق شتر نجاست خوار قبل از استبراء
آن بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط **مبحث دویم**
بدانکه ثابت می شود نجاست بچند چیز اول علم بآن دوم خبر
دادن ذو الید سیم شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنا
بر احوط و مظنه و شک کفایت نمیکند مگر در رطوبت مشتبهه
که بعد از بول یا خروج منی و قبل از استبراء خارج میشود
چنانچه ثابت میشود طهارت چیز نجس بعلم یا بینه یا خبر دادن
ذو الید و مظنه اگرچه بقول عدل واحد باشد علی الاحوط
کفایت نمیکند **مبحث سیم** در احکام نجاسات است
بدانکه شرطست در صحت نماز در حال اختیار پاک بودن ظاهر

بدن و موی و ناخن و نحو آن و لباس مصلی که مانتم فیه الصلوة
باشد و هم چنین است آنچه همراه نماز گذار است اگرچه بآن
ستر نکرده باشد بلی در مثل عرقچین و بند زیر جامه و جوراب
و امثال آن که به تنهائی نمیتوان ستر عورت بآن نمود شرط نیست
و محمول متنجس که بقدر ساتر نباشد نیز ضرر ندارد و هم چنین
خون قروح و جروح تا زمانیکه خوب نشده و تطهیر بدن یا لباس
از آن یا تبدیل آن که نوعاً مشقت دارد معفو است در نماز اگر
چه زیاد باشد و هم چنین خون حجامت و فصد و هر زخمی که
در ظاهر باشد و اگر ماده از در باطن باشد احوط اجتناب است
مگر با وجود حرج شخصی و هم چنین است بواسیر بلکه نواسیر
نیز و هم چنین معفو است نماز کردن با خون غیر قروح و جروح
اگر کمتر از درهم باشد مگر خون حیض و نفاس و استحاضه
و نجس العین و میته که آنها معفو نیست بلکه در خون غیر
ماکول اللحم غیر از انسان نیز اجتناب نیز خالی از قوه نیست
مبحث چهارم در مطهرات است و آن چند چیز است
اول آبست و آن یا مطلق است که بدون قید آن را آب گویند
یا مضاف است مثل گلاب و آب قند و آب هندوانه و رفع
حدث و ازاله خبث بآن نمیشود و بملاقات نجاست نجس می
شود هر چند زیاده از کر باشد بشرط آنکه نجس اعلی یا مساوی

باران باشد و اگر موضع ملاقات اسفل باشد با جریان در حال
ملاقات مثل آنکه از گلاب پاش گلاب بر دست کافری بریزند
پس نجاست آن سرایت نمیکند با علی و آب مطلق پنج قسم است
اول آب باران دوم آب جاری سیم آب چاه چهارم آب ایستاده
که بقدر کر یا زیاده از آن باشد پنجم ایستاده که کمتر از کر
باشد پس بدانکه آب باران در حال باریدن در حکم جاریست اگر
چه قلیل باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست با عدم تغیر
بنجاست و پاک می کند آب متنجس را با امتزاج علی الاحوط و
غیر آبها از زمین و جامه و فرش را که متنجس باشد بباریدن بر
آن بعد از زوال عین نجاست و تعدد و عصر در آن لازم نیست
و اما آب جاری و آن آبی است که بجوشد از زمین غیر چاه پس
بملاقات نجاست نجس نمیشود مادامیکه طعم یا رنگ یا بوی
آن بنجاست متغیر نشود و با تغیر یکی از آنها نجس است و آب
نجس غیر متغیر یا متغیر یکه تغیر آن زائل شده باشد باتصال
بآب جاری یا کر پاک میشود و اقوی اعتبار امتزاج است و اما
آب چاه پس اقوی آنستکه بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر
چه کمتر از کر باشد و واجب نیست بواسطه افتادن چیزی در
آن چیزی از آب آن کشیدن بلی مستحب است و تفصیل آن در
رسائل مبسوطه مسطور است بلی اگر بنجاست آب چاه متغیر

نشود

شود نجس میشود و تطهیر آن بکشیدن مقداریست که تغیر
آن را زائل کند بممزوج شدن آب خارج شده از ماده و اما
آب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن شصت و چهار من شاه
الا بیست مثقال صیرفی و بحسب مساحت سه وجب و نیم
عرض در سه وجب و نیم طول در سه وجب و نیم عمق که حاصل
ضرب ابعاد بیکدیگر چهل و سه وجب الا ثمن وجب است پس
چنین آبی بملاقات نجاست نجس نمیشود و اما آب ایستاده
کمتر از کر پس بملاقات نجاست نجس میشود و اگر استعمال شود
در رفع خبث پس در غساله مزیله عین نجس است اگر چه متغیر
بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب از غساله است مگر غساله
استنجا که آن پاک است بشرط آنکه عین نجاست در او نباشد و متغیر
بآن نشده باشد و نجاست تعدی از محل نکرده باشد بحدیکه
از صدق استنجاء بیرون رود و نجاست خارجی بآن نرسیده
باشد و در تطهیر متنجس از بول بآب قلیل معتبر است شستن
آن دو مرتبه چه لباس باشد چه غیر آن و کفایت می کند در بول
طفل شیرخوار یکه غذا خور نشده باشد یک مرتبه آب بر او بریزند
که محل نجس را فرا گیرد و حاجت بفشردن نیست و در غیر بول
احوط دو مرتبه است و در چیزهائیکه فشرده میشود معتبر است
فشردن آن اما داخل ظرف پس سه مرتبه باید شسته شود بآب

ازهر

از هر نجاستی مکرر در ولوغ سک که باید اول یکمرتبه بخاک پاک خاک مالی نمایند و بعد از ان دو مرتبهٔ دیکر باب خالص پاک ان را بشویند و بهتر اینستکه اول بخاک خشک خاک مالی کند و بعد از ان قدری اب در ان کرده کل مالی کند و بعد از ان دو مرتبه باب بشویند و مکرر ولوغ خوک و مردن موش صحرائی در ان که بنا بر اقوی هفت مرتبه ان را بشویند و احوط در خوک اول خاک مالیدنست نیز و در تطهیر باب کثیر و جاری یکمرتبه کافیست مطلقا بنا بر اقوی بلی در ولوغ خاک مالی لازم است بلکه احوط تعدد غسل است نیز در و دویم زمین که پاک و خشک باشد و ان پاک می کند بواه رفتن پا یا مالیدن بر ان کف پا و ته کفش و امثال ان را بعد از زوال عین نجاست بشرط انکه نجاست ان حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس علی الاحوط سیم افتابست و ان پاک می کند زمین را هر کاه بتابد بر ان و بخشکاند بعد از زائل شدن عین نجاست و الحاق غیر منقول بزمین مثل عمارات و الات متصله بان و انچه در ان نصب شده مثل در و پنجره و میخ و مثل درختها و میوهای ان و کیاهها که در ان است و ظرفهائیکه در زمین بنا کذارده شده و امثال ان خالی از وجه نیست اکرچه احتیاط خوبست و اما در پاک شدن حصیر و بوریا بتابش افتاب اشکالست چهارم مستحیل شدن نجس بچیز پاک مثل مبدل شدن

شراب بسرکه و خاکستر شدن عین نجاست پنجم انتقال است مثل خون انسان که در بدن شپش و امثال ان رفته و جزء بدن او محسوب شود ششم اسلام هفتم تبعیت و ان در چند جا ثابت است اول هر کاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع پاک میشود پدر مسلمان شود یا مادر دویم ظرف شراب بعد از مستحیل شدن ان بسرکه سوم تخته که میت را بان غسل میدهند و همچنین خرقه که بر روی او ستر میکنند حال غسل دادن و دست غسل دهنده که بتبع میت پاک میشود و در غیر دست از سائر بدن و لباس غسل دهنده تامل است احوط شستن است و همچنین پاک شدن اطراف چاه و دلو و طناب و سایر الات نزح هر کاه چاه بتغییر نجس شده معلوم نیست احوط اجتناب است هشتم غائب شدن مسلمان پس حکم میشود بپاکی بدن و جامه و فرش و ظرف و انچه از توابع اوست هر کاه عالم بنجاست ان بوده و احتمال تطهیر ان داده شود و استعمال کند ان را فیما یشترط فیه الطهارة با مکلف بودن او و نبودن از اشخاص بی مبالات نهم زائل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ و کوش و چشم و فرج و امثال ان و همچنین از ظاهر بدن غیر حیوان و همچنین از مخرج غائط با فرض عدم تعدی بسنک یا کهنه و نحو ان از چیزهائیکه زائل میکند عین نجاست را بشرط انکه

پاک باشد و باید کمتر از سه عدد نباشد علی الاقوی و هرگاه بسه
عدد پاک نشد علاوه کند تا زائل شود و در حصول طهارت
باستنجاء باستخوان و سرگین محل اشکال است و استنجاء با جرم
است چنانچه حرام است استنجاء بآنچه محترم هست در شریعت
دهم استبراء کردن حیوان نجاست خوار حلال گوشت است
بمقداری که از صدق جلال بودن خارج شود و بهتر استبراء
است بآنچه منصوص است که پاک می‌کند بول و فضلهٔ آنرا و در
غیر ماکول اللحم و در جزء غیر ماکول اللحم احوط اجتناب است یازدهم
بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاک می‌کند خونی را که باقی
مانده لکن خوردن آن حرام است علی الاحوط دوازدهم جدا
شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد
از فشردن **مطلب دویم** در اقسام نمازهای
واجب است بدانکه در زمان غیبت نماز واجب هفت است
اوّل نماز یومیه پنجگانه دویّم نماز آیات سیّم نماز طواف
واجب چهارم آنچه بنذر و عهد و یمین و اجاره واجب شود
پنجم نماز والدین که از آنها فوت شده باشد از روی عذر بلکه
مطلقا علی الاحوط که بر ولد اکبر واجب است ششم نماز جمعه
که واجب تخییری است ما بین آن و نماز ظهر در روز جمعه بنا بر
اقوی هفتم نماز بر میّت و نمازهای مستحبّی بسیار است ولکن

اقتصار میشود بنوافل یومیه و آن هشت رکعت است نافلهٔ
ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود و هشت رکعت
نافلهٔ عصر است که پیش از نماز عصر میخوانند و چهار رکعت نافلهٔ
مغرب که بعد از نماز مغرب میخوانند و دو رکعت نافلهٔ عشا که آنرا
وتیره گویند نشسته بعد از نماز عشا میخوانند و ایستاده
نیز جایز است و هشت رکعت نافله شب که وقت آن بعد از نصف
شب است و هر چه بصبح نزدیکتر بجا آورد بهتر است و دو رکعت
نماز شفع که بعد از نماز شب میخوانند و یک رکعت نماز وتر است
که بعد از شفع میخوانند و مستحبّ است در آن خواندن سورهٔ توحید
سه مرتبه و معوّذتین هر کدام یکمرتبه و مستحبّ است در آن
قنوت و بهتر این است بعد از دعای فرج که لا اِلهَ اِلّا اللهُ الحَلیمُ
الکَریمُ لا اِلهَ اِلّا اللهُ العَلِیُّ العَظیمُ سُبحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ
السَّبعِ وَ رَبِّ الاَرَضینَ السَّبعِ وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَینَهُنَّ وَ رَبِّ
العَرشِ العَظیمِ وَ سَلامٌ عَلَی المُرسَلینَ وَ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ
است چهل نفر مؤمن را دعا کند چه زنده چه مرده باینکه بگوید
اَللّهُمَّ اغفِر لِفُلانٍ و اسم مؤمن را ذکر کند بعد از آن هفتاد
مرتبه بگوید اَستَغفِرُ اللهَ رَبّی وَ اَتوبُ اِلَیهِ و بعد از آن هفتمرتبه
بگوید اَستَغفِرُ اللهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ القَیّومُ ذُو الجَلالِ
وَ الاِکرامِ لِجَمیعِ ظُلمی وَ جُرمی وَ اِسرافی عَلی نَفسی وَ اَتوبُ اِلَیهِ

وهفتم مرتبه هذا مقام العائذ بك من النار و بگوید رب
اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدی جزاء بما
کسبت و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت فیها انا ذا بین یدیك
فخذ لنفسك من نفسی الرضا حتی ترضی لك العتبی لا
اعود و سیصد مرتبه بگوید العفو و دو رکعت نافله صبح است
قبل از نماز صبح بجا آورد و جایز است قبل از فجر بعمل آورد و این
نوافل را هر دو رکعت بیک سلام بجا آورد و اکتفا بحمد تنها میتوان
کرد بدون سوره و قنوت جایز است که بعض نوافل را بجا آورد
و بعضی را ترک کند ولکن تا بتواند ترک نکند و در سفر نافله
ظهر و عصر ساقط است و اما نافله عشا را اگر بقصد قربت مطلقه
بخواند بی عیب است ولکن نوافل دیگر ساقط نیست و اما احکام
نماز پس در آن چند مبحث است

مبحث اول

در مقدمات نماز و آن چند چیز است اول وقت شناختن و
اول وقت ظهر زوال آفتاب است از دائره نصف النهار تا بقدر
اداء نماز عصر بغروب شرعی مانده و وقت عصر بعد از مقدار اول
ظهر است از زوال تا غروب شرعی و احوط آن است که تاخیر نیندازد
از سقوط قرص و وقت نماز مغرب از وقت غروب شرعی است تا
مقدار اداء نماز عشاء بنصف شب مانده و احوط آن است که پیش

از زوال حمره بجا آورد چنانچه اولی آن است که تاخیر نیندازد
از غروب شفق که آخر وقت فضیلت است و هرگاه عصیاناً یا نسیاناً
یا جهلاً از نصف شب نماز مغرب و عشا تاخیر افتاد تا قبل از طلوع فجر
واجب است بجا آورد ولی نیت ادا و قضا نکند و وقت نماز صبح از
اول پهن شدن سفیدی است در افق که فجر صادق است تا طلوع آفتاب
و آخر وقت فضیلت آن طلوع حمره مشرقیه است و در اینجا چند مسئله
است مسئله تا یقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد
و اعتماد بمظنه نکند بلی شهادت عدلین معتبر است و بعید نیست
جواز اعتماد بر اذان یک عادل عارف بوقت بلکه ظاهراً اکتفا بثقه
بودن مؤذن است بلکه دور نیست جواز اعتماد بمجرد اذان عارف
نیز ولی اولی آن است که صبر کند تا یقین کند حاصل نماید و هرگاه
اعتماد نمود کو وات نمود و نماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل
از دخول وقت بوده اعاده کند و اگر معلوم شد در اثناء نماز وقت
داخل شده اگرچه قبل از سلام باشد اعاده لازم نیست مسئله
اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر یا مغرب
نسیاناً پس اگر متذکر شود در حالیکه در نماز باشد و ممکن باشد
عدول بنماز پیش عدول نماید اگر در وقت مختص نبوده و اگر بعد
از فراغ باشد اگر نماز عشا را مقدم داشته است مجزی است و بعد از
آن نماز مغرب را بجا آورد و اگر نماز عصر را مقدم داشته است

بر ظهر احوط اتیان بچهار رکعت است بقصد ما فی الذمه بدون تعیین ظهر و عصر مسئله جایز نیست تاخیر نماز را از وقت و واجب است تمام نماز را در وقت بجا آورد ولی هرگاه عصیاناً یا نسیاناً تعویق انداخت تا آنکه بمقدار یک رکعت تا آخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز و اقوی آن است که در اینصورت نیز نمازش اداء است مسئله جایز است اتیان بنماز مستحبی غیر از نوافل مرتبه نیز در وقت فریضه علی الاقوی دوم از مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجب است نمازهای واجبی را و بقبله بجا آورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهای مستحبی نیز ولی چون نماز مند و بر اسفراً وحضراً جایز است در حال راه رفتن بجا آورد در این حال استقبال در آن معتبر نیست و مراد بقبله آن مکانی است که کعبه در آن واقع است و محاذی آن از تخوم ارض تا آسمان تمام قبله است و محاذات عرفی کافیست و در اینجا دو مسئله است مسئله واجب است تحصیل علم باستقبال بر فرض امکان و فرق نیست ما بین مکه و بلاد بعیده و هرگاه ممکن نباشد تعیین آن به یقین واجب است تحصیل مظنه بآن الاحری فالاحری و علاماتیکه معین شده برای تشخیص قبله بلاد در علم هیئت اسباب حصول مظنه است و جایز است اعتماد نمودن بقبله بلاد مسلمین مادامیکه خطاء آن ظاهر نشود و هرگاه در جائی ممکن نشود تعیین قبله علماً و ظناً واجب است

نماز را چهار مرتبه بچهار جهت بخواند اگر وقت موسع باشد و اگر وقت مضیق باشد بهر قدر که وقت گنجایش دارد بجا آورد و اگر چه یکمرتبه باشد بهر جهت که بخواهد کافی است مسئله دوم هرگاه بعد از تشخیص قبله و نماز ظاهر شود که در حال نماز متوجه بقبله نبوده بلکه پشت بقبله بوده نمازش را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا چپ او بوده اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر باقی نیست احوط قضاء آن است و اگر معلوم شود از قبله منحرف بوده ولی بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس اگر در اثناء نماز بر آن مطلع شود فوراً رو بقبله کند و نمازش را تمام کند و نمازش صحیح است و اگر بعد از نماز معلوم شود اکتفا نماید بآن سیم از مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن و لباس از نجاست خبثی الا در آنچه معفو است و همچنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت چهارم از مقدمات نماز مباح بودن مکان نماز و پست و بلند نبودن موضع سجده از جای ایستادن مگر بکلفتی خشت و در اینجا چند مسئله است مسئله واجب است جای نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او بشاهد حال و هرگاه زمینی در

اجاره کسی است اذن مستاجر معتبر است مسئلهٔ واجب است
تمام مکان نماز پاک باشد از نجاستی که ببدن مصلی یا لباس او سرایت
کند پس هرگاه آن مکان خشک باشد ونجاست آن سرایت نکند نماز
در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست
هر چند خشک باشد بلی مستحب است تمام مکان پاک باشد هم
احوط آن است که مرد و زن پهلوی یکدیگر نماز نخوانند و همچنین
زن پیش و مرد در عقب او نباشد در حال نماز اگر چه اقوی جواز
وصحت نماز هر دو میباشد با کراهت و فرق نیست ما بین زن
محرم و غیر آن و کراهت مرتفع می شود ببودن حائلی که مانع دید
باشد یا بفصل میان آن دو بقدر ده ذراع دست مسئلهٔ
مستحب است نماز در مساجد بجا آوردن در حدیث است که ثواب
یک نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز و در روایت
دیگر هزار هزار نماز و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله
برابر است با ده هزار نماز و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر
ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر صد نماز است و در مسجد
محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است
و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین ع معادل است با ثواب دویست
هزار نماز ولی مستحب است زن نماز را در خانه بخواند که افضل
است از مسجد بلکه افضل در صندوقخانه که پستوی اطاق است

نمونهٔ ۳۴۷
ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران
نمرهٔ چاپی سالیانه ______
نمره دستی ماهیانه ۷۱۷۶ تاریخ ______ ماه (ـ ۱۳۱
از ______ بـه ______
گوینده ______ مخاطب ______
کلمه ______ قیمة ______ دینار ______ ریال
قیمة جواب ______ قیمة ______ دینار ______ ریال
اجرت پست یا ا عدی ______ قیمة ______ دینار ______ ریال
قیمة ______ کیه ______ قیمة ______ دینار ______ ریال
جمع کل دریافتی قیمة ______ دینار ______ ریال
محل امضاء و تصدیق تحویل دار ______

او نباشد بلی جایز است نماز کردن با پوست ... و سنجاب ...
و باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد چنانچه احوط اجتناب است
از سجاف حریر در جامه و طلا باف نباشد چه در حال نماز و چه در
غیر آن بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن

محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است
و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین ع معادل است با ثواب دویست
هزار نماز ولی مستحب است زن نماز را در خانه بجا آورد که افضل
است از مسجد بلکه افضل در صندوقخانه که پستوی اطاق است

مسئله مکروه است نماز در اندرون حمام بلکه در جامه کن
هم اولی ترک است و مکروه است نماز در کشتی اگر بتواند بیرون
آن نماز کند و همچنین نماز در جائیکه کسی روبروی او باشد بخصوص
زن یا مقابل چراغ یا آتش افروخته یا مقابل مصحف گشاده یا کتاب
یا کاغذ که خط آن نمایان باشد و همچنین مکروه است نماز در
خانه که مست کنده یا سگ یا صورت در آن باشد و مکروه است
نماز در قبرستان مسئله مستحب است برابر مصلی ستره باشد
و مراد از آن دیواری یا حائلی است که میان مصلی و آن پیش از دو یا سه
ذراع نباشد و اگر عصائی در برابر گذارد کافیست پنجم از
مقدمات نماز پوشانیدن عورت و آن در مرد قبل و حلقه
دبر و بیضتان است و عورت زن در نماز جمیع بدن است مگر رو
و دو دست تا بند آن و ظاهر دو پا تا ساق و اما باطن دو پا را بپوشاند
لکن در کنیز و صبیه نابالغه پوشانیدن سر و گردن واجب نیست و
باید لباس نمازگذار غصبی نباشد و از پوست میته نباشد و از
اجزاء حرام گوشت نباشد بلکه میته و اجزاء حرام گوشت نیز همراه
او نباشد بلی جایز است نماز کردن با پوست خز و سنجاب و گرک اولی
و باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد چنانچه احوط اجتناب است
از سجاف حریر در جامه و طلاباف نباشد چه در حال نماز و چه در
غیر آن بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن

بطلان جایز نیست از برای ایشان مطلقا و اما برای زن جایز است امور
مذکوره حتی در نماز و باکی نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در
حال اضطرار و در جنگ و بدانکه هرگاه جورابی در پای نماز گذار
باشد که بپوشاند پشت پا و ساق را احوط اجتناب و اقوی جواز است

مبحث دوم

بدانکه مستحب است در نماز یومیه اذان و آن چهار مرتبه الله اکبر و هر
کدام از اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا الله و اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله حَیَّ
عَلَی الصَّلوة حَیَّ عَلَی الفَلاح حَیَّ عَلی خَیرِ العَمَل اَللهُ اَکبَر لا اِلهَ اِلّا
الله دو مرتبه و بعد از اذان اقامه است و آن مثل اذان است در
فصول مگر آنکه دو مرتبه الله اکبر از اول و یک مرتبه لا اِلهَ اِلّا الله از
آخر آن در آن نیست و بعد از دو مرتبه حَیَّ عَلی خَیرِ العَمَل دو مرتبه
بگوید قَد قامَتِ الصَّلوة و احوط عدم ترک اقامه است از برای
مردان در غیر موارد سقوط آن و اقوی اشتراط طهارت است در
اقامه و اما ایستادن و حرف نزدن پس شرط نیست در آن اگرچه احوط است

مبحث سوم

در واجبات نماز است و آن یازده است اول نیت و معتبر است
در آن قصد قربت و معین بودن عمل چنانچه در وضو گذشت
و هرگاه در بین نماز قصد خروج از آن نماید یا متردد شود
در آن و چیزی از اجزاء نماز را در آن حال بجا آورده و مفسد

دیگر هم بجا نیاورده پشیمان شود و برگردد و از همانجا بجا آورد
تمام کند نمازش صحیح است دوم تکبیرة الاحرام و آن گفتن
الله اکبر است و واجب است صحیح ادا کند سیم قیام با قدرت
و الا تکیه کند و با تعذر از آن بنشیند و با عجز از نشستن
بخوابد بر پهلوی راست مثل مدفون و با تعذر از آن بر پهلوی
چپ و با تعذر از آن بپشت بخوابد مثل محتضر و بدانکه قیام
در سه حال در حال تکبیرة الاحرام و متصل برکوع رکن است
و در حال قرائت واجب غیر رکن و در حال قنوت مستحب است
و واجب است در آن استقرار و عدم اعتماد با امکان چهارم
و پنجم قرائت حمد و یک سوره تمام در دو رکعت اولی بلی
مریض و مستعجل بجهت ضرورت و تنگی وقت اکتفا می کند
بحمد تنها و در دو رکعت آخر مخیر است ما بین حمد تنها یا
گفتن سُبحانَ الله وَ الحَمدُ لِله وَ لا اِلهَ اِلّا الله وَ الله اَکبَر
یک دفعه علی الاقوی و سه مرتبه علی الاحوط و بدانکه
واجبات قرائت چند چیز است اول ادا نمودن حروف را
از مخارج خود بطوری که ممتاز از یکدیگر باشند و صدای آن
حرف بکند دوم حرکت و سکون و تشدید را درست ادا
کند سیم وقف بحرکت بلکه وصل بسکون هم نکند علی الاحوط
چهارم آنکه بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم بگوید در اول حمد و سوره

که جزء آنها است مگر سوره برائت و احوط تعیین سوره است پیش
از بسمله و هرگاه سوره معینه را وقت گفتن آن قصد نموده همان
سوره را بخواند و اگر بخواهد سوره دیگر بخواند بآن بسم الله
اکتفا نکند پنجم هر سوره خواند تا بنصف نرسیده میتواند
عدول نماید بسوره دیگر بلکه تا از نصف تجاوز ننموده ظاهرا
میتواند نیز عدول نماید مگر سوره توحید و جحد را بلی اگر کلمه
یا آیه را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقا ششم آنکه
سوره سجده واجبه دار را در نماز واجبی نخواند و در نافله جایز
است و در آن بعد از قرائت آیه سجده سجده کند و برخیزد و نماز
را تمام کند و اما در نماز واجبی اگر گوش کند آیه سجده را یا سهوا
بخواند بعد از نماز سجده کند و احوط آن است که در نماز ایماء کند و
نماز را اتمام کند و سجده کند و احوط اعاده اصل نماز است هفتم
تمام قرائت و تسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده با استقرار
بجا آورد و با امکان هشتم آنکه مرد حمد و سوره را در رکعت
اول و دوم نماز مغرب و عشا و صبح بلند بخواند و در نماز ظهر
و عصر آهسته و در رکعت سوم و چهارم از هر نمازی آهسته
بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات و مناط در بلندی و آهستگی
ظهور جوهر صوت و عدم ظهور آن است و اما زن پس در مواضع
اخفات آهسته بخواند و در مواضع جهر مخیر مگر آنکه اجنبی صوتش را

بشنود و مستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در
موضع اخفات هم نیز ترتیب میان حمد و سوره و همچنین میان
اجزاء آنها و هم موالات و فاصله نکردن ما بین آنها بغیر ذکر
و دعا و قرآن یازدهم قرائت را صحیح اداء کند و موافق باشد با
قرائت یکی از قراء سبعه و اگر نداند تعلیم بگیرد دوازدهم
سوره و الضحی و الم نشرح را یک سوره محسوب دارد و همچنین
الم تر کیف و لایلاف را و بدانکه اقوی جواز قرائت حمد و سوره است
از روی قرآن ولو در فریضه مطلقا و احوط اقتصار است بر
صورتیکه متمکن نشود از حفظ خواندن یا بجماعت یا بمتابعت قاری
بلکه احوط ترک است در جمیع احوال نماز بلی خواندن قنوت و سایر
اذکار و ادعیه از روی کتاب مانعی ندارد **ششم از**
واجبات نماز رکوع است و واجبات آن پنج است اول
خم شدن بحدیکه بتواند کف دست خود را بزانو برساند دویم
گفتن ذکر است بعد از رسیدن بحد رکوع و احوط گفتن سبحان
الله سه مرتبه یا سبحان ربی العظیم و بحمده یکمرتبه سوم
طمانینه در حال ذکر چهارم بلند کردن سر از رکوع پنجم
طمانینه در حال قیام هفتم از واجبات نماز سجود است و
واجبات آن هفت است اول آنکه منحنی شود بحدیکه مساوی
شود جای پیشانی با جای پاها بلی پستی و بلندی بودن از آن بقدر

در سجود کردن

کلفتی خشت ضرر ندارد دوم گذاردن هفت موضع را بر زمین
و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ
پاها است سیم آنکه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد و
آن زمین و اجزاء آن است که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی
باشد و جایز است سجود بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح و پاک
باشد و کفایت می کند پاکی مقداریکه لازم است گذاردن بر زمین
هر چند اطراف آن نجس باشد پس هر گاه قدری از مهر پاک باشد
و قدری نجس باشد ضرر ندارد هر چند احوط این است که تمام
آنچه پیشانی بر آن قرار میگیرد پاک باشد چهارم ذکر است و
احوط در آن سه مرتبه سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی الاعلی
وبحمده است پنجم طمانینه است در حال ذکر ششم باقی گذاردن
هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز
است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا
بلند کند و بگذارد هفتم نشستن بعد از سجدهٔ اولی بلکه بعد
از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعت اول و سیم که تشهد ندارد
آن را جلسهٔ استراحت می نامند هشتم از واجبات نماز تشهد
است و واجب در تشهد شش است اول شهادتین و احوط گفتن
است بنحو متعارف دوم و سیم صلوات فرستادن بعد از شهادتین
و باید همه را صحیح اداء نماید سیم ترتیب ما بین کلمات آن بنحو

السلام علیکم یا عزیز [illegible]

[illegible]

متعارف چ[illegible]
در حال ق[illegible]
سلام است [illegible]
وعلی عباد[illegible]
ورحمة الله [illegible]
هر چند گفتن [illegible]
السلام عل[illegible]

حال نشسته بعمل آورد سیم آنکه صحیح بعمل آورد چهارم آنکه
با طمانینه باشد ذکر همه از واجبات ترتیب است در افعال
نماز پس هر گاه عمداً جزئی را که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل
است و حکم سهو بیان خواهد شد یازدهم موالات یعنی پی
در پی بعمل آورد افعال نماز را و فاصله نشود ما بین آن بسکوت
طویل بر وجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

مبحث چهارم

بدانکه ارکان نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام در
حال تکبیرة الاحرام سیم قیام متصل برکوع چهارم رکوع پنجم دو
سجده پس هر گاه رکن کم شود یا زیاد شود عمداً یا سهواً نماز
باطل است مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است

مبحث پنجم

هرچند اطراف آن نجس باشد پس هرگاه قدری از مهر پاک باشد
و قدری نجس باشد ضرر ندارد هرچند احوط این است که تمام
آنچه پیشانی بر آن قرار میگیرد پاک باشد چهارم ذکر است و
احوط در آن سه مرتبه سُبحانَ الله یا یکمرتبه سُبحانَ رَبِّیَ الاَعلیٰ
وَبِحَمدِهِ است پنجم طمانینه است در حال ذکر ششم باید گذارد
هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز
است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا
بلند کند و بگذارد هفتم نشستن بعد از سجدهٔ اولی بلکه بعد
از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعت اول و سیم که تشهد ندارد
آن را جلسه استراحت می نامند هشتم از واجبات نماز تشهد
است و واجب در تشهد شش است اول شهادتین و احوط گفتن
است بنحو متعارف دوم صلوات فرستادن بعد از شهادتین
و باید همه را صحیح اداء نماید سیم ترتیب ما بین کلمات آن بنحو

متعارف چهارم موالات میان کلمات آن پنجم آنکه نشسته باشد
در حال تشهد ششم طمانینه در آن نهم از واجبات نماز
سلام است و واجبات آن چهار است اول آنکه بگوید اَلسَّلامُ عَلَینا
وَعَلیٰ عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ یا اَلسَّلامُ عَلَیکُم و احوط اضافهٔ
وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه است و جایز است اکتفاء بیکی از این دو
هرچند گفتن هر دو است و مستحب است پیش از آن دو گفتن
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه دوم آنکه در
حال نشسته بعمل آورد سیم آنکه صحیح بعمل آورد چهارم آنکه
با طمانینه باشد دهم از واجبات ترتیب است در افعال
نماز پس هرگاه عمداً جزئی را که باید موخر باشد مقدم دارد نماز باطل
است و حکم سهو بیان خواهد شد یازدهم موالات یعنی پی
در پی بعمل آورد افعال نماز را و فاصله نشود ما بین آن بسکوت
طویل بر وجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

مبحث چهارم

بدانکه ارکان نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام در
حال تکبیرة الاحرام سیم قیام متصل برکوع چهارم رکوع پنجم دو
سجده پس هرگاه رکن کم شود یا زیاد شود عمداً یا سهواً نماز
باطل است مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است

مبحث پنجم

در مبطلات نماز وآن چند چیز است اوّل حدث است چه اکبر وچه اصغر دوّم منحرف شدن از قبله بهمه بدن بطوریکه پشت او بقبله شود یا انحراف برسد بحدّ یمین و یسار عمداً و سهواً وجهلاً واما انحراف بما بین یمین و قبله یا یسار و قبله سهواً ضرر ندارد سیّم آمین گفتن بعد از حمد مگر در حال تقیّه چهارم تکلّم کردن بدو حرف و زیاده یا یک حرف مفهم معنی عمداً بغیر از ذکر و دعا و قرآن بلی سهواً ضرر ندارد پنجم خنده قهقهه ششم گریه کردن از جهة غیر خدا و گریه از خوف خدا از افضل عبادات است واحوط در گریه بر مصیبت حضرت سیّد الشهدا واهل بیت علیهم السلام آنکه در غیر نماز بجا آورد هفتم خوردن و آشامیدن در غیر آنچه استثنا شده هشتم هر فعل منافی که محو کند صورت نماز را مثل جستن و دست بدست زدن و امثال آنها نهم دست بر روی دست دیگر گذاردن مگر در حال تقیّه دهم شکّ در عدد رکعات در غیر آنچه خواهد آمد یا جزئی در حال شکّ بجا آوردن مگر آنکه بجا آورد برجاء یقین حال بر او بعد از انتقال از آن که در اینصورت مضر نیست یازدهم زیاد کردن جزئی را در نماز عمداً بقصد جزئیت یا کم کردن آن هر چند رکن نباشد

مبحث ششم

در شکیات نماز است و در آن چند فصل است

فصل اوّل

بدانکه هرگاه کسی شکّ کند در چیزی از افعال نماز و داخل شده باشد در فعل دیگر بعد از آن اگرچه مستحبّ باشد اعتنا نکند مثل آنکه شکّ کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شکّ کند در قرائت بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع بلکه اگر شکّ کند در آیه بعد از دخول در آیه دیگر یا در کلمه دیگر بعد از دخول در کلمه دیگر اعتنا نکند علی الاقوی بلی هرگاه شکّ کند در رکوع در حال سر ازیر بری از جهة سجده مادامیکه بحدّ سجده نرسیده احوط آنستکه برگردد بایستد و بعد رکوع کند و نماز را تمام کند و بعد از آن نماز را هم اعاده کند و هرگاه شکّ کند در سجده بعد از برخاستن یا بعد از دخول در تشهّد اعتنا نکند بلی هرگاه شکّ کند در حال برخاستن برگردد و اتیان کند واگر شکّ کند در تشهّد بعد از برخاستن اعتنا نکند واگر در حال برخاستن باشد باز اعتنا نکند علی الاقوی پس فرقست در اینخصوص ما بین سجده و تشهّد بلی احوط در تشهّد نیز برگشتن و اتیان آنست بقصد قربت مطلقه واگر شکّ کند در چیزی از افعال نماز پیش از اینکه داخل فعلی دیگر شده واجب است آنچه را که شکّ نمود بجا آورد

فصل دوّم

شک در عدد رکعات نمازهای حاجی و دیگر نماز بعد از
آنکه شک قرار گرفت اگر نماز دو رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقا
موجب بطلان نماز است و اگر چهار رکعتی باشد باز چنین
است که نمازش باطل است در جمیع صور مگر در نه صورت
اول شک میان دو و سه بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم
پس بنا را بر سه گذارد و نماز را تمام کند بعد از آن در صلوة احتیاط
احوط اختیار یک رکعت ایستاده است بلکه هم چنین است هرگاه
شک بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجدهٔ دوم باشد پس
آنچه ذکر شد بعمل آورد و نمازش صحیح است لکن اولی آنستکه
در اینصورت بعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند اصل نماز
را احتیاطاً و این احتیاط در همه مقاماتی که حکم مترتب
بر اکمال سجدتین است جاریست دوم شک میان سه و چهار
در هر حال باشد چه در قیام و چه در رکوع و چه در سجود و چه
بعد از آن و چه در بین آنها بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام
کند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد سیم
شک میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار
گذارد و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بجا آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار گذارد و بعد دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت

نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج است بعد از
اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد
از سلام دو سجدهٔ سهو بجا آورد ششم میان چهار و پنج
در حال قیام می نشیند و شک او برمیگردد بشک میان
سه و چهار و حکم آن در اینجا جاریست و برای هر یک از قیام
بیجا و اذکار یکه گفته دو سجدهٔ سهو بجا آورد و این سجده در
جمیع فروض بعد که قیام را می شکند و می نشیند جاریست
هفتم شک میان سه و پنج است در حال قیام می نشیند شک
او برمیگردد بشک دو و چهار و حکم آن در اینجا جاریست
هشتم میان سه و چهار و پنج است در حال قیام می نشیند و
شک برمیگردد بشک میان دو و سه و چهار و حکم آن در
اینجا جاریست نهم شک میان پنج و شش است در حال قیام می
نشیند و شک او برمیگردد بشک میان چهار و پنج بعد از
اکمال سجدتین و حکم آن در اینجا جاریست و ترک نشود احتیاط
در اربعهٔ متأخره و در شک بین دو و چهار و پنج و بین سه
و چهار و پنج باعادهٔ نماز بعد از عمل کردن بشک والله العالم
و بدانکه کثیر الشک در اجزاء نماز یا در افعال یا
رکعات در اینجائیکه کثیر الشک شده اعتنا بشک خود ننماید
و بنا را بر صحت گذارد و نماز احتیاط بر او واجب نیست و هم

چنين اعتبار ندارد شك امام يا مأموم با حفظ ديگرى و همچنين
شك بعد از فراغ از نماز و بعد از وقت كه اعتبار ندارد و بنا را
بر صحت گذارد بلكه مظنه بعد از فراغ و بعد از وقت در حكم شك است

فصل سيم در نماز احتياط است

براى شكوك مذكوره بنا آنكه واجب است بعد از سلام نمازى
كه در آن شك كرده و بنا گذارده بدون فاصله منافى ميان آن
و نماز احتياط فوراً شروع كند در نماز احتياط و واجب است در
نماز احتياط نيت و تكبيرة الاحرام و قرائت حمد و ركوع و دو
سجده و تشهد و سلام بترتيب نماز و لكن سوره و قنوت ندارد
و قرائت حمد را باخفات بجا آورد حتى بسم الله را بنا بر احوط
و بدانكه اگر شك كند در ركعات نماز نافله مخير است ما بين بنا بر
اقل يا اكثر مگر آنكه بنا بر اكثر موجب بطلان باشد پس بنا ميگذارد
بر اقل پس هرگاه شك كند كه يك ركعت كرده يا دو ركعت مخير است
و اگر شك كند كه دو ركعت كرده يا سه ركعت بنا را بر دو گذارد
و تمام كند و اگر شك كند در ركعات نماز احتياط در شكوك
پس هر چند مشهور ميان علماء آنرا مثل نافله دانسته اند لكن
مشكل است احوط آنستكه بنا را بر اقل يا اكثر گذارد و تمام كند و
بعد آنرا اعاده كند و بعد از آن اصل نماز را نيز اعاده كند و اما
اگر شك كند در اجزاء نافله يا نماز احتياط پس حكم آن مثل

فريضه است كه اگر در محل است بجا آورد و اگر داخل جزء بعد شد بگذرد

فصل چهارم در حكم ظن در نماز

بدانكه ظن يا متعلق بر ركعات است يا بافعال اما ظن متعلق
بر ركعات پس در حكم يقين است چه در نماز دو ركعتى و سه ركعتى
و چه در چهار ركعتى چه در دو اولين و چه در دو اخيرتين پس مثلاً
هرگاه نداند يك ركعت كرده يا دو ركعت و مظنه او باحد طرفين
است بنا را بر آن گذارد و نماز او صحيح است و نماز احتياطى لازم
نيست و همچنين در صورت ديگر و اگر از اول امر شك كند در اينكه
يك ركعت كرده يا دو ركعت مثلاً يا دو ركعت كرده يا سه ركعت
و بعد از تروى شك او مبدل شود بظن باحد طرفين باز عمل
كند بظن خود و اگر عكس باشد باينكه اول مظنه پيدا كند باحد
طرفين باز عمل كند و بعد مبدل شود بشك حكم شك جارى
كند از بطلان در موارد بطلان و بنا بر اكثر در موارد آن پس
مدار در صورت انقلاب بر حالت دوم است شك باشد يا
ظن بلكه اگر ظن باحد طرفين داشت بعد ظن او منقلب شد
بظن بطرف ديگر بنا را بر ظن دوم گذارد و همچنين در شك
پس اگر اول شك كرد ما بين دو و سه و بنا را بر سه گذاشت بعد
شك او منقلب شد بشك ما بين سه و چهار يا يك و دو حكم
شك دوم جارى كند پس در صورت اولى بنا را بر چهار گذارد

و عمل شک سه و چهار بعمل آورد و در صورت دوم حکم شک
یک و دو جاری کند که بطلان نماز است و هکذا در سایر نقلا
و هرگاه حالت تردید از برای او حاصل شود و نداند که شک است
یا ظن بنا بگذارد بر آنکه شک است و حکم شک جاری کند مثلا
نمیداند یک رکعت کرده یا دو رکعت و شک دارد که آیا احد طرفین
رجحان دارد و مظنون است یا نه حکم شک جاری کند پس بنا را
بر بطلان گذارد در صورت مفروضه و اگر نداند که سه رکعت
کرده یا چهار رکعت و شک کند که آیا سه رکعت بودن مظنون
است یا نه بنا بگذارد بر اینکه مظنون نیست و حکم سه و چهار
جاری کند و هکذا در سایر صور و اما ظن متعلق بافعال مثل
آنکه نمیداند یک سجده کرده است یا دو سجده و مظنه او یک سجده
است یا دو سجده و نمیداند که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد
باحد طرفین پس در حکم یقین بودن آن اشکال است و باید مراعات
احتیاط کند و مقتضای آن در بعض صور الحاق بشک است و
در بعض صور الحاق بیقین و اعاده نماز و حاصل مطلب اینکه یا
ظن متعلق است بمثل قرائت و تسبیحات و اذکار که زیادتی آن مضر
بنماز نیست یا متعلق بافعال که زیادتی آن مضر است مثل رکوع و
سجود و نحو اینها و پس در صورت اولی اگر در محل است اتیان کند به
قصد قربت مطلقه هر چند ظن بکردن داشته باشد و اگر بعد از تجاوز

از محل است و ظن بکردن دارد بگذرد مثل شک و اگر ظن بنکردن دارد
برگردد و اتیان کند مثلا اگر شک کند که آیا حمد را خوانده است یا نه
و هنوز داخل در سوره نشده است باز بخواند چه مظنه بخواندن
داشته باشد چه مظنه بنخواندن و اگر بعد از دخول در سوره یا قنوت
شک کند که حمد را خوانده است یا نه و مظنه او بخواندن باشد بگذرد
و بنا را بر خواندن گذارد و اگر مظنه او به نخواندن باشد باز برگردد
و بخواند و هکذا در سایر آنچه از این قبیل است و اما در صورت دوم
پس اگر در محل است و مظنه بنکردن دارد بجا آورد مثل آنکه شک
داشته باشد و اگر مظنه بکردن داشته باشد احتیاط این است که
عمل بظن کند و بگذرد و نماز را تمام کند و بعد آنرا اعاده کند و اگر
بعد از محل باشد اگر مظنه بکردن دارد بگذرد و اگر مظنه بنکردن
دارد برگردد و بجا آورد و نماز را تمام کند و اعاده کند مثلا هرگاه
نمیداند یک سجده کرده یا دو سجده و هنوز داخل در تشهد یا قیام
نشده است و مظنه او این است که یک سجده کرده یک سجده دیگر
بجا آورد و نماز او صحیح است مثل صورت شک و اگر مظنه دارد
که دو سجده کرده عمل بظن کند و بعد از نماز اعاده کند نماز را و اگر
بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنه او بکردن دو سجده باشد
بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مظنه او بنکردن باشد برگردد و
یک سجده دیگر بکند و بعد از اتمام اعاده کند نماز را و هکذا در سایر

افعال مثل رکوع و نحو ان

فصل پنجم در سهویات است

بدانکه سهویات متعلق است برکعت یا اجزاء رکنی یا اجزاء غیر رکنی وایضاً یا بزیاده است یا بنقیصه پس اگر زیاد کند یک رکعت یا بیشتر را نماز او باطل است مطلقا و اگر سهواً یک رکعت یا بیشتر را ناقص کند و بعد از سلام متذکر شود پس اگر پیش از اتیان بمنافی عمدی و سهوی مثل حدث و استدبار متذکر شود برخیزد و بقیه نماز را بجا اورد و سجده سهو بجهة سلام بیجا بجا اورد نماز او صحیح است و همچنین اگر بعد از اتیان بمنافی باشد که عمداً ضرر دارد و سهواً ضرر ندارد مثل تکلم در اینصورت نیز برخیزد و بقیه را بجا اورد و دو سجده دیگر بجهة تکلم کردن بجا اورد و اگر بعد از مثل حدث و استدبار و یا سکوت طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز او باطل است و هرگاه زیاد کند رکنی را در نماز نماز او باطل است و اگر زیاد کند جزء غیر رکنی را مثل قرائت یا یک سجده یا تشهد و نحو ان نماز او صحیح است و لکن باید دو سجده سهو بجهة زیادتی عمل اورد و اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکن بعد برگردد و تدارک کند و بجهة زیادتیها سجده سهو کند چه منسی رکن باشد چه غیر رکن مثل انکه پیش از دخول در رکوع و بعد از قنوت مثلا یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند

و یا یقین کند که دو سجده [illegible] و بجا اورد و از برای [illegible] یا تسبیحات سجده سهو [illegible] اگر منسی رکن است [illegible] در رکوع یقین کند [illegible] و همچنین اگر منسی [illegible] سجده دوم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر [illegible] بشود اولی یا بعد از ان و قبل از دخول در سجده دوم بعید نیست صحة نماز پس برگردد و رکوع را بجا اورد و از برای سجده زیاد شده دو سجده سهو کند چون از برگشتن و تدارک کردن زیادتی رکن لازم نمیاید و لکن مع ذلک احوط اعادهٔ نماز است و سزاوار نیست ترک این احتیاط هرچند واجب نیست و اگر منسی جزء غیر رکنی باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهة ان نقیصه سجدهٔ سهو بجا اورد و دیگر چیزی براو نیست بلی اگر منسی تشهد یا سجده واحده باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکوع باید بعد از نماز اول قضاء ان تشهد یا ان سجده را بجا اورد و بعد دو سجده سهو بکند و نماز او صحیح است و در اینجا چند مسئله باقی مانده مسئلهٔ اولی انکه اگر ترک کند

فراغ از نماز

افعال مثل رکوع ونحو ان

بدانکه [illegible] غیر رکنی
وایضاً [illegible] یا بیشتر را
نماز او [illegible] قص کند و
بعداز [illegible] ی و سهوی
مثل ح [illegible] را بجا آورد
وسجد [illegible] ی هم چنین
اگر بعداز اتیان بمنافی باشد که عمداً ضرر دارد و سهواً ضرر ندارد مثل
تکلم در اینصورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو سجده دیگر
بجهة تکلم کردن بجا آورد و اگر بعداز مثل حدث و استدبار و یا
سکوت طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز او باطل است
و هرگاه زیاد کند رکنی را در نماز نماز او باطل است و اگر زیاد کند
جزء غیر رکنی را مثل قرائت یا یک سجده یا تشهد و نحو ان نماز او
صحیح است و لکن باید دو سجده سهو بجهة زیادتی عمل آورد و
اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکن
بعد برگردد و تدارک کند و بجهة زیادتیها سجدهٔ سهو کند چه
منسی رکن باشد چه غیر رکن مثل انکه پیش از دخول در رکوع و
بعداز قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند

ویا یقین کند که دو سجده یا یک سجده از او فوت شده برگردد
و بجا آورد و از برای زیادتی هر یک از قیام و بحول الله و قرائت
یا تسبیحات سجدهٔ سهو کند و اگر داخل در رکن بعد شده پس
اگر منسی رکن است نماز باطل است مثل انکه بعداز دخول
در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده
و هم چنین اگر منسی رکوع باشد و متذکر شود بعداز دخول در
سجده دوم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر شود در سجدهٔ
اولی یا بعداز ان و قبل از دخول در سجده دوم بعید نیست
صحت نماز پس برگردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجدهٔ
زیاد شده دو سجدهٔ سهو کند چون از برگشتن و تدارک کردن
زیادتی رکن لازم نمیاید و لکن مع ذلک خوط اعادهٔ نماز
است و سزاوار نیست ترک این احتیاط هر چند واجب نیست
و اگر منسی جزء غیر رکنی باشد و متذکر شود بعداز دخول در
رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهة ان نقیصه سجدهٔ سهو
بجا آورد و دیگر چیزی براو نیست بلی اگر منسی تشهد یا سجدهٔ
واحده باشد و متذکر شود بعداز دخول در رکوع باید
فراغ از نم بعداز نماز اول و قضاء ان تشهد یا ان سجده را بجا آورد
و بعد دو سجدهٔ سهو بکند و نماز او صحیح است و در اینجا سه
مسئله باقی مانده مسئلهٔ اولی انکه اگر ترک کند

ذکر رکوع یا سجود را و متذکر شود بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود نمازش صحیح است و نمیتواند برگردد هر چند داخل در رکن بعد نشده چون محل آنها فوت شده است پس باید سجدهٔ سهو بجهت نقیصه بجا آورد مسئلهٔ دویم آنکه ترک کند سجدهٔ واحده از رکعت اخیره یا تشهد را و بعد از سلام متذکر شود و احوط در آن این است که سجده بقصد ما فی الذمه بجا آورد و تشهد و سلام بخواند بقصد احتیاط و بعد دو سجدهٔ سهو دیگر بقصد ما فی الذمه بجا آورد و دو سجدهٔ سهو دیگر بجهت سلام بیجا احتیاطاً بخواند اما اگر ترک کند سجدتین را از رکعت اخیره و بعد از سلام متذکر شود احوط این است که برگردد و اتیان کند و نماز را تمام کند و دو سجدهٔ سهو بجهت زیادی تشهد و دو سجدهٔ سهو بجهت سلام بیجا بجا آورد و بعد نماز را اعاده کند مسئلهٔ سیم هرگاه در نماز مستحبی زیاد کند جزئی را سهواً نماز او باطل نیست هر چند رکن باشد و سجده هم بر او نیست و اگر ترک کند جزئی را و متذکر شود در اثناء برگردد و آن را بجا بیاورد هر چند داخل در رکن بعد شده باشد و بجهت زیادتیها سجده سهو واجب نمیشود و اگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن است باطل است و اگر غیر رکن است بر او

چیزی نیست و بدانکه هرگاه در حال تشهد شک کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجدهٔ سهو بکه باید بجا آورد بنا گذارد که تشهد نماز است و نماز را تمام کند بعد سجدهٔ سهو را بعمل آورد و همچنین است حکم در سجده و اگر در حال تعقیب شک کند که آیا سجدهٔ سهو بکه بر او واجب بود بجا آورده یا نه باید بعمل آورد

فصل ششم در سجدهٔ سهو

بدانکه واجب است و سجدهٔ سهو از برای چند چیز اول از برای چند تکلم بیجا در نماز سهواً دوم از برای سلام گفتن در غیر موضع سلام سیم از برای شک چهار و پنج چنانچه گذشت چهارم از برای زیاد کردن جزئی در نماز یا کم کردن آن سهواً که متذکر نشود در محل تلافی اگر آن جزء واجب باشد بخلاف جزء مستحبی مثل قنوت که ترک سهوی بلکه ترک عمدی آن ضرر ندارد بلی اگر سهواً قنوت را ترک کرد در رکوع یا بعد از سر برداشتن از آن متذکر شد قضاء کند آن را در حال قیام بعد از رکوع و فرق نیست در وجوب سجدهٔ سهو در زیاده و نقیصه ما بین اجزائیکه بر فرض ترک کردن سهوی آن بعد از نماز واجب باشد قضاء آن جزء مثل تشهد و یک سجده از یک رکعت یا غیر آن چنانچه هرگاه در دو رکعت یا سه رکعت از هر رکعتی یک سجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضای سجده های فراموش شده را بنماید

وبرای هر یک دو سجده سهو بجا آورد بدانکه سجدهٔ سهو را باید بعد
از نماز بلا فاصله بجا آورد بلی اگر قضاء اجزاء منسیه هم باید بکند
قضا را مقدم بدارد و همچنین اگر نماز احتیاط باید بکند آن را
مقدم دارد بر سجده سهو و اگر قضاء اجزاء و نماز احتیاط
داشته باشد مخیر است در تقدیم هر یک هر چند احوط تقدیم نماز
احتیاط است و اگر سجده سهو را فراموش نمود هر وقت متذکر
شده باید بجا آورد اگر چه بعد از اتیان منافی باشد و ضرر به نماز
او ندارد و واجب است در سجدهٔ سهو چند چیز اول نیت دوم آنکه
دو مرتبه سجده کند سیم ذکر در هر یک از دو سجده و آن گفتن
بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و یا بِسْمِ اللّهِ وَ
بِاللّهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ اَلسَّلامُ
عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ است چهارم آنکه
مراعات کند در آن آنچه معتبر است در سجدهٔ نماز بنابر احوط
پنجم تشهد مثل تشهد نماز ششم سلام و آن گفتن اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ
است و اولی و احوط اضافه وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ است

مبحث هفتم در نماز آیات است

و واجب می‌شود این نماز برای ماه گرفتن و خورشید گرفتن اگر
چه جزئی از آن باشد و اگر چه باعث خوف نشود و هم چنین واجب
می‌شود بلرزیدن زمین اگر چه باعث خوف نشود چنانچه واجب

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات
نام کتاب منتخب الرسائل
مؤلف عبدالکریم حائری
موضوع فقه جعفری - رساله عملیه زبان فارسی
سال چاپ ١٣٤٣ ق محل چاپ
شماره عمومی ٨٠٣٨ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری دانشگاه علوم اسلامی رضوی تاریخ
طول ٢١٫٥ عرض شماره صفحه ها ١٧٩ ص
مصور ☐ درسي ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات
٨٧٫٢/١

دوم انا انزلناه را بخواند و برکوع رود و همچنین تا پنج رکوع
بعمل آید بعد از هر رکوع یک آیه خوانده تا در رکعتا ولی بجمد

چه جن ... آن باشد و اگرچه باعث خوف نشود و همچنین و...
می شود بلکه زلزله زمین اگرچه باعث خوف نشود چنانچه واجب

می شود بسبب وزیدن بادهای تند و سرخ و تاریکی شدید
و رعد و برق غیر متعارف از حوادث سماوی از امور یکه نوعاً
باعث خوف متعارف ناس باشد اگرچه او نترسد و آن دو
رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود و تفصیلش
آنست که نیت می کند و تکبیر میگوید و بعد از آن حمد و سوره می
خواند و رکوع میرود و ذکر رکوع میگوید و سر از رکوع بر میدارد
و حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند مستحباً باز رکوع میرود
بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز حمد و سوره میخواند و رکوع میرود
و بعد از سر برداشتن از آن باز حمد و سوره و قنوت میخواند
مستحباً و رکوع می کند و بعد از قیام از آن باز حمد و سوره میخواند
و برکوع میرود و بعد از قیام از آن دو سجده بجا میاورد و بر
میخیزد حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند مستحباً باز برکوع
میرود و همچنین تا پنج رکوع تمام شود. و بعد از قیام از رکوع
پنجم دو سجده بجا میاورد و تشهد میخواند و سلام میگوید
و جایز است بنحو دیگر بعمل آورد و آن چنین است که بعد از
تکبیرة الاحرام حمد تمام بخواند و یک آیه از سوره انا انزلناه
را مثلاً بخواند و برکوع رود و بعد از سر برداشتن از آن آیه
دوم انا انزلناه را بخواند و برکوع رود و همچنین تا پنج رکوع
بعمل آید بعد از هر رکوع یک آیه خوانده تا در رکعت اولی بحمد و

با حمد و یک سوره تمام تا پنج رکوع بعمل آید و بعد از رکوع پنجم
دو سجده بجا آورد و همچنین در رکعت دوم قبل از رکوع
با حمد میخواند و یک سوره را تبعیض کند ما بین پنج رکوع و نماز
را تمام کند و افساد یکوهم ممکن است و وقت نماز کسوفین
از ابتداء گرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط آنستکه مؤخر
ندارد از وقت شروع بانجلاء و اما نماز زلزله و سایر آیات
آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر اداء است و لکن احوط عدم
تاخیر آن است از وقت آیت و هرگاه مطلع شد بر خسوف و کسوف
در وقت و ترک کرد نماز آیات را عمداً یا سهواً واجب است قضاء
آن اگرچه تمام آن نگرفته باشد ولی اگر مطلع نشد تا تمام منجلی
شد بعد مطلع شد اگر تمام آن گرفته نشده بر او قضاء نیست
و اگر تمام قرص گرفته باشد واجب است قضاء آن و جایز است
نماز آیات را بجماعت بخواند پس اگر در رکوع اول امام را درک
نمود متابعت می نماید مثل جماعت در نماز یومیه و قرائت از
او ساقط است و در غیر رکوع اول احتیاط در ترک اقتداء است
و این احتیاط ترک نشود و نماز آیات دو رکعت محسوبست پس
هرگاه شک کند در عدد رکعات نمازش باطل است و اگر
در رکوعات هر رکعتی یا اجزاء شک کند حال او حال یومیه
است در آنچه گذشت از احکام آن و همچنین احکام سهو و

تذکر در محل یا بعد از محل و غیر آن در آن جاری است و همچنین
حکم زیاده و نقیصه در آن همان است که در یومیه ذکر شد

مبحث هشتم

در بقیه نمازهای واجبی است و آن چند قسم است اول
نماز قضاء است بدانکه هرگاه ترک نماید نماز واجبی را با اجتماع
شرایط وجوب از عصیان یا از او فوت شود بجهت خواب یا
فراموشی یا فاقد طهورین باشد یا بجهت مست شدن بچیزی که
از جانب خود باشد واجب است بر او قضاء آن نماز بخلاف
نمازی که از جهت حیض یا نفاس از او ترک شده که قضاء آن واجب
نیست اگر در تمام وقت حایض یا نفساء بوده و الا اگر طاهر بود
باید مقدار نماز را در وقت چه در اول وقت چه در آخر آن و
ترک نماید اداء را واجب است قضاء آن بلکه اگر مقدار یک رکعت تا
آخر وقت دریابد بدون عذری از اعذار مذکوره واجب
است بر او نماز و اداء خواهد بود و اگر ترک نمود معصیت کرده
و قضاء آن بر او واجب است و واجب است در نمازهای قضاء یومیه
بهمان ترتیبی که از او فوت شده بجا آورد اگرچه ترتیب آن را نداند
علی الاقوی و حاصل میشود ترتیب آن بتکرار نماز پس اگر میداند
در پنج روز هر روزی یک نماز از او فوت شده پنج شبانه روز
نماز قضاء بجا آورد و همچنین اگر نمازهای بسیار از او فوت

قضاء

شده و ترتیب آن را نمیداند نقد نماز کند که یقین کند آنچه بر او
بوده بترتیب قضاء آن بعمل آمده اگر تکرار آن مستلزم عسر و حرج
نشود و الا وجوب ترتیب بتکرار ساقط است و واجب نیست
مقدم داشتن نماز قضاء را بر اداء اگرچه احوط تقدیم آن است
خصوصاً اگر آنچه فوت شده یکنماز باشد و خصوصاً اگر نماز همان
روز باشد و معتبر در اتمام و قصر حال فوت است پس اگر نماز
قصر فوت شده باید نماز را قصراً قضاء نماید اگرچه در حضر
فوت شده تماماً قضاء نماید اگرچه در سفر باشد و اگر کسی در
اول وقت مسافر بوده و در آخر وقت حاضر یا بعکس بعید نیست
که مخیر باشد در قضاء آن ما بین قصر و اتمام اگرچه احوط اختیار
آن است که در آخر وقت تکلیف او بوده و بهتر از آن جمع است دوم
نماز یکه فوت شده از پدر بلکه مادر هم علی الاقوی و فوت آن بسبب
عذری بوده بلکه مطلقا علی الاحوط واجب است بر ولی قضا
نماید آن را و مراد بولی پسر بزرگ میت است و بر دختر او واجب
نیست و شرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر در وقت
فوت پدر و اگر میت پسر نداشته باشد یا داشته باشد و لی
بدون عذر نماز از او فوت شده احوط استیجار کنادو ثه
است نسبت بحصه خود از ترکه و اگر وصیت کرده باشد
که نمازهای او را استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود

از ثلث ترکه او مگر آنکه ورثه امضاء نمایند که در اینصورت
از اصل ترکه بیرون میشود و احوط امضاء کبار ایشان است
از حصه خود بلکه بعید نیست که مطلقا بیرون کرده شود از
اصل مال اگر ولی بمیرد پیش از اتیان بقضاء نمازهای میت
واجب نیست بر ولی او قضاء نمودن آن و بر باقی اولیاء
میت اول هم واجب نیست و جایز است برای ولی استیجار
نمودن غیری را بجهة قضاء نماز میت و معتبر است در
آن ترتیب بنحویکه فوت شده اگرچه بتکرار باشد چنانچه
در قضاء نماز خود گذشت و اقوی سقوط ترتیب است
در صورت مشقت در آن سیم نماز استیجاری بدانکه
واجب است بر شخصیکه اجیر شده که نمازهای میت را بجا
آورد اتیان کند هرچه بآن ملتزم شده از مستحبات و کیفیات
آن اگرچه بر وجه تقلید باشد و اگر اخلال بآن نمود مستحق
اجرت نیست اگرچه ذمه میت یا ولی بری شود و جایز
است زن اجیر شود که نمازهای مرد را بجا آورد و همچنین
بعکس پس زن در نمازهای جهریه میت مخیر است ما بین
جهر و اخفات اگر نماز برای مرد باشد چنانچه بر مرد معتبر
است جهر در آن اگرچه برای زن باشد

مبحث دهم

در نماز جماعت است بدانکه نمازهای واجبی را بجماعت کردن
مستحب و در یومیه مؤکد است خصوصاً صبح و مغرب و عشاء که
مؤکدتر است و منقول است که نماز با عالم برابر است با هزار
نماز و با سید قرشی برابر است با صد نماز و بتعدد جماعت
فضیلت ثواب آن همان مقدار زیاد میشود و بتعدد مأمومین
مضاعف می‌شود ثواب آن در نماز جمعه با اجتماع شرایط جماعت
واجب است و اگر کسی حمد و سوره او درست نباشد و ممکن
باشد او را تصحیح قرائت در وقت کفایت می‌کند او را درست
کردن آن و فرادی یا جماعت کردن و اگر ممکن نشود او را درست
کردن بجهة تنگی وقت و مانند آن متعین است برای او جماعت
کردن و اگر ممکن نباشد او را بهیچ‌جه تصحیح قرائت در اینصورت
جماعت واجب نیست و بآنچه متمکن است از قرائت میتواند
نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است و اقل عددی
که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری مأموم
و مأموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست
امام بایستد و اگر زن باشد در عقب او بایستد و شرط نیست موافق
بودن نماز امام با مأموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتدا
کردن یومیه را بنماز میت یا عیدین یا آیات و بعکس اما موافق
بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتدا نمودن

حاضر بمسافر و مسافر بحاضر و قضاء را باداء و بعکس مطلقا و
جواز اقتداء نماز طواف بیومیه و بعکس خالی از اشکال نیست و
احوط ترک اقتداء است در این دو صورت و همچنین جایز است
کسیکه نمازش را فرادی خوانده است آن نماز را اعاده کند بجماعت
بلکه مستحب است و اما نمازیکه احتیاطاً بجا می‌آورد در اداء یا قضا
اقتداء بآن جایز نیست علی الاحوط بل الاقوی اگرچه نماز مأموم
هم احتیاطی باشد و شرط است در امام جماعت چند چیز اول عقل
دوم بلوغ سوم ایمان چهارم طهارت مولد پنجم مرد بودن اگر مأموم
مرد باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقا ششم عدالت یعنی
ملکه و کفایت می‌کند در احراز آن حسن ظاهریکه کاشف نوعی از
وجود آن باشد و لو موجب وثوق و اطمینان نشود علی الاقوی
هفتم ایستاده بودن امام هرگاه مأمومین ایستاده باشند
هشتم صحت قرائت او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجبه را
صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند بعضی و مأموم سالم
باشد از آن اقتداء باو جایز نیست نهم نبودن حائل ما بین مأموم
و امام یا صف پیش که مانع دیدن او باشد مگر آنکه مأموم زن
باشد دهم دور نبودن مأموم از امام یعنی محل سجده مأموم
از محل ایستادن امام یا صف پیش زیاده از یک گام بلند نباشد
یا از یکی از دو طرف متصل نباشد بصف متصل بامام یا از هم

بلندتر نبودن جای امام از جای ماموم بقدر معتد به یعنی یک وجب یا زیادتر بلی اگر فی الجمله سرازیر باشد ضرر ندارد و اما جای ماموم هر قدر بلندتر باشد از جای امام ضرر ندارد با صدق اتصال و اقتداء دوازدهم پیش نبودن ماموم از امام و احوط مؤخر بودن ماموم است از امام اگرچه جزئی باشد و بدانکه واجب است بر ماموم متابعت کردن امام در افعال نماز باینکه افعال الصلوة را پیش از امام بجا نیاورد بلکه احوط تاخیر است اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست اگرچه احوط است خصوصا در سلام و جماعت منعقد میشود بدرک نمودن امام را در حال رکوع اگرچه امام ذکر رکوع را گفته باشد و رکعت اول محسوب است و در نماز اخفاتی در حال قرائت امام بهتر آنست که ماموم مشغول ذکر باشد بلکه اقوی در نماز جهری هم جواز اشتغال با آن است و احوط سکوت مطلق و گوش دادن بقرائت امام است بلی اگر در نماز جهری ماموم قرائت یا همهمه امام را بشنود واجب است ترک قرائت و اگر هیچ وجه نمیشنود اولی بلکه احوط قرائت حمد و سوره است آهسته و اگر امام در قنوت باشد و ماموم تکبیرة الاحرام گفت مستحب است بر او متابعت کردن امام بخواندن قنوت و همچنین در تشهد نیز متابعت

کند و نشستن بطور تجافی در حال تشهد امام احوط است بانکه زانوی خود را از زمین بلند کند و در رکعت دوم خود نیز قرائت را آهسته بخواند اگرچه در نماز جهریه باشد و در رکعت آخر امام میخواهد متابعت کند امام را تا سلام بنشستن تجافی و ذکر بگوید و اگر نمیخواهد بعد از سر بلند کردن امام از سجده دوم برخیزد و نمازش را اتمام کند چنانچه هرجای از نماز جماعت بخواهد بجهت عذری منفرد شود جایز است در صورتیکه از اول قاصد انفراد نبوده باشد و الا اصل صحت اقتداء در اینحال محل اشکال است بلکه بدون عذر نیز جایز است در صورتیکه اول قاصد انفراد نباشد هر چند خلاف احتیاط است و اگر امام را عادل میدانسته و بعد از نماز معلوم شد که کافر یا فاسق یا محدث بوده نمازش صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند و هرگاه ماموم سهوا پیش از امام برکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطا بگوید و اگر گفت و برگشت هنوز بقیام نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورد و برکوع برگردد و بعد احتیاطا نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست و اگر سهوا پیش از امام سر از رکوع برداشت برگردد و برکوع برود اگر قدری مکث شد و هنوز بحد رکوع نرسیده امام سر بر دارد و اگر هم برگردد ضرر ندارد و همچنین است سجده در متابعت کردن

مبحث دهم

در احکام نماز قصر و اتمام است بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت آخر آن بهفت شرط اول آنکه آن سفر بقدر مسافت باشد و آن هشت فرسخ است چه رفتن به تنهائی باین مقدار باشد مثل آنکه کسی در وطن داشته باشد و مابین آن هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن و برگشتن باهم هشت فرسخ باشد مثل آنکه بخواهد از وطن خود برود سر چهار فرسخ و برگردد همان روز یا بعد از آن و هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اگر سفر او کمتر از مقدار مذکور باشد اگر چه کمی کمتر باشد حکمش قصر نیست و اگر شک داشته باشد که آیا باین مقدار هست یا نه قصر نکند دوم آنکه این مقدار را بقصد مسافت طی کند پس هرگاه مثلاً عقب گریخته میرود نمیداند بقدر مسافت میرود یا نه قصر نیست اگر چه زیاده از این مقدار هم برود بلی در برگشتن اگر بقدر مسافت بوده است قصر کند سیم آنکه قصد مسافت را مستمر بدارد و متردد نشود تا آخر مسافت پس اگر قدری از آن راکه کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت طی نموده و بعد متردد شده در رفتن یا برگشتن قصر نیست و اگر باز قصد رفتن نمود پس اگر بقیه بقدر مسافت است قصر کند

میلی

والا

والا احوط جمع است خصوصاً هرگاه قدری را بدون قصد طی کرده باشد چهارم آنکه قطع سفر نکند بیکی از سه چیز اول بقصد اقامه در جائی تا ده روز دوم برسیدن بوطن خود سوم بماندن در جائی سی روز تمام بدون نیت اقامه ده روز بشرط آنکه محل آن در یکجا پس هرگاه بعض از سی روز در مکانی و بعض آن در مکان دیگر باشد حکم سفر که قصر است قطع نخواهد شد پس ضرر ندارد خارج شدن از محل تردد او بقدر کمتر از مسافت بعزم مراجعت در همان روز یا شب آن یا روز بعد که عرفاً از صدق بودن در یکجا سی روز متردد خارج نشود گردد و این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع می شود و واجب میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز در جائی نمود و یک نماز چهار رکعتی ادائی خواند بعد عازم شد که قبل از ده روز بگردد یا متردد شد باید نمازهای خود را تا آنجا تمام بخواند اگر چه بخواهد همان روز برگردد بخلاف آنکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود یا متردد شده و اقامه که باید قصر کند اگر چه ده روز در آنجا هم بماند بدون قصد و کسیکه قصد اقامه ده روز در جائی نموده اگر در بین ده روز بخواهد باطراف آنجا برود که کمتر از مسافت باشد و یک شب آنجا بماند و برگردد بمحل اقامه خود احوط جمع است در

مراجعت

مراجعت و ایام مکث در محل اقامه که قصد ماندن ده روز ندارد
و اگر از اول بنا اقامه قصد او رفتن و برگشتن در همان روز
باشد بدون ماندن شب ضرر ندارد و باید تمام کند علی الاقوی
ولی اولی احوط در اینصورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است
ما بین قصر و اتمام و اگر در اینصورت برود و شب هم بماند احوط
جمع ما بین قصر و اتمام است و هرگاه از اول قصد اقامه عازم باشد
بر خروج از محل ترخص بکمتر از مسافت و ماندن شبی را آنجا احتیاط
بجمع را ترک نکند پنجم آنکه سفر کردن شغل و عمل او نباشد مثل
ساربان و مکاری و ملاح و همه کس و قاصد و امثال آن که
اینها باید تمام بخوانند بلی اگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل
آنکه برای زیارت کردن برود قصر کند و حکم وجوب تمام آنها
ثابت می‌شود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل و شغل
آنها سفر کردن است اگرچه در اثناء سفر اول آنها حاصل شود
و منقطع میشود وجوب تمام بر آنها بماندن ده روز در وطن
چه قاصد اقامه باشد چه نباشد پس در سفر اول بعد از اقامه ده
روز در وطن وجوب قصر متعین است و اما اگر ده روز در
غیر وطن اقامه نمود اگر قاصد بوده حکم آن حکم اقامه در وطن
است و اگر قاصد نبوده کفایت نمودن اقامه ده روز بدون قصد
معلوم نیست پس احتیاط ترک نشود در سفر اول آن بجمع ما بین قصر

و اتمام و اگر کسیرا شغلی پیش آمد که سه سفر پی در پی نمود بدون
آنکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در سفر نمیشود
ششم آنکه سفر او حرام نباشد مثل غلام که از آقای خود فرار کند
و مثل آنکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود یا اینکه قصد
او از آن سفر توصل بترک واجب باشد مثل آنکه سفر کند بقصد
فرار از دین واجب و اما اگر سفر کند بقصد ترک صوم معین بنذر یا
اتمام صلوه که واجب شده باشد بنذر پس وجوب تمام در چنین
سفری معلوم نیست و اظهر وجوب قصر است و همچنین است اگر
سفر کردن از برای صید لهوی باشد که در اینصورت نیز واجب است
اتمام و مناط در وجوب تمام حال عصیان است پس مادامیکه عاصی
است تمام کند و هر وقت عاصی نباشد قصر کند اگرچه ما بقی بقدر
مسافت نباشد هفتم خروج از محل ترخص در خصوص وطن آنکه
آنقدر از شهر دور شود که دیوارهای آن ناپدید شود یا اذان شهر
را نشنود و احوط تحقق امرین است و فرقی نیست در این شرط میان
رفتن و برگشتن و اما اعتبار حد ترخص در بلد اقامه محل تأمل است
بلی اگر در وقت رفتن بجائی رسید و شک نمود که بحد ترخص
رسیده یا نه در آنجا نماز را تمام کند و در وقت برگشتن در همانجا
قصر کند و احوط جمع ما بین قصر و اتمام است و بعد از تحقق شرائط
واجب است قصر مگر در چهار جا اول مکه دوم مدینه سوم مسجد

کوفه چهارم حایر حضرت سید الشهداء که در اینها مخیر است ما بین
قصر و اتمام هر چند احوط قصر و افضل اتمام است اما روزه در
اینها نگیرد پس اگر عمداً در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است
بلی اگر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح است و اگر در
جائیکه اقامه عشره کرده باشد و باید تمام بخواند قصر کند
از روی جهل احوط در اینصورت اعاده است و هرگاه حکم را
میدانست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر
یا مسافر بودن خود را و تمام کرد بعد از نماز متذکر شد اگر وقت
باقی است اعاده نماز کند و اگر وقت گذشت قضاء ندارد
و هرگاه سفر نمود بعد از دخول وقت و هنوز نمازش را تمام
نخوانده تا از حد ترخص خارج شد احوط جمع ما بین قصر و اتمام
است چنانچه اگر مراجعت کرد از سفر و بوطن یا محل اقامه رسید
بعد از دخول وقت و نماز نخوانده نیز احوط جمع است و اگر
در هر دو صورت نماز از او فوت شد احوط در قضا او نیز
جمع است

مطلب سوم

در احکام روزه بدانکه روزه عبارت است از امساک کردن
از طلوع فجر تا مغرب شرعی از چیزهائیکه ذکر میشود و در
آن چند مبحث است

مبحث اول

در شرایط روزه و آن چند چیز است اول عقل پس اگر در

جزئی از نهار دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم
ندارد دوم اسلام سوم ایمان چهارم خالی بودن از حیض و نفاس
در تمام روز پنجم مسافر نبودن بسفریکه تکلیف او قصر است در
نماز بلی هرگاه قبل از زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل
اقامه رسید و هنوز افطار نکرده روزه او صحیح است و همچنین
هرگاه بعد از زوال سفر نمود روزه او صحیح است و بدانکه
جایز است اختیاراً سفر کردن در ماه مبارک رمضان اما در
باقی اقسام روزه واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین
و امثال آن پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است و اگر بند
سفر باشد و روزه معین بر او باشد اقوی وجوب قصد اقامه
است بلی اگر نذر کرده باشد روزه روز معینی را در خصوص
سفر یا سفراً او حضراً روزه بر او واجب و صحیح است اگر چه
در سفر باشد و قصد اقامه بر او واجب نیست ششم ایمن
بودن از ضرر پس اگر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد
مثل آنکه بترسد که روزه گرفتن باعث حدوث مرض یا زیادی
مرض شود روزه او صحیح نیست بلکه اگر بترسد ضرر بر
طفل خود باینکه شیر او کم شود و طفل بسبب آن متضرر شود
باید افطار کند چنانچه زن حامل که نزدیک باشد بوضع حمل
او و بترسد بر خود یا بر طفل چه از تشنگی یا گرسنگی روزه او

صحیح نیست و همچنین مرد پیر و زن پیر هرگاه عاجز باشند
از روزه گرفتن روزه بر آنها نیست چنانچه اگر کسی دردی دارد
که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام
روز روزه بر او نیست و در تمام این صور مذکوره ما عدای
صورت اول که خوف ضرر بر خود باشد بدل از هر روز یک
تصدق نماید بمدی از طعام و در تمام صور در وقت تمکن
قضاء نماید و اما بلوغ پس شرط صحت روزه نیست علی الاقوی
بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که اقوی صحت
آن است از طفل ممیز

مبحث دوم

بدانکه شرط است در روزه نیت امساک از اموریکه ذکر میشود
و کافیست در آن اینکه در شب آن روز قصد او این باشد که فردا
روزه بجا میاورم قربةً الی الله و لازم نیست تعیین اگر متعین
نباشد و اینکه روزه را محض امتثال امر خدا بگیرد بلی در
روزه استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازم است و اگر نتواند
آن ده چیزیکه میاید تفصیلاً بذهن بگذراند بلکه همین قدر
اجمالاً قصد امساک از مفطرات نماید کافی است و احوط در
روزه ماه رمضان آنست که شب اول نیت روزه تمام
ماه را بنماید و هر شب هم علی حده نیت کند و هرگاه نیت را فراموش
نمود قبل از زوال متذکر شود فوراً نیت کند کافیست و هرگاه

بعد از زوال متذکر شود بقیه روز را امساک کند ولکن روزه
او باطل است و همچنین است سایر روزه های واجبه قضا
و چه غیر آن که قبل از زوال اگر منافی بعمل نیاورده تجدید نیت
میکند و بعد از زوال فوت میشود وقت آن اما روزه مستحبی
پس وقت نیتش باقی است تا پیش از غروب و در یوم الشک معتبر است
نیت روزه آخر شعبان پس اگر روزه قضاء یا نذر یا کفاره و
امثال آن بر او باشد معین است نیت آنرا بنماید و الا نیت روزه
مستحب بنماید و اگر هر وقت از آن روز معلوم شد که ماه رمضان
است فوراً تجدید نیت کند روزه اش صحیح است و اگر یوم
الشک را به نیت ماه رمضان روزه گرفت باطل است و هم
چنین هرگاه تردید در نیت کند که هرگاه از رمضان است از
آن و الا از آخر شعبان محسوب شود باز هم صحیح نیست اگرچه
در این صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده و هرگاه در
بین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل یا قصد یا کرد و بعد
عود نمود بقصد روزه روزه اش باطل است و اگر نیت نمود
که یکساعت بعد افطار میکنم اگر از مفطر یکه قصد نموده بجا
نیاورد و روزه را باتمام رساند اقوی صحت است

مبحث سوم

در بیان آنچه باید از آن امساک نمود و آن ده چیز است اول و دوم

خوردن و آشامیدن است عمداً و فرق نیست مابین ماکول و مشروب
معتاد و غیر معتاد اگرچه بمثل فرو بردن بقیه غذائیکه در بن
دندان مانده است یا آشامیدن از دماغ باشد و باطل نمیشود روزه
بفرو بردن آنها سهواً اگرچه مقصر باشد در خلال نکردن و لکن احوط
خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردن است هرگاه خلال
نکرد و جایز است خائیدن طعام برای طفل و حیوانات و چشیدن
نمک آش و امثال آن مادامیکه عمداً چیزی از آن فرو نرود و اولی
و احوط ترک آنها است و هم چنین جایز است مضمضه کردن برای
وضوء بلکه خنک شدن هم و مستحب است بعد از آن سه دفعه
آب دهن را جمع کند و بیندازد و اگر بدون اختیار یا غفلتاً یا نسیاناً
آب مضمضه فرو رفت پس اگر بجهة نماز واجبی باشد چیزی بر او
نیست و احوط در غیر وضوء برای نماز واجبی قضاء روزه است
و اگر بعنوان عبث یا خنک شدن بوده قضاء لازم است و جایز است
مسواک نمودن روزه دار بلکه مستحب است و بی مسواک بیرون
نیاورد مادامیکه مسواک می کند و اگر بیرون آورد از آن خشک کند
و دوباره داخل دهن کند والا آب آنرا فرو نبرد و اما بلع نمودن
اخلاط سر و سینه اگرچه مبطل بودن آن معلوم نیست مادامیکه
از لب بیرون نیامده و لکن اولی ترک آن است بلکه این احتیاط ترک
نشود اگر بفضای دهن بیاید سیم جماع است که مفسد و موجب

قضا و کفاره است باشد در قبل یا در دبر برای فاعل و مفعول اگر عمداً
باشد و اما سهواً یا نسیاناً ضرر ندارد و لکن بمحض تذکر خود را
خلاص کند چنانچه باحتلام روزه باطل نمیشود و جایز است
برای او تأخیر غسل و هم چنین جایز است برای او استبراء نمودن
ببول و بمسحات از برای محتلم در روز روزه چهارم کذب بر خدا
و رسول و ائمه هدی علیهم السلام میباشد و احوط الحاق حضرت
زهرا و باقی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است و مختص است
بطلان روزه بجائیکه بداند کذب است و بگوید والا مبطل نیست
اگرچه در واقع کذب باشد و غلط خواندن قرآن و دعاء سهواً
ضرر ندارد پنجم ارتماس در آب است که مبطل و موجب قضا و
کفاره است خواه تمام سر و بدن او زیر آب برود یا سر تنها اگرچه
موی سر بیرون باشد و چه منافذ سر گشوده باشد یا نه و چه
روزه واجب باشد یا مستحب بلی اگر بدفعات هر دفعه بعضی از
سر را زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار یا با فراموشی
روزه یا بخیال آنکه فرو نمیرود فرو رفت یا آنکه آب زیادی بر
سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد و اگر در آب
مضاف مثل گلاب و امثال آن فرو رفت اقوی عدم بطلان و احوط
اجتناب است و هرگاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود در روزه
رمضان روزه و غسل هر دو باطل است بلکه اگر در حال ماندن

زیر آب هم قصد غسل کند و اما اگر در حال بیرون آمدن هم قصد
غسل کند ظاهر صحت غسل است بخلاف روزه واجب معین
غیر رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر باطل است و در
دو صورت دیگر صحیح است و اما در روزه واجب غیر معین روزه
اش باطل و غسل او در هر سه صورت صحیح است و همچنین است
در روزه مستحبی چنانچه اگر در حال غیر عمد ارتماس نموده در
روزه واجب معین غیر رمضان و چه غیر آن بمحض تذکر و اختیار فی
الفور سر از آب بیرون آورد و اگر در اینجا لقصد غسل کند غسل او
نیز صحیح است و اگر صبر نماید زیر آب باختیار روزه اش باطل می
شود ششم رسانیدن غبار بحلق که مخرج خاء است و آن مفسد
و موجب قضاء و کفاره است اگر عمداً باشد اگرچه از غبار غیر
غلیظ باشد بنابر احوط و فرقی نیست ما بین غبار حلال مثل آرد
یا حرام مثل خاک چه خودش باعث بر ایصال غبار شود یا دیگری
مثل آنکه با بشند در موضعیکه غبار است و خود را حفظ ننماید بخلاف
آنکه هرگاه خود را حفظ کند بنحویکه باید و بعد ظاهر شود که فرو
رفته ضرر ندارد و احوط اجتناب از دود و بخار غلیظ است چه
از قلیان کشیدن و بخور باشد یا غیر آن بلکه خالی از قوت نیست
هفتم قی کردن است عمداً و آن هم علی الاقوی موجب قضا و کفاره است
و اگر بدون اختیار قی کند چیزی بر او نیست و اگر ضرورت

اقتضا کند قی کردن را دیگر بر او حرام نیست ولی مفسد روزه
است و هرگاه بی اختیار غذا یا آب بیرون آید تا بحلق برسد و
برگردد ضرر ندارد و اگر در فضاء دهن بیاید باید آن را بیرون برد
و ضرر ندارد بلی اگر عمداً فرو برد مفسد روزه و موجب قضا
و کفاره است هشتم اخراج منی از خود نمودن است عمداً بغیر
جماع هرچند بملاعبه و ملامسه یا تقبیل با حلیله خود باشد
بشرط آنکه قصد انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد
و اما مجرد ملاعبه یا ملامسه یا تقبیل بدون خروج منی موجب
بطلان صوم نیست بلکه اگر قصد انزال باشد یا عادة او خروج
منی باشد با حد مذکورات و منی خارج نشود نیز بطلان صوم
معلوم نیست و همچنین اگر عادت او نبوده و قصد انزال هم
نداشته باشد و منی بیرون آمد موجب بطلان نیست اگرچه
احوط قضاء است و بدانکه اگر کسی در روز روزه محتلم شد
مثلاً میتواند عمداً استبراء کند ببول اگرچه یقین داشته باشد
بخروج آنچه در مجری مانده از منی هم اما لکردن بمانع است
بدون ضرورت و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا
و کفاره است و بجامه مکروه است بلکه احوط اجتناب است
دهم بقاء بر جنابت است عمداً تا طلوع فجر و آن حرام و مفسد
روزه و موجب قضا و کفاره است و این مختص بشهر رمضان

قضاء آن است و در باقی اقسام روزه ثابت نیست و مثل بقا
بر جنابت است بقاء بر حیض و نفاس و لکن اقوی در آن ثبوت
قضاء است نه کفاره در خصوص شهر رمضان و در غیر آن
حتی قضاء آن ثبوت قضاء نیز احوط است و در حکم تعمد بقاء
بر جنابت است خوابیدن بقصد غسل نکردن یا با عدم
قصد آن و بیدار نشدن تا صبح و اما اگر از خواب اول
بیدار شده بود و باز خوابید بقصد غسل کردن و بیدار نشد
تا صبح قضاء تنها بر او واجب است و این دو خواب هیچکدام
حرام نیست اگر چه احوط ترک خواب دوم است
و اما اگر بیدار شد دیگر حرام است بر او خوابیدن و اگر عصیان
کرد و خوابید و بیدار نشد قضاء بر او لازم است و احوط
کفاره است نیز و اما اگر جنب شد و غافل شد از جنابت یا از
غسل کردن یا آنکه فردا واجب است روزه بگیرد و غسل نکرد
بر او چیزی نیست اگر چه احوط قضاء آن است و اگر ممکن نشد
از برای جنب و حائض و نفساء غسل کردن واجب است بر
آنها تیمم کنند و بعد از تیمم احوط بیدار بودن است تا بصبح اگر
چه لازم نیست و اما مستحاضه پس صحیح است روزه او و توقف
ندارد صحت روزه او بر غیر اغسال نهاریه بر او بلکه توقف
بر اغسال هم محل تأمل است و لکن ترک احتیاط ننماید خصوصا

اغسال نهاریه و شب گذشته و احوط آن است که مقدم
بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر اگر چه اقوی عدم وجوب آن است

مبحث چهارم

در بیان چیزهائیکه موجب قضاء تنها میشود و آن چند چیز است
اول آنکه پیش از تفحص از صبح مفطری بعمل آورد و معلوم شد
که صبح بوده قضاء آن روزه واجب است اگر تفحص نمود و مطمئن
شد ببقاء شب و کشف خلاف شد هر چند مشهور گفته اند
قضا لازم نیست لکن ترک احتیاط نشود دوم آنکه اعتماد نمود
بقول کسیکه گفت شب است بعد کشف خلاف شد قضاء
لازم است سیم اگر کسی خبر داد که صبح است و او گمان شوخی نمود
و معلوم شد که صبح بوده قضاء لازم است بلکه اگر یقین هم
داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط
قضاء است چهارم اگر کسی خبر دهد که مغرب است و خود شخص
قدرت بر ملاحظه کردن نداشت و افطار نمود بعد خلافش
ظاهر شد قضاء بر او واجب است اگر قدرت داشت و ملاحظه
نکرد کفاره هم لازم است مگر آنکه مخبر عدل یا عدلین باشد و اگر
بجهة ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است و افطار کرد بعد
معلوم شد که روز بوده قضاء واجب نیست

مبحث پنجم

در اقسام روزه واجبه و آن هفت است اول روزه ماه مبارک
رمضان دوم قضاء آن سیم صوم روز سیم اعتکاف چهارم صوم
ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع پنجم هجده روز بدل بدنه
ششم روزه که واجب شود بنذر و عهد و یمین هفتم روزه
کفاره ماه مبارک رمضان و آن دو ماه متوالی است و واجب است
بوجوب تخییری ما بین عتق و اطعام شصت مسکین و روزه
کفارات بسیار است و بدانکه واجب است بر پسر بزرگ قضاء
روزه که از والدین فوت شده و معذور بوده اند و اگر معذور
نبوده اند احوط است و هرگاه وصیت کرده یا غیری تبرعا از جانب
میت ادا کرد از او ساقط میشود بلی اگر مریض بود و افطار
نمود و همان مرض یا قدرت بر گرفتن آن نداشت تا مرد قضاء آن
لازم نیست و هرگاه مریض افطار نمود و مرضش باقی ماند تا رمضان
آینده قضاء از او ساقط است ولی بدل هر روزی یک مد از طعام
کفاره بدهد و احوط قضاء کردن است اما عذر دیگر مثل
سفر چنین نیست پس باید قضاء بکند و احوط کفاره است یعنی
بدل هر روزی مدی از طعام و اما هرگاه عذرش برطرف شد و
قدرت داشت و نگرفت تا رمضان دیگر گنه کار است و باید قضایش
را بگیرد هر وقت که بخواهد بدل هر روزی مدی از طعام بدهد
و هرگاه چند سال بر او بگذرد و بعد قضاء کند همان یک کفاره

سال

سال اول کافیست

مطلب چهارم

در احکام زکوة است و در آن دو مقصد است

مقصد اول

در زکوة بدن و در آن سه مبحث است **مبحث اول** بدانکه
واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط شرط اول
بلوغ دوم عقل سیم عدم اغماء چهارم آزاد بودن و این سه شرط هم
شرط وجوب است و هم شرط صحت اما اسلام شرط صحت است
نه وجوب چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت و غنی بودن
متحقق میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال واجب
النفقه خود اگرچه بصنعتی باشد که بتدریج بآن صنعت اخراجات
آنها را بگذراند و وافی باشد و اگر چنین نباشد فقیر است و بر او
فطره واجب نیست ولی مستحب است و اگر یک صاع بیشتر نداشته
باشد اولی آن است که بدهد از بابت فطره بیکی از عیالات خود
که قبض کند و او بدیگری بدهد و او بدیگری تا آخر عیالات و او بخواهد
بیکی از عیالات بدهد یا بفقیر اجنبی **مبحث دوم** بدانکه
واجب است دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال او باشد
چه واجب النفقه او باشد یا نه بالغ باشد یا نه بنده باشد یا آزاد
و همچنین مهمانی که از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان
که هلال شوال ظاهر شود و اگر مهمان کننده فقیر باشد و مهمان

غنی

غنی بر خود و مهمانان واجب است و زنی که چیزدار باشد و شوهرش
فقیر باشد و خرج زن را بمشقت میدهد احوط بلکه اقوی وجوب
فطره است بر زن و اگر خرج او با غیر شوهر است فطرهٔ او بر منفق است
و همچنین است غیر زن بنا بر عیالات او مبحث سوم در جنس
فطره و مقدار آن و زمان وجوب و مصرف آن و در آن چند فصل است

فصل اول

در جنس آن و آن چند چیز است اول گندم دوم جو سوم خرما
چهارم مویز پنجم کشک ششم شیر هفتم عدس و نخود و امثال
آن و احوط اقتصار بر چهار اول است و افضل خرما و مویز است

فصل دوم

در مقدار آن و آن یک صاع است و مقدار صاع ششصد و چهارده
مثقال و ربع مثقال صیرفی است از تمام اجناس و دادن قیمت کافی است

فصل سیم

بدانکه واجب میشود فطره بغروب کردن آفتاب روز آخر ماه مبارک
رمضان و اولی جدا کردن آن است در شب و احوط عدم تاخیر است
از نماز عید از برای کسیکه بنماز عید حاضر میشود و اگر جدا نکرد
تا بعد از نماز احوط آن است که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد
و قصد اداء و قضاء نکند و اگر جدا نمود جایز است تاخیر دادن
بفقیر از برای انتظار مستحق معینی

فصل چهارم

در مصرف آن است و آن فقراء میباشند و اولی آنکه اقارب و بعد از غیر
اقارب مقدم دارد و همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم را بعد از ایشان
بر غیر ایشان و عدالت در فقیر شرط نیست اگر چه احوط است و بهتر در
زمان غیبت امام علیه السلام دادن بمجتهد است و شرط است در گیرنده
فطره آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه فطره دهنده هم هاشمی باشد و مگر
در صورت ضرورت و هم چنین شرط است در فقیر یکه فطره میگیرد
واجب النفقه فطره دهنده نباشد و جایز است زن فطرهٔ خود را
بشوهر فقیر خود بدهد و احوط آن است که بهر فقیری کمتر از یک صاع
ندهد مگر آنکه زیاد باشند فقراء که بهر یک یک سر فطره نرسد

مقصد دوم

در زکوة مال و در آن چند مبحث است

مبحث اول

در شرایط تعلق وجوب زکوة غیر از بلوغ و عقل و آن دو چیز است
اول مالک بودن نصاب دوم امکان تصرف در آن در تمام سال
در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است و در غیر آن وقت تعلق
زکوة بآنکه غاصبی غصب نکرده باشد بلی اگر توقف داشته
باشد امکان تصرف در آن بر دادن نقد قلیلی از مال او بدهد احوط
دادن زکوة آن مال است و اما اگر بدون دادن مال ممکن باشد
گرفتن از غاصب بعد از گذشتن زمانی بالفعل واجب نیست
زکوة قرض و مثل آن است هرگاه قادر بر بیع باشد نه تصرف در

عین و زکوة بر قرض گیرنده است نه بر دهنده و بدانکه معتبر نیست
در وجوب زکوة مال غنی بودن بلکه بر مالک نصاب واجب است
زکوة اگر چه وافی بمؤنه سال او نباشد و همچنین قرض
دادن مانع زکوة نیست پس اگر شخص مالک نصاب باشد و معادل
آن یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است و
اگر زمین را اجاره دهد بغله زکوة بر مستاجر زارع است

مبحث دوم در آنچه زکوة آن واجب است و آن نه چیز است
اول طلا دوم نقره و در این دو شرط است آنکه مسکوک باشد
سیم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو و در این پنج شرط است گذشتن
سال و متحقق و مستقر میشود بدخول ماه دوازدهم اگر
چه تمام ماه از سال اول محسوب است و باید در تمام سال مستقر
بماند والا زکوة آن واجب نیست و در گوسفند و شتر و گاو
شرط است در تمام سال چرنده باشند در علف صحرا و معلوفه نباشند
و مدار بر صدق اسم سائمه است اگر چه گاهی جزئی از مال مالک
خورده باشند بنحوی که از صدق سائمه خارج نشود و معلوفه
بودن متحقق میشود بخوردن چیزی که مملوک باشد و در اولاد
آنها اعتبار بحال مادر آنها است و مبدء سال در اولاد وقت
زائیدن آنها است و شرط است در شتر و گاو آنکه کار کن نباشد مثل
آن کشتی و آسیا کردن و سواری و مدار بر صدق عرفی است که

انهارا کار کن نگویند در تمام سال ششم گندم هفتم جو هشتم
مویز نهم خرما و شرط است در این چهار آنکه مالک آنها را پیش از وقت
وجوب مالک باشد چه بزراعت و چه ببیع و امثال آن و احوط
اعتبار نصاب است قبل از اخراج خراج سلطان و مؤنه زراعت
و موضوع کردن آنها محل اشکال است بلی آنچه را که از عین این
اشیاء میبرند ضرر مالک و مستحقین هر دو میشود و زکوة آن بر
مالک آن واجب نیست **مبحث سوم** در نصاب آنها است و در
آن چند فصل است **فصل اول** در نصاب طلا و نقره است
و از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال
صیرفی است و نصاب دوم سه مثقال و در نصاب اول ربع مثقال
و ثمن مثقال صیرفی که نه نخود میشود باید بدهد و در نصاب
دوم عشر مثقال شرعی بدهد و نصاب اول نقره صد و پنج مثقال
صیرفی است و نصاب دوم بیست و یک مثقال صیرفی است در نصاب
اول نقره دو مثقال و پنج ثمن باید بدهد و در نصاب دوم نیم
مثقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلیه آنکه هر وقت بقدر
نصاب از طلا و نقره رسید و بالا رفت چهل یک بدهد اگر چه
بعضی اوقات قلیلی زیاده داده و در حکم زکوة طلا و نقره
است زکوة مستغلات و مال التجاره **فصل دوم**
در گوسفند پنج نصاب است اول چهل و زکوة آن یک گوسفند است

دوم صد و بیست و یک و زکوة آن دو گوسفند است سوم دویست
و یک و زکوة آن سه گوسفند است چهارم سیصد و یک و زکوة
آن چهار گوسفند است پنجم چهارصد و زکوة آن و هرچه بیشتر
شود هر صد گوسفند یک گوسفند بدهد و گوسفندی را که برای
زکوة میدهد اگر بز باشد باید داخل سال سوم شده باشد
و اگر گوسفند میش باشد سال را باید تمام کرده باشد

فصل سیم

در نصاب شتر و آن دوازده صورت کرده است اول پنج و تا پنج نصاب
هر کدام پنج بالا میرود تا بیست و پنج و زکوة هر پنجی یک گوسفند
بدهد ششم بیست و شش و زکوة آن یک شتر یکه داخل در سال
دوم شده بدهد هفتم سی و شش و زکوة آن یک شتر یکه داخل
در سال سوم شده باشد بدهد هشتم چهل و شش و زکوة
آن یک شتری که داخل در سال چهارم شده بدهد نهم شصت
و یک و زکوة آن یک شتری که داخل در سال پنجم شده بدهد
دهم هفتاد و شش و زکوة آن دو شتر یکه داخل سال سوم
شده بدهد یازدهم نود و یک و زکوة آن دو شتر یکه داخل
سال چهارم شده بدهد دوازدهم صد و بیست و یک پس زکوة
و هرچه بیشتر شود در هر پنجاه شتر یک شتری که داخل در سال
چهارم شده یا در هر چهل یک شتری که داخل سال سوم

شده بدهد و آنچه قبل از بلوغ بنصاب یا بین نصابها است
در آن چیزی نیست و معتبر است در شتری که برای زکوة میدهد
باید ماده باشد

فصل چهارم

در گاو دو نصاب است اول سی دوم چهل و بعد از چهل مخیرست
در اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و
بیست و اما اگر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس معین است اعتبار
آنچه فرا گرفتن در آن بیشتر میباشد پس در هر سی یک گاو
یکساله چه نر باشد و چه ماده و در هر چهل یک گاو ماده که داخل
سال سیم شده بدهد

فصل پنجم

در نصاب غلات اربع از گندم و جو و مویز و خرما و نصاب
آنها یکی است و پیش از رسیدن بان زکوة واجب نیست
و آنچه زائد باشد اگرچه جزئی باشد زکوة آن واجب است و آن
سیصد صاع است و آن مطابق است با صد و چهل و چهار
من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی و بمن تبریز دویست
و هشتاد و هشت من الا چهل و پنج مثقال عزیور و بعیار
حقه نجف که نهصد و سی و سه مثقال و هشت نخود است
هشت وزنه و پنج حقه و نیم الا پنجاه و هشت مثقال و ثلث
مثقال صیرفی و بحقه اسلامبول که دویست و هشتاد مثقال
است بیست و هفت وزنه و ده حقه و سی و پنج مثقال است و

مقداریکه باید اخراج نماید در غلات عشر است اگر در آب دادن
محتاج بخرج و آلات آب کشی نباشد و آب نهر خود شرد زان نم
نشسته یا باب باران عمل آمده و نصف عشر است اگر محتاج بخرج
و آلات آبکشی بوده و اگر باشرکت بوده و بعضی اوقات محتاج
بان بوده و بعضی اوقات نبوده سه ربع عشر بدهد و مناط
صدق شرکت و عدالت است نه مساوات و اغلبیت پس با فرض
صدق شرکت سه ربع عشر و با غلبه احدهما حکم تابع آن است
و بدانکه وقت تعلق زکوة صدق اسم گندم یا جو یا غوره یا بسر است
اگرچه در اخیرین نیز اعتبار صدق انگور و خرما خالی از رجحان
نیست و مناط در نصاب مقدار خشک آنها است

مبحث چهارم

در مصرف زکوة و آن هشت صنف اول و دوم فقرا و مساکین
بدانکه اگر کسی ادعاء فقر کند و صدق و کذب آن معلوم نباشد
احوط استعلام حال او است بتحصیل ظن غالب بفقر او خصوص
کسیکه سابقاً غنی بوده بلی با سبق فقر او قولش مسموع است
زیاد از فقیر در مصرف زکوة فطره گذشت سوم کسانیکه جمع
زکوة میکنند چهارم مؤلفة قلوبهم پنجم در آزادی بندهائیکه
در شدة باشند ششم قرضداران هفتم مطلق خیرات از
قبیل ساختن مدرسه و مسجد و رباط و پل و اعانت زوار و
حجاج و امثال آن هشتم اشخاصیکه بغربت افتاده اند و بیچاره

میباشند و در ولایت خود شان غنی میباشند بشرط آنکه ممکن
نشود از برای آنها قرض گرفتن

مبحث پنجم

بدانکه مستحب است
بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت و شرط است در
زکوة دادن قصد قربت و کافی است قصد قربت نمودن مالک
وقت دادن آن بواسطه که باصناف برساند و مستحب است که بیک فقیر
کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهد بلکه احوط است مگر آنکه آن
مقداریکه باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد و جایز
است نقد بفقیر بدهد که غنی شود

مطلب پنجم

در احکام خمس است و در آن دو مبحث است

مبحث اول

در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد و شرایط آن و در آن دو فصل است

فصل اول

بدانکه چیزهائیکه خمس بآن تعلق میگیرد هفت چیز است اول مالیکه
از کفار حربی در جهاد بدست بیاید هرگاه جنگ باذن امام ع باشد
و همچنین هر مالیکه از کفار حربی بدزدی یا حیله از تصرف ایشان
بیرون بیاورند علی الاحوط ولی داخل در فوائد و ارباح است که
خمس آن بعد از وضع مؤنه سال است دوم معادن حتی نمک و گوگرد
سیم گنج چهارم چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن در آن بیرون میآورند
مثل مرجان و مروارید و آنچه بغیر فرو رفتن از دریا میگیرند داخل

مناقع مکاسبست که میباید پنجم زمینی که ذمّی از مسلم بخرد و اگر
هبه باو نماید خمس ندارد و خمس تعلّق میگیرد بعین او ششم مال
حلالیکه مخلوط بحرام شده و تمیز ان ممکن نباشد هفتم منافع مکاسب
از تجارت و صناعت و جمیع انواع اکتساب و فی زیادتی انچه تدارک نموده
از برای سال خود از خوراکی باشد یا غیران و همچنین زیادتی منافع
زراعت و کسب اگرچه کم باشد بانواع و اقسام کسب خمس انها واجبست
و همچنین در هبه و هدیه و انچه بخشیدن یا وصیت باو منتقل شود
و در صیدی که بر جهت بدست اید و نماء اگر زیادتی عینی باشد
و میراث ممن لایحتسب احوط دادن خمس انها است بلی زیادتی قیمة
مالیکه خمس انرا داده یا حاصل شده بدون اکتساب مثل انکه املاک
را خریده و مقصود او زراعت بوده نه فروش یا اصلا قصد منفعت
نداشت ولکن منفعت غیر عینی در او بهم رسید خمس در این نیست

فصل دوم

در شرایط انها بدانکه شرطست در تعلق خمس بمعدن و کنج انکه بعد از وضع
مؤنه استخراج انها قیمت بقیه بحد نصاب یکی از نقدین رسیده باشد
و نصاب نقره صد و پنج مثقال صیرفی و در طلا پانزده مثقال
مزبور است چنانچه در باب زکوة گذشت و همچنین در غوص شرط
است که بعد از اخراج مؤنه ان قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی
طلا باشد و در تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول

بودن قدر حرام و مالک ان و کفایت میکند در حلیت ان دادن خمس
ان اگرچه علم اجمالی داشته باشد بزیادتی بودن حرام ان از خمس لکن
در اینصورت زائد را صدقه بدهد علی الاحوط و اما اگر مالک
و قدر هر دو معلوم باشد باید همان قدر بمالک ان بدهد و اگر
مقدار را بداند و مالکش را نشناسد بعد از یاس از مالک تصدق
دهد انرا از جانب مالکش چه بسادات بدهد یا بعوام و حاجت
باستیذان از حاکم شرع نیست بلی احوط استیذان و دادن بغیر
سادات است مگر با علم بسیادت از مالک مجهول و اگر بداند
مالک او نداند مقدار را قدر متیقن را بدهد کافی است مگر
انکه حالت سابقه معلومه از ید باشد مثل انکه میداند مثلا
ده تومان از مالک نزد او بوده و نصف انرا یقینا داده و نمیداند
باز هم داده یا نه در اینصورت با عدم تراضی بصلح نصف
دیگر که تمام پنج تومان است بدهد و شرطست در تعلق خمس
بانتفاعات و ارباح مکاسب انکه بعد از وضع خرج سال و
عیال خود چیزی زیاد امده باشد اگرچه جزئی باشد و در
خرج معتبر است میانه روی بر حسب حال خود پس اگر زیادتی
نماید از میانه روی ان زیاده بر او محسوب میشود و خمس
زیادتی را باید بدهد بخلاف انکه اگر بر خود تنگ بگیرد کند
که احوط دادن خمس ان قدر است داخل میشود در مؤنه سال

او قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن
و آنچه بر حسب لیاقت خود محتاج بآن است اگر صرف در آنها
در بین سال است و همچنین از مؤنه است صدقات و هدایا
و خرج نکاح و ضیافت و سفر طاعت از زیارات و حج مستحبی
و همچنین آنچه لازم شود بر او بنذر و شبه آن و کفارات
اگر در آن سال بر او لازم شده باشد و همچنین اخراجات حج
واجب اگر در آن سال مستطیع شود چنانچه اگر بتدریج سالها
جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل مؤنه آن سال است و
اگر در آن سال از رفتن حج معذور باشد بر او محسوب نمیشود
و خمس آن واجب است بلکه اگر معذور نباشد و عصیاناً
تاخیر بیندازد خمس آن زاید هم بنا بر احوط اگرچه پولش تلف
شده باشد چنانچه از مؤنه آن است اداء دین و خسارات آن سال
اگرچه مثل غرامت تلافات باشد و همچنین اگر از سالهای
سابق مدیون باشد و تا آن سال قدرت بر اداء آن نداشته
بخلاف آنکه اگر در یکی از سالهای سابق قادر بوده و نداده که
از مؤنه محسوب نیست علی الاحوط اگرچه از دستش رفته باشد
و اگر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع و مکاسب و مزارع
بگذراند مثل آنکه ارثی باو رسیده اولی بلکه احوط وضع آن
است از غیر منافع و ابتداء سال ابتداء شروع بکسب است در

مکاسب و حصول فائده است در غیر آن و در انجام مراد بسال
تمام شدن دوازده ماه قمری است و شرط نیست در وجوب
خمس در ارباح مکاسب نصاب و نه انقضاء سال بلکه بمجرد
حصول منفعت اگرچه کمی باشد خمس واجب میشود و لکن جایز
است تاخیر دادن خمس آن تا آخر سال بجهت اخراج مؤنه از آن
بخلاف سایر اقسام که وجوب دادن خمس در آنها فوری است
و تاخیر آن جایز نیست

مبحث دوم

در قسمت خمس و شرایط آن و غیره و در آن دو فصل است **فصل اول**
در قسمت آن و آن بشش قسم منقسم میشود سه سهم آن از امام
علیه السلام و آن در این عصر از حضرت صاحب الامر عجل الله
تعالی فرجه میباشد و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و
ابن السبیل از سادات است و شرط است در صحت خمس دادن
قصد قربت چنانچه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی
او مگر در آنچه ذمی میدهد از زمینیکه از مسلم خریده است
و لازم است تعیین آنچه میدهد از سهم امام علیه السلام
و غیر آن بود و سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست و
اگر خمس را تعیین نمود و بدست مجتهد یا فقیر داد جایز
نیست عدول از آن **فصل دوم** در شرایط آن بدانکه
شرط است در اصناف غیر از امام علیه السلام چند چیز اول مؤمن

اثنی عشری باشند اما عدالت در آنها پس شرط نیست دوم
آنکه از اولاد هاشم باشد که جدّ حضرت رسول صلی الله علیه و
آله میباشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها سوم فقیر بودن
ایتام و مساکین و معنی فقیر گذشت و شرط نیست در ابن السبیل
بیچاره بودن در آن بلدیکه خمس میگیرد و قسمت کردن ما بین
این سه طایفه شرط نیست و احوط آنکه زیاده از مؤنه سال بآنها
ندهند در صورتیکه دفعةً بدهند و اما اگر تدریجاً دهند
تا باندازه سال شد زائد بر آن جایز نیست بلکه جایز نیست
در ابن السبیل زیاده از حاجت باو بدهند و اوّل سال فقیر
رسیدن خمس است باو و فرقی نیست در وجوب خمس دادن
ما بین زمان حضور امام علیه السلم و غیبتنا و عجّل الله تعالی فرجه
در سهم آنحضرت چه سایر سهام و سایر سهام را بدون اذن
مجتهد میتواند داد بسادات و اما سهم امام علیه السلم پس اختیار
آن با مجتهد عادل است اگرچه غیر اعلم باشد و مصرف آن تتمه
مصرف سادات است یا بعض از مصارف دیگر که قطع برضای
امام در آن است پس اگر بدون اذن مجتهد بسادات داد احوط
آن است که دوباره بدهد اگرچه دور نیست با امضاء مجتهد
اکتفاء بآن بتوان نمود اگر در محل خود واقع شده باشد و اگر
ممکن نباشد رساندن آن بمجتهد و نه حفظ نمودن آن تا بمجتهد

برساند جایز است خودش با عدول مؤمنین از بابت فرقوم بسادات
بدهد و سید نمیتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند
و تضییع حقوق سادات نماید بلکه با قطع نظر از تضییع چون
حق شخصی ندارد مصالحه آن وجهی ندارد بلی اگر بخود ستکردن
مالک بعنوان خمس بدهد تا آنکه مبلغ کلی طلبکار شود در سینه نقص
مالک دهد و بجزئی مصالحه کند و اول هم چنین قصدی داشته
باشد این داخل در تضییع حقوق است و جایز نیست بر کسیکه بابی
خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد و تصرف در آن بنماید مگر
باذن مجتهد عادل و اگر از سید فقیر طلبی داشته باشد و خمس بر
او واجب شود میتواند پای او حساب بکند از بابت سهم سادات
و اعلام او واجب نیست و هم چنین است در زکوة بلکه در ردّ مظالم
نیز اگرچه احوط اذن مجتهد است در آن و هرگاه خمس را بسیدی داد با
مظنّه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بآن مشکل است
احوط دوباره دادن است

مطلب ششم

در احکام نذر و عهد و یمین و در آن چند
مبحث است **مبحث اوّل** در احکام نذر و در آن سه فصل است
فصل اوّل در صیغه نذر و آن چهار قسم واقع میشود
اوّل آنکه مثلاً بگوید ان رُزقتُ ولداً فلله علیّ صیام شهرٍ و آن را نذر
بر میگویند دوم آنکه مثلاً بگوید ان شوفی مریضی فلله علیّ صدقة عشرین

دوم آنرا نذر شکر گویند سیم آنکه مثلا بگوید ان ترکت صلوة
اللیل فلله علی صوم یوم و آنرا نذر زجر میگویند چهارم آنکه بدون
شرط ابتداء مثلا بگوید لله علی صیام شهر و آنرا نذر تبرع میگویند
و در تمام اقسام اگر ترجمه آنرا بزبان غیر عربی هم بگوید منعقد میشود

فصل دوم در چیزهائیکه در نذر کننده معتبر است و آن چند
چیز است اول تکلیف ببلوغ و عقل دوم قصد سیم اختیار پس نذر
صبی و مجنون و هازل و مکره منعقد نمیشود چهارم اذن مولی
و زوج نسبت بنذر عبد و زوجه در چیزهائیکه منافی اداء حق آنها
باشد بلکه نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر اگر منافی حق زوج
هم نباشد خالی از اشکال نیست هرچند اقوی صحت آن است و هم چنین
استیذان از پدر در نذر فرزند احوط است اگرچه اقوی عدم اشتراط است
و این سه طایفه اگر بدون اذن نذر نمودند و بعد از آن مولی یا زوج
یا پدر امضاء نمودند صحیح است و اما اذن و امضاء مادر پس مدخلیت
در انعقاد نذر فرزند ندارد ولی اگر نهی نماید پدر و مادر از عمل
منحل میشود ظاهرا و اما اسلام پس اقوی عدم اعتبار آن است و نذر
کافر منعقد است هرچند نذر عبادت کند زیراکه عبادت از او
بواسطه مقدور بودن اسلام مقدور است **فصل سیم**
شرط است در متعلق نذر دو چیز اول آنکه آن فعل یا ترک مقدور
او باشد دوم آنکه راجح باشد که نتوانستن کار را بجهت خدا قرار

داد و فرقی نیست در متعلق نذر آنکه فعل واجب یا مستحب باشد
یا ترک حرام و مکروه و فرقی نیست در انعقاد نذر ما بین آنکه روزه روز
معین را نذر کند مثلا یا روزه یک روز را بدون تعیین آن پس در
نذر معین واجب است روزه همان روز و جایز نیست از برای او در
آن روز افطار و سفر کردن و اگر در سفر باشد واجب است با امکان
رجوع بوطن یا قصد اقامه در هر جا باشد بنا بر اقوی و آن روز را
روزه بگیرد بلی اگر نذر کرد روزه آن روز را سفرا و حضرا سفر
جایز و اقامه یا رجوع بوطن واجب نیست چنانچه در صوم گذشت
بلکه اگر نذر کرد در خصوص سفر نیز واجب می شود و در هر سه
صورت اگر ترک کرد روزه آن روز را واجب است قضاء آن بلکه کفاره
نیز و اگر مانع شرعی برای او پیدا شد مثل آنکه در آن ایام مریض شد
یا حایض شد یا مسافر شد بسفر اضطراری قضاء تنها واجب است
اما در نذر مطلق هر وقت بجا آورد ادا است **مبحث دوم**
در یمین است و آن عبارت از قسم یاد نمودن باسماء الله که فعلی را
بجا آورد یا ترک کند و منعقد نمیشود بغیر اسم خدا و صیغه آن بغیر
لفظ عربی نیز منعقد میشود و معتبر است در آنکه قسم میخورد
بلوغ و عقل و اختیار و قصد و در متعلق قسم مقدور بودن
آن و اذن مولی بلکه اذن زوج در آنچه منافی حق او است و اذن
تاثیر منع زوج در غیر آنچه منافی حق او است محل تامل است و پدر

بنا بر آنچه اسناد داده شده است مشهور و لکن معلوم نیست بلی
با منع زوج و پدر منعقد نمیشود و از برای ایشان است حل آن اگر
بدون اطلاع واقع سازد و احوط استیذان است و معتبر نیست در
متعلق آن رجحان پس قسم بر فعل یا ترک مباح هم منعقد است و واجب
میشود و اگر تخلف نمود کفاره باید بدهد **مبحث سیم** در عهد است
و معتبر است در آن آنچه معتبر است در قسم و صیغه آن چنان است که
بگوید عاهدت الله ان اصوم شهرا یا آنکه بگوید عاهدت الله
متی شفی مریضی ان اتصدق بعشرین درهما و بفارسی هم
منعقد می شود و بدانکه کفاره خلف نذر و عهد کفاره افطار
روزه شهر رمضان است و مخیر است ما بین آزاد کردن یک رقبه مؤمنه
یا اطعام شصت مسکین یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی و در کفاره
قسم بر فرض تخلف مخیر است ما بین آزاد کردن رقبه مؤمنه یا اطعام
ده نفر [۲] یا پوشانیدن آنها و با عجز از آنها سه روز متوالی روزه بگیرد

مسکین [۲]

مطلب هفتم

در مهمات احکام نکاح است

و در آن چند مبحث است **مبحث اول** بدانکه حلال میشود وطی
کردن زن بعقد دائم و منقطع و بملک یمین و بتحلیل و اول و
دوم و چهارم محتاج بعقد میباشد و معتبر است در عقد ایجاب از
جانب زن و قبول از جانب مرد و چون امر نکاح شدید است لا محاله

در آن احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین و صداق و ماضی
بودن ایجاب و قبول و قصد انشاء تزویج و بعربی جاری نمودن
آن با امکان اگرچه بتوکیل غیر باشد و ترتیب در ایجاب و قبول و آنکه
دو نفر مباشر عقد باشند پس اگر خود زوجین مباشر عقد
باشند زن بگوید انکحتک نفسی علی الصداق المعلوم پس بلا
فاصله مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی علی الصداق یا آنکه زن
بگوید زوجتک نفسی علی الصداق المذکور پس مرد بگوید
قبلت التزویج لنفسی علی الصداق یا زن بگوید زوجتک نفسی
علی المهر المذکور پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی علی
المهر یا آنکه زن بگوید انکحتک نفسی من نفسک بالصداق
المذکور پس مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی بالصداق
و بهتر آنست که بگوید همه را و معتبر است که صحیح اداء کنند و در
صیغه متعه هم مراعات بنحو مزبور را ترک ننمایند و علاوه از تعیین
زوجین و صداق معتبر است در آن تعیین مدت بنحویکه مضبوط
باشد پس هرگاه زوجین عقد را جاری نمایند زن بگوید متعتک
نفسی فی المدة المعلومة بالمهر المعلوم پس مرد بلا فاصله بگوید
قبلت التمتع لنفسی بالمهر یا آنکه زن بگوید انکحتک نفسی فی
المدة المعلومة بالصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت
النکاح لنفسی هکذا یا زن بگوید زوجت نفسی نفسک فی المدة

المذکوره بالمهر المذکور پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی
هنگام او جایز است توکیل غیر از برای مرد و زن یا یکی از آنها پس بجای
کلمهٔ انکحتک یا زوجتک یا متعتک انکحت یا زوجت یا متعت
موکلتک و بجای لنفسی لموکلی بگوید **مبحث دوم**
در احکام است بدانکه زن مالک میشود تمام مهر را بمجرد
عقد و جایز است از برای او قبل از دخول امتناع نماید از تمکین
تا تمام مهر را بگیرد بخلاف بعد از دخول بلی اگر در عقد شرط
کنند تمام مهر یا بعض آن را تا مدتی بدهند وفاء بآن شرط لازم است
و از برای مهر حدی نیست از کم یا زیاد و کافی است در آن اگرچه
تعلیم سورهٔ قرآن باشد بلی مستحب است کم بودن مهر و مهر
السنه پانصد درهم میباشد و آن بحساب قرانهای این زمان
که یک مثقال صیرفی است مطابق است با دویست و شصت و دو قران
و نیم و واجب است بر زوجه تمکین نماید از زوج خود بانواع استمتاع
و واجب است بر زوج نفقهٔ زوجهٔ خود را بدهد از اکل و شرب
و لباس و سکنی و خادم و امثال آن بحسب لیاقت و نحو متعارف
و همچنین واجب است بر او نفقهٔ مطلقهٔ رجعیهٔ خود مادامیکه در
عدهٔ او است بخلاف بائنه و اگر نداد دین است بر ذمهٔ او مگر آنکه زن
ناشزه باشد و تمکین نکند از شوهر خود که در این حال مستحق
نفقه و هم خوابی نیست که گناه است بر شوهر او را نصیحت کند و

اگر اجابت نکرد از فراش او دوری کند یا پشت کند با او در فراش
پس اگر فایده نبخشید او را بزند پس باز اجابت ننمود حاکم شرع را با
اطلاع دهد که او را الزام بتمکین کند و اگر زن و مرد هر دو از هم اعراض
نمایند حاکم شرع دو نفر را حکم قرار دهد یکی از کسان زوج و
دیگری از کسان زوجه که مابین آنها را اصلاح نمایند و جایز است
از برای مرد اگر آزاد باشد تزویج تا چهار زن حره بعقد دائمی با هم و زیاد
از آن جایز نیست و از کنیز بیش از دو نفر نمیتواند تزویج کند و اگر بنده
باشد تا چهار کنیز میتواند تزویج کند بعقد دائمی و از حره بیش از
دو نفر جایز نیست پس مرد آزاد میتواند چهار حره یا سه حره و یک کنیز
یا دو حره و دو کنیز با هم بعقد دائمی داشته باشد و زیاده نمیتواند
و بنده میتواند چهار کنیز یا دو کنیز و یک حره یا دو حره داشته باشد
و زیادتر نمیتواند و از برای متعه و ملک یمین حدی نیست و زوجهٔ
دائمه هرگاه متعدده باشد باید معاشرت با آنها بنحو تساوی باشد
که اگر در شبی در نزد یکی بخوابد لازم است که با دیگران هم چنین کند
بلکه با اتحاد نیز علی الاحوط اگر حره باشد هر چهار شب یکشب حق
هم خوابی دارد و اگر امه باشد هر هشت شب یک شب حق دارد
و همچنین اگر حره کتابیه باشد و اگر امه کتابیه باشد هر شانزده شب
یکشب و اگر تزویج نمود دختر بکر را هفت شب از اول زفاف مختص
باو است و اگر تزویج ثیبه را سه شب مختص باو است و جایز است از برای

مرد سفر کردن پس حق همخوابی زن مادامیکه در سفر است ساقط است
واما سفری که چند سال طول بکشد خصوص در جائیکه بقصد توطن
بماند پس جواز آن بدون رضای زوجه مشکل است چون از عشرت بمعروف
خارج است و از جهت حق المواقعه در چهار ماه یکمرتبه امر اشکل است و احتیاط
باسترضاء زوجه ترک نشود و جایز است برای زوجه که بذل کند
حق همخوابی خود را بشوهر خود و جایز است رجوع کند در بذل خود و
واجب است جماع کردن با زن دائمه در هر چهار ماه یکمرتبه اقلا مبحث
سیم در زنانیکه حرام است تزویج آنها و در آن چند فصل است

فصل اول در محرمات بنسب و رضاع است و آن هفت طایفه
اند اول مادر و جده و هرچه بالا رود دوم دختر و دختر دختر یا
پسر هرچه پائین رود سوم خواهر چهارم دختر خواهر و هرچه پائین رود
پنجم عمه خود و عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و جده ششم خاله خود و خاله
پدر و خاله مادر و خاله جد و جده هفتم دختر برادر و هرچه پائین رود
و حرام میشود برضاع مثل این هفت طائفه که حرامند بنسب بچند
شرط اول آنکه شیر آن زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد چه دائم
و چه غیر دائم و یا ملک یمین و یا تحلیل یا وطی بشبهه دوم حیوة مرضعه
سیم آنکه از پستان بخورد نه در ظرفی بدوشند و بحلق آن طفل بریزند
و بمکیدن باشد نه اینکه در حلق او بدوشند چهارم آنکه شیر خالص
باشد نه آنکه چیزی مخلوط بان باشد پنجم آنکه شیر از یکشوهر باشد

نه از دو نفر پس هرگاه مثلا زن شیرده را طلاق دادند و زن دیگری
شده و از او حمل برداشته و شیرش متصل بود و قبل از وضع حمل
مثلا ده مرتبه شیر بطفلی داده و وضع حملش شد پنج مرتبه دیگر هم
از شیر شوهر دوم باز طفل شیر داد نشر حرمت آن نمیشود و همچنین
هرگاه از شوهری شیر کامل بدهد دختری را و از شیر شوهر دیگر
پسری را این دو خواهر و برادر نمیشوند و با هم محرم نیستند هرچند
آن زن مادر رضاعی هر دو است و همچنین شرط است اتحاد مرضعه
باین معنی که شیر کامل از یکزن باشد پس هرگاه بعض عدد از یکزن
و بعض دیگر از زن دیگر هم آن شوهر باشد نشر حرمت نمیکند
ششم آنکه شیر خوردن آن طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی
از تولد او باشد و در مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد
از وضع حمل او هرچند با این حال احوط ترک تزویج و نظر محرمانه است
هفتم آنکه طفل مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد و الا احتیاط
نمایند هشتم آنکه مقداری از شیر او بخورد که گوشتی بروید
و استخوانش قوت بگیرد از آن یا آنکه یکشبانه روز هر وقت
گرسنه باشد شیر او بدهند ۲ که در بین آن رضعات از دیگری
شیر نخورد و احوط ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد
از تحقق این شرایط آن طفل بمنزله طفل نسبی مرضعه و شوهر
او است و آن هفت طائفه که در نسب حرام بودند امثال آنها از

۲ یا آنکه پانزده مرتبه متوالیه شیر او بدهد
م

وغیر مدخوله

رضاعی بر آن طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعی زن مدخوله نیز براو حرام می شود و جایز نیست از برای پدر مرتضع که نکاح کند دختر صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعی و همچنین دختر نسبی مرضعه را اگر چه از غیر صاحب شیر باشد و از اینجا معلوم شد که اگر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر خود را اگر چه آن طفل از غیر دختر او باشد آن دختر بر شوهرش حرام مؤبد می شود بسبب آنکه زن از اولاد نسبی مرضعه است و همچنین اگر زن پدر زن شیر دهد طفل آن شخص را این زن براو حرام مؤبد می شود بسبب آنکه او اولاد صاحب شیر است

فصل دوم

در زنانیکه از غیر جهة نسب و رضاع نکاح آنها حرام مؤبد است و آنها یازده طایفه اند اول مادر زن که بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد می شود بر عاقد اگر چه با زن وطی نکرده باشد بلکه اگر چه او را طلاق داده باشد دوم معقوده پدر که بر پسر حرام است و همچنین معقوده پسر بر پدر و همچنین کنیز منظوره یا ملموسه احدهما بر دیگری حرام است سیم دختر زن مدخوله چهارم زنیکه شوهر دارد یا در عده رجعیه یا غیر رجعیه غیری باشد و با علم بحال او او را عقد نمایند که حرام مؤبد می شود بر عاقد اگر چه با او دخول نکرده باشد بلی با جهل بانیکه در عده است بمجرد عقد حرام

مؤبد نمیشود براو علی الاقوی بلی عقدش باطل است مگر آنکه دخول هم کرده که در این صورت حرام مؤبد می شود پنجم زنیکه مرد محرم برای خود عقد کند با علم بحرمت آن بلکه همچنین است عقد نمودن زن در حال احرام زن هم بنا بر احوط اگر چه مرد محرم نباشد ششم زن آزاد یکه شوهر او را نه مرتبه یا کنیز یکه او را شش مرتبه طلاق عدی داده باشد که بر آن مرد حرام مؤبد است لکن حره بعد از طلاق سوم و ششم و کنیز بعد از طلاق دوم و چهارم جواز نکاح و توقف دارد بر نکاح محلل هفتم زوجه ملاعنه یا قذف زن بزنا که از جهة کر یا گنگ بودن لعان در آن جاری نیست هشتم زنیکه در عده رجعیه یا شوهر دار باشد و با او زنا کند نهم خواهر و مادر و دختر پسر یکه با او وطی کرده باشد و ظاهرا فرق نیست ما بین اینکه هر دو صغیر یا کبیر یا مختلفین باشند دهم زنیکه پیش از نه سالگی او را وطی کرده افضا کند بنا بر مشهور هر چند محل تامل است یازدهم زنای سابق بر عقد که موجب حرمت مادر و دختر و خواهر است بنا بر احوط و همچنین وطی بشبهه

اما زنای لاحق موجب حرمت نمیشود و همچنین وطی بشبهه

فصل سیم

در زنانیکه تزویج آنها حرام است در بعض احوال و آنها چند طایفه اند اول تزویج زن پنجم بر کسیکه چهار زن دایمی دارد بلی بعد از طلاق یکی از ایشان بطلاق بائن و طلقا یا رجعی با گذشتن عده او مانعی ندارد دوم خواهر

زن دائمی یا متعهٔ خود تزویج نمودن مادامیکه زن در حبالهٔ
او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقا یا رجعی با گذشتن عدهٔ
او ضرر ندارد و اگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هبه
آن ضرر ندارد بشرط انقضاء عده بنا بر احوط هر چند عدهٔ او
بائنه است ششم دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن
او و با اذن او مانعی ندارد هفتم زن کافره غیر کتابیه تا بکفر خود
باقی است حرام است بر مرد مسلم نکاح او اگر چه بمتعه باشد
چنانچه بر مسلمه حرام است شوهر کند بکافر اگر چه کتابی باشد
و اما نکاح کتابیه پس اقوی جواز آن است هر چند احوط ترک است
خصوص در دوام بلی هر گاه اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد
او باطل نمیشود بی اشکال **خاتمه** بدانکه حرام است نظر کردن
مرد ببدن زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنا بر احوط و هم چنین است
بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنیکه اراده تزویج او را نموده و هم چنین
جایز است نظر کردن بکنیزی که میخواهد او را بخرد و هم چنین
نظر کردن بزنهای ذمیه در آنچه متعارف است عدم ستر آن است ما
دامیکه بریبه و تلذذی نباشد چنانچه نظر کردن زن بزن و مرد
بمرد در ما عدای عورت جایز است و در حکم اینها میباشند محارم
و از برای هر کدام از زن و شوهر است نظر کردن ببدن یکدیگر حتی
عورت و بدانکه واجب است بر اولاد با قدرت نفقه دادن بوالدین

خود با فقر و عجز ایشان از کسب بر پدر است با قدرت نفقه دادن
اولاد فقیر خود را و با نبودن او یا عجز او بر جد پدری و با نبودن یا عجز
او بر جد پدری و مادر است و نفقه مملوک و حیوانات محترمه بر مالک
بر مادر است و با نبودن یا عجز او
آنها است

مطلب هشتم در طلاق است

و آن عبارتست از رها نمودن عیال دائمی را از قید زوجیت و در
آن چند فصل است

فصل اول در شرایط طلاق دهنده

و آن چند چیز است اول بلوغ دوم عقل سوم اختیار چهارم قصد
داشتن پس طلاق صبی و مجنون و مکره و هازل صحیح نیست و جایز
است که ولی مجنون طلاق دهد زن او را بخلاف ولی طفل

فصل دوم در شرایط زنیکه او را طلاق میدهند و

آن چند چیز است اول آنکه زن دائمی باشد پس طلاق متعه صحیح
نیست بلکه جدائی حاصل میشود بانقضاء مدت یا بخشیدن
زوج مدت او را دوم خالی بودن او در وقت طلاق از حیض و
نفاس مگر آنکه غیر مدخوله یا آبستن باشد یا شوهر که او را طلاق
داده غایب باشد و ممکن نباشد او را اطلاع بحال آن زن اگر چه
بعد معلوم شود که وقت طلاق در حال حیض یا نفاس بوده سوم
آنکه در حال طهری باشد که در آن طهر با او جماع نکرده باشد در
غیر طلاق صغیره و یائسه و زن آبستن و اما زنیکه در سن حیض است
ولکن نمی بیند پس بعد از گذشتن سه ماه از وطی کردن با او صحیح است

طلاق او چهارم تعیین مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکی از زنهای
خود بدون تعیین **فصل سیم** در شرایط طلاق و آن دو
چیز است اوّل صیغه آن بلفظ عربی صحیح بانکه مثلاً بگوید زوجتی طالق
و بغیر عربی لفظ طالق واقع نمیشود دوّم حضور دو مرد عادل حال
طلاق و شنیدن ایشان آنرا **فصل چهارم** بدانکه طلاق بر دو
قسم است اوّل طلاق بائن که طلاق دهنده نمیتواند رجوع کند و در
این پنج مقام است اوّل طلاق زن یائسه که در غیر قرشیه حاصل میشود
بتمام شدن پنجاه سال هلالی از عمر او و در قرشیه شصت سال و باشد
در آن احوط مراعات احتیاط است دوّم طلاق صغیره که نه سال
او تمام نشده باشد سیم طلاق غیر مدخول بها چهارم طلاق زنیکه
کراهت داشته باشد از زوج خود و مالی را به شوهر بدهد در عوض
آنکه او را طلاق دهد و آنرا طلاق خلع مینامند و همچنین اگر زوجین
هر دو از هم کراهت داشته باشند و زوجه چیزی بزوج دهد در عوض
طلاق دادن او که او را مبارات میگویند پس در این دو قسم مادامیکه
زن در عدّه خود رجوع نکرده بزوج خود در آنچه بعوض طلاق
داده جایز نیست که زوج رجوع باو نماید بلی اگر زن رجوع بعوض
نمود در عدّه رجعیه میشود پنجم طلاق سوّم زنیکه سه دفعه
او را طلاق داده است که در دفعه سوّم نمیتواند رجوع کند بان زن
قسم دوّم طلاق رجعی است که مادامیکه عدّه او منقضی نشده جایز است

بان رجوع کند و متحقق میشود رجوع بهر چه دلالت کند بر آن اگرچه
بفعل باشد و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است که ارث میبرد
تا عدّه او منقضی نشده و بعد از انقضاء از دیگر ارث نمیبرد
بلی اگر مریض طلاق داد زوجه خود را و بان مرض مرد آن زن ارث
میبرد از او تا یکسال هلالی بشرط آنکه آن زن شوهر نکرده باشد
و آن مرض متصل بموت او باشد و همچنین مرد ارث میبرد
از مطلقه رجعیه خود اگر آن زن در عدّه بمیرد **فصل پنجم**
در عدّه است بدانکه صغیره و یائسه و غیر مدخول بها عدّه ندارند مگر
عدّه وفات زنیکه حیض می بیند عدّه او سه طهر است بعد از طلاق
و در طهر اوّل کفایت می کند یک لحظه بعد از طلاق و بمجرد دیدن
حیض سیّم از عدّه بیرون میرود اگر حرّه باشد و امه عدّه او دو
طهر است چنانچه عدّه متمتع بها دو حیض است در این دو و اگر
خون نمی بیند عدّه او یکماه و نیم است عدّه زنیکه آبستن باشد
زائیدن اوست مطلقا اگرچه سقط کند و عدّه وفات چهار ماه و ده
روز است مطلقا مگر در آبستن که عدّه او ابعد الاجلین است مگر
کنیز که دو ماه و پنج روز است مطلقا مگر آنکه آبستن باشد
که ابعد الاجلین است نیز و بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او مرده
است زینت نمودن بهر چه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس
الوان و سرمه کشیدن و امثال آن در ایّام عدّه و جایز نیست از

برای مطلّقه رجعیه که از آنخانه کرده‌اند بوده در وقت طلاق
بیرون رود و همچنین بر مرد حرام است بیرون کردن او مگر در
بعضی موارد و مبدء عدّه مطلّقه طلاق او است اگرچه ندانسته
باشد و مبدء عدّه وفات شنیدن او است وفات زوج را

منهج دویم

در مهمّات احکام معاملات است و در آن چند باب است

باب اوّل

در احکام خریدن و فروختن و در آن چند مبحث است مبحث
اوّل در آداب تجارت و مستحبّات و مکروهات و محرّمات و در آن
چند فصل است **فصل اوّل** بدانکه تجارت کردن واجب است
اگر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقه عیال واجب النفقه
بلکه همچنین است هرگاه دین موقوف بر آن باشد بنابر احوط و تجارت
مستحب است اگر اشتغال به آن بجهت توسعه روزی بر خود و عیال
باشد یا برای انفاق و تصدّق نمودن و زیارت رفتن و امثال آن باشد
و آداب مستحبّات آن چند چیز است اوّل یاد گرفتن مسائل آن بلکه
هرگاه نداند صحّت و فساد معامله را نمیتواند تصرّف کند در عوضی که
میگیرد بلکه واجب است صحّت و فساد را بداند تا بتواند تصرّف کند
دوم فرق نگذاردن میان دو خریدار مسلم در قیمت سیم اقاله
کردن با کسیکه از خرید و فروش پشیمان است چهارم مسامحه نمودن

در معامله پنجم آنکه در وقت فروش راجح وزن کند و در خریدن
آنکه مرجوح **فصل دوم** در معاملاتیکه مکروه است و عمده
مکروهات و عمده آنها چند چیز است اوّل صرّافی دوم طعام فروشی
از کند موجود و امثال آن سیم کفن فروشی چهارم قصّابی پنجم خرید و
فروش با مردمان دنی ششم معامله با ظلمه یا آنکه نداند عین مال بلکه
از او میگیرد حرام است هفتم ملک فروشی هشتم دخول در معامله
مردم با قصد خرید نهم بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله برای معامله
کمتر از چهار فرسخ دهم قسم را ستایش نمودن در آن یازدهم معامله
بین الطلوعین **فصل سیم** در معاملاتیکه حرام است و آن
در چند مقام است اوّل خریدن و فروختن عین نجس اگرچه اقوی جواز
انتفاعات محلّله با آن است ولکن متنجّس اقوی جواز معامله با آن است
برای انتفاعاتیکه مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا در چیزیکه
تطهیر آن ممکن باشد دوم بیع و شری بمال غصب امّا اگر چیزی را
بر ذمّه بخرد و در عوض از مال غصبی بدهد معامله باطل نیست
ولی مشغول ذمّه صاحب مال و بایع هر دو است بلکه اگر از حین خریدن
بنا داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمّه کند صحّت معامله
هم خالی از اشکال نیست و همچنین است اگر مالیکه بدست او میباشد
مخرج حرام نباشد و همچنین هرگاه بنای دادن عوض نداشته باشد
و اگر بایع بداند مال غصبی است او هم حرام است گرفتن بعنوان عوض

و باید مال را بصاحبش رد کند سیم معامله بچیزهائیکه مالیت ندارد مثل حشرات و مسوخات و سباع چهارم معامله بچیزیکه منفعت مقصوده آن منحصر بحرام است مثل آلات لهو یا آنکه قصد مثلا تعیین صرف کردن آن در حرام باشد مثل خریدن انگور برای شراب انداختن پنجم معامله بچیزیکه در آن غش کرده باشد و مشتری نداند پس اگر معامله بر کلی نموده اند و مغشوش را داده تفاوت مغشوش باید رد شود و مشتری باید بدهد اگر معامله بر همان شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است اگر از غیر جنس باشد و در بقیه خیار تبعض صفقه ثابت است و همچنین است در جانب مشتری اگر پول قلب بدهد ششم زیاد نمودن در بین معامله دو نفر هرگاه قصدش خریدن نباشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد بر زیاده یا اینکه زیاد مقدار ارزش از جنس باشد هفتم معامله ربوی بدانکه در حدیث است که گناه یکدرهم ربا بزرگتر است از گناه هفتاد زنا با محارم و ربا در معامله آنست که کسی بخرد یا بفروشد جنسی که مکیل و موزون باشد بهمان جنس با زیاده اگرچه آن زیاده از غیر آن جنس باشد بلکه اگرچه زیاده غیر عینی باشد مثل ضمیمه شرط و همچنین است اگر جنس نقدی را بهمان جنس نقد بخرد یا بفروشد بنسیه بلی اگر در هر دو طرف ضم غیر جنس کنند یا در طرف کمتر ضمیمه نمایند در معدود مثل گردو و تخم مرغ و چیزهائیکه بذراع یا مشاهده

تعیین

تعیین میشود ربا نیست و مناط در مکیل و موزون بودن در بلد معامله است اگر هر بلدی بطوری تعیین کند مثل هندوانه و بادنجان که در بعض بلاد تعدادی است و در بعضی موزون است بلی اگر در اغلب بلاد چیزی موزون باشد و در بلدی معدود احوط اجراء حکم ربا است در آن بلد نیز و فرقی نیست در تحقق ربا مابین جنس خوب و بد و صحیح و معیوب و واجد صفتی و فاقد آن مادامیکه همان جنس محسوب شود مثل برنج صدری و گرده که هر دو یک جنس میباشند و مس شکسته یا درست و طلای ساخته و نساخته و مسکوک بغیر مسکوک اگرچه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد که حکم ربا در همه جاری است احوط اجراء حکم ربا است در صلح که در مقام بیع باشد و در هر مقامیکه دو جنس محسوب باشند ربا نیست بلی گندم با جو شرعا در باب ربا معامله در حکم یک جنس میباشد و ربا در آن جاری است و بدانکه ربا در چند مقام حرام نیست بلکه ربا نیست اول در معامله مابین پدر و فرزند اگرچه دختر باشد لکن احوط اقتصار بر پسر است دوم مابین زن و شوهر سیم مابین سید و مملوک چهارم مابین مسلم و کافر حربی در صورتیکه از حربی زیاده بگیرد و ربا دادن باو جایز نیست بخلاف غیر حربی که مطلقا جایز نیست **مبحث دوم** در عقد بیع و شری بدانکه خرید و فروش عبارتست از آنکه عین را تملیک غیر کند بعوضی و بعد از

عیبی

تعیین مبیع و ثمن بایع بمشتری بگوید بِعْتُكَ هٰذِهِ الدّارَ بِأَلْفِ تومان بلا فاصله مشتری بگوید قَبِلْتُ هکذا یا اِشْتَرَیْتُ هکذا یا بایع بگوید مَلَّكْتُكَ هٰذَا الْكِتابَ بِعَشَرَةِ دَراهِمَ مشتری بگوید تَمَلَّكْتُ یا اِشْتَرَیْتُ و معتبر است در آن ایجاب از جانب بایع و قبول از طرف مشتری و باید معنای صیغه‌ها را بدانند و قصد انشاء و تملیک و تملک بان و میتوانند هرکدام از بایع و مشتری وکیل کنند کسیرا در اجراء عقد بلکه هر دو و یکنفر یا احد هما دیگری را وکیل نماید و مباشر طرفین ایجاب و قبول یکنفر باشد علی الاقوی بلکه اقوی کفایت عقد غیر عربی است اگرچه بتوانند بعربی اداء کنند یا کسیرا ~~وکیل~~ نمایند بلکه جایز است معامله بمعاطاة که جنس را بقصد تملیک بدهد و پول را بقصد تملک بگیرد خصوص در انچه پست باشد و مفید ملکیت است علی الاقوی بلکه ملکیت لازمه الی ما دام که هیچکدام تصرف در آنها باینجه که سبیه نکرده باشند میتوانند رد کنند و معامله را برهم بزنند بخلاف انکه اگر یکی از آنها یا هر دو تصرف کرده باشند در آن باتلاف یا نقل اگرچه خیار فسخ در آن داشته باشد یا تالف شده باشد که در همه صور معامله لازمه شده

بحث سیم در شرایط متبایعین و عوضین و آن چند چیز است اول بالغ بودن بایع و مشتری پس جایز نیست معامله نابالغ اگرچه ممیز و باذن ولی باشد و اگر چیزی از نابالغ بعنوان خریدن گرفت ضامن است و باید بولی از طفل برساند و آن بولیکه بطفل

زاده اگر تلف شد از کیسه او رفته نمیتواند مطالبه نماید نه از طفل و نه از ولی او دوم عاقل بودن متبایعین سوم قصد خریدن و فروختن چهارم راضی بودن بان پنجم مالک بودن انچه میخرند و میفروشند یعنی مالک معامله کردن بان باشند و این شرط لزوم است پس اگر مال غیر را فضولاً بدون اذن او بلکه با عدوان و غصباً خریدند یا فروختند لزوم آن معامله موقوف باجازه مالک است اگر اجازه نمود عوض مالش را میگیرد والا باطل است و هم چنین است اگر مال او با مال خود باهم بفروشد بثمنی پس آن معامله در مال فروشنده لازم است و در مال غیر موقوف باجازه او پس اگر اجازه نمود که هیچ والا نسبت بمال غیر معامله باطل است و اما خریدار میتواند آن معامله را فسخ کند بخیار تبعض صفقه بشرط آنکه کیفیت را ندانسته خریده والا نمیتواند مگر انکه بایع راضی بان شود و علی کل حال مشتری رجوع میکند بر بایع باندازه از قیمت که در مقابل مال غیر باو داده و در کیفیت معرفت بمقدار آن تفصیلی است ششم آنکه هیچیک از عوضین متعلق حق غیر نباشد والا صحیح نیست و موارد متعلق بودن حق غیر بسیار است عمده آنها در چند مقام است اول عین مرهونه که ملک راهن و متعلق حق مرتهن است پس جایز نیست فروش آن نه برای راهن مگر باذن مرتهن و نه برای مرتهن الا بوالی شیفا در بر خود باذن حاکم شرع اگرچه راهن راضی نباشد دوم مال وقف

که متعلق حق موقوف علیه شد و جایز نیست بیع آن مگر در چند موضع
اول جائی است که ما بین موقوف علیهم بواسطهٔ مال الوقف نزاع
شدید باشد که مظنه آن تلف نفس در ابقاء آن باشد دوم در
صورتیکه عین موقوفه خراب و مضمحل شود که منفعت مقصوده از
آن حاصل نشود مثل حصیر کهنه مسجد که جایز است بفروشند و
پول آن را صرف در اقرب بغرض واقف نمایند در همان مسجد بر فرض
امکان و موارد دیگر نیز هست سیم بیع ام ولد از آقای خود در
صورتیکه انعقاد آن ولد در ملک او باشد و جایز نیست زیرا
مالک فروش آن کنیز مادامیکه آن ولد نمرده است الا در چند جا
که در محل خود ذکر شده و مقامات دیگر نیز هست که در کتب
مفصله مسطور است هفتم آنکه مبیع عین باشد نه منفعت و
اما در ثمن پس کافیست منفعت بودن هشتم آنکه عوضین معلوم
باشند بکیل یا وزن یا ذرع یا عدد و کافی نیست وزن و کیل آن
بعیار غیر معلوم چنانچه جزاف هم کافی نیست مگر در چیزهائیکه
بمشاهده رفع جهالت آنها می شود و مناط در هر بلدی رفع جهالت
در هر جنسی است بمتعارف آن بلد نهم قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس
فروش غلام گریخته صحیح نیست مگر با ضمیمه که صحیح است اگر چه
آن غلام بدست او نیاید **مبحث چهارم در خیارات** و آن
چند قسمست اول خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم متفرق

وجدا نشده باشند میتوانند معامله را بر هم زنند و بعد از جدا شدن
بیع لازم می شود دوم خیار حیوان است تا سه روز برای مشتری نه
بایع مگر آنکه ثمن هم حیوان باشد و فرق نیست در اقسام حیوان
اگرچه غلام و کنیز هم باشد سیم خیار شرط برای هر که شرط قرار
دادند تا مدتی که معین نمودند چه بایع چه مشتری یا هر دو
چه اجنبی و فرق نیست ما بین شرط رد مثل ثمن تا مدت معینه
و غیر آن از شروطیکه خلاف مقتضای عقد و کتاب و سنت نباشد
پس بنا بر آنکه جایز است شرط کردن در ضمن العقد هر شرطی مثل
خیاطة ثوب معین یا قرض دادن مقداری باو و لازم است وفا
بآن شرط بر فرض قدرت و الا کسیکه از برای او شرط شده مختار
بر فسخ آن معامله خواهد بود و همچنین جایز است در ضمن العقد
شرط کنند که فلان کتاب مال او باشد و آن را شرط نتیجه گویند
چهارم خیار غبن اگر زید مغبون باشد جاهل بآن غبن در وقت معامله
پنجم خیار تاخیر دادن ثمن یا مثمن تا سه روز و در چیزهائیکه
بماندن یکروز فاسد نمیشود و در آنچه فاسد میشود تا
یکروز بگذرد اگر نیامد مالک مختار بر فسخ معامله است اگر شرط
تاخیر نکرده باشد ششم خیار رؤیت و آن چنانستکه جنس
معینی را ندیده یا باوصافی بخرد اگر دارای آن اوصاف
نباشد و مشتری هم اطلاع بر عدم آن اوصاف نداشته باشد

مشتری بعد از دیدن آن مختار بر فسخ است و اگر بهتر درآمد
فروشنده خیار دارد در صورت عدم اطلاع بایع بوصف
بهتر هفتم خیار عیب است اگر چه بعد از عقد و قبل از قبض حادث
شده باشد و مشتری مختار است بر فسخ آن معامله یا امضاء
آن با گرفتن تفاوت ما بین صحیح و معیب و همچنین بایع مختار است
اگر ثمن معیوب در آید و این خیار ساقط می شود بچند چیز
اول علم مشتری بآن عیب در وقت معامله دوم آنکه بعد از اطلاع
بر آن عیب مشتری بآن راضی شود سیم آنکه خیار عیب را
ساقط کرده باشد چهارم آنکه فروشنده تبری از عیوب آن
کند علی الاحوط بلکه بفروشد با وجود عیب معین باهر
عیبی که دارد بلی اگر تبری از عیب معینی نماید خیار عیب
دیگر ساقط نمیشود پنجم تصرف کردن مشتری در آن چیز
بتصرفی که عین آن تغییر بهم رسد چه قبل از علم بعیب یا بعد از آن
که مسقط رد است اما میتواند ارش بگیرد و خیار عیب فوری
است و حضور بایع شرط صحت فسخ نیست هشتم خیار تدلیس
و آن چنانست که فروشنده یا خرنده در مال خود کاری کند که
آنرا بهتر نمایاند و بعد از علم بآن میتواند فسخ کند یا امضاء
نماید بدون ارش نهم خیار شرکت است و آن چنانست که کسی
جنسی بخرد و معلوم شود که قدری از آن مال غیر بوده و آن غیر

امضاء معامله را نکند که در این صورت با آن غیر در آن مال شریک است
پس مشتری مخیر است ما بین فسخ یا گرفتن آنچه از ثمن که بازاء مال غیر
باو داده و این را خیار تبعض صفقه هم میگویند دهم خیار تعذر تسلیم
مثل غلامی که گریخته باشد بعد از فروختن و قبل از رسیدن آن
بمشتری پس مشتری مختار بر فسخ است مبحث پنجم در بیع صرف
است و مراد از آن بیع طلا و نقره است بطلا یا نقره بنقره یا نقره
بطلا است بدانکه شرط است در صحت آن قبض در همان مجلس
و احکام ربا اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد در آن جاریست
بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا با زیادتی مانعی ندارد پس
اگر در همان مجلس بعضی از آن را قبض کرد و بعضی نزد او ماند
و از هم جدا شدند بیع در آن قدری که داده در آن صحیح و در آن قدری که
نداده باطل می شود و خیار تبعض صفقه از برای آنکه تمام آن
باو نرسیده ثابت است و فرقی نیست در ثبوت احکام بیع صرف ما
بین آنکه عوضین هر دو مسکوک باشد یا یکی از آن دو مسکوک
باشد یا یکی از آن دو مسکوک باشد یا هیچکدام مسکوک نباشد
و اقوی عدم جواز فروختن خاک نقره است که از معدن آن بیرون
میاورند بنقره خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن و همچنین
خاک طلا بطلا جایز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن مبحث
ششم در نقد و نسیه و سلف است بدانکه مبیع و ثمن یا

هر دو در معامله نقد است یا هیچکدام نقد نیست یا مبیع نقد است
نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشکالی در صحت صورت اولی
و بطلان صورت ثانیه نیست و اما صورت سوم که مبیع نقد
باشد نه ثمن پس این بیع را بنسیه نامند و صحیح است و شرط است
در آن که تا مدت معین قرار دهند مثلاً تا یکسال هلالی
و بعد از انقضاء مدت واجب است بر مشتری ثمن را فوراً
ببایع بدهد تا مدت تمام نشده باشد بایع مستحق مطالبه
از او نخواهد بود بلی اگر مشتری بمیرد دین معجل می شود و مستحق
مطالبه است از ایشان یعنی از ورثه اگرچه مدت منقضی نشده باشد
و اگر جنسی را بتردید بفروشد مثلاً بگوید بفروختم این را بتو
نقداً بیک تومان یا نسیه بدو تومان اظهر در این معامله استحقاق
بایع است باقل ثمنین و اما تردید در مقاوله قبل از معامله ضرر
ندارد و اما صورت چهارم که ثمن نقد است نه مبیع پس آن را سلف
میگویند و در آن نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشنده
مثمن کند مثلاً که یکسال دیگر بدهد بده قران نقد و همچنین
معتبر است معین نمودن آن جنس را با وصفی که تفاوت می کند
قیمت بتفاوت آن و احوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع
تسلیم است مگر آنکه منصرف شود بموضع عقد یا جای دیگر و
همچنین معتبر است آن جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء

باشد

باشد جایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت آن جنس را که سلف
خریده بغیری بفروشد باب دوم در قرض است
بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد و در بعض اخبار است که
ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است و صیغه قرض اقرضتک
و امثال آن است که دلالت کند بر آن و جایز است قرض بدون
صیغه و علی کل حال قرض اگرچه از عقود لازمه است با شرایط
آن ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند میتواند و قرض
گیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده قبول کند و اگر
شرط کند بر مقرض که چیزی زیادتر باو بدهد ربا و حرام است اگر
چه آن زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اگرچه آن زیاده شرطی
یا وصفی باشد و جایز نیست بر قرض گیرنده تمام مالی را که با شرط زیادتی
قرض کرده بگیرد و اگر گرفت ضامن است باید بصاحبش رد کند
و اگر تلف شد مثل آن را هرگاه مثلی باشد یا قیمت آن را هرگاه
قیمی باشد باید بدهد بلی اگر زیاده را در ضمن العقد شرط نکنند
و قرض گیرنده بر سبیل تبرع و بخشش چیزی زیاده بمقرض بدهد ضرر
ندارد بلکه مستحب است و در حرمت ربا در قرض شرط نیست که
آن جنسی را که قرض میدهد مکیل و موزون باشد بلکه ربا در معدود
نیز جاری است و اگر در ضمن عقد قرض شرط مدت کند محل اشکال
است بلی در ضمن عقد خارج لازم دیگری شرط مدت از برای دین

بکند

بکند علی الظاهر عیب ندارد و جایز نیست قبل از انقضاء مدت مطالبه
کند از او و بعد از انقضاء میتواند مطالبه کند مگر انکه مدیون قدرت
بر اداء ان نداشته باشد بانکه چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر
از خانه که محل سکنای اوست و اسب سواری و کنیز و غلام با احتیاج
بانها و امثال ان که در اینصورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید
صبر کند تا مدیون قادر بر اداء دین شود و اگر کسی پولی یا چیزی دیگر
بکسی قرض داد و قیمت سوقیه ان کم شد مقترض همان قدری که
قرض کرده بدهد کافی است و معتبر است در ان چیزیکه قرض میدهد
تعیین مقدار ان و تخمین کفایت نمیکند

باب سیم

در رهن و ان عبارتست از گرو گذاردن مالی نزد کسیکه از او
طلبکار است بعنوان وثیقه و اطمینان او که اگر طلب او را نداد از ان مال
استیفاء نماید و گرو دهنده را راهن و گرو گیرنده را مرتهن میگویند
و ان مال را عین مرهونه و معتبر است در رهن ایجاب و قبول بهر لفظیکه دلالت
بر ان کند و معتبر است در راهن و مرتهن بلوغ و عقل و در راهن جواز
تصرف در ان مال و در عین مرهونه انکه عینی باشد که فروش ان صحیح
باشد و در دین انکه ثابت در ذمه راهن باشد چه عین باشد چه منفعت
و اگر رهن گذارد مال دیگری را موقوفست باجازه اوست و عین مرهونه
و منافع ان مال مالک است ولکن جایز نیست از برای او نقل ان عین

بدیگری مگر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از برای مرتهن تصرف در
ان مگر باذن راهن پس اگر یکی از انها در ان تصرف نمود بدون اذن
دیگری موقوف بر اجازه او است و اگر مرتهن انرا باذن راهن فروخت
ثمن ان نیز رهن است بشرط انکه باین قید فروخته باشد که ثمن ان رهن
باشد پس احکام رهن در ان ثمن جاری است هر وقتیکه جایز باشد از برای
مرتهن مطالبه دین بعد از مطالبه و ندادن او جایز است عین مرهونه
را بفروشد و استیفاء طلب خود را از ان بنماید اگرچه عین مرهونه
از مستثنیات دین باشد و باید با امکان باذن حاکم شرع باشد
و اگر قیمت عین زائد از طلب او باشد تتمه را براهن بدهد و اگر دیون
دیگری هم داشته باشد و مفلس شده و مالش وفاء بدیون او نمی
کند سائر غرماء با مرتهن شریک نخواهند بود در مقدار طلب او و بقیه
سائر غرماء در ان تتمه با هم شریکند و اگر مرتهن طلب دیگری هم از
راهن داشته باشد غیر از ان دینی که انمال را رهن ان گذارده حال
او حال سائر غرماء است در ان

باب چهارم

در حجر است و ان عبارتست از ممنوع بودن کسی از تصرف در مال خود
بدانکه اسباب حجر چند چیز است اول بالغ نبودن که مانع از تصرف
او است در مال خود و شناخته میشود بلوغ به بیرون امدن منی
یا روئیدن موی خشن بر عانه او یا گذشتن پانزده سال هلالی
تمام از پسر و نه سال تمام از عمر دختر دوم دیوانه بودن ناکامل

شود عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگی
ممنوع از تصرفاتست بخلاف حال افاقه و ملحق میشود باو در حکم
سفیه و او کسی است که صرف میکند مال خود را در غیر اغراض عقلائیه
سیم بنده بودن اگر قائل شویم بمالک شدن او که صحیح نیست تصرف
او در مالش مگر باذن مولی چهارم مفلس بودن که ممنوع است
از تصرف در اموال خود بچند شرط اول ثبوت دین او نزد حاکم
شرع دوم رسیدن وقت آن اگر دین او مؤجل باشد سیم آنکه
مالش کمتر از دین باشد چهارم مطالبه طلبکاران از حاکم که او
محجر نماید و اما مریض پس اقوی صحت تصرفات او ست در مال خود
اگر چه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هر گاه وصیت نمود
زائد از ثلث مال خود در مقدار زائد نافذ نیست مگر با مضاء
ورثه و همچنین است وصیت غیر مریض پس اگر بعضی امضاء
کردند و بعضی رد نمودند بمقدار سهم آن بعض که امضا نموده اند
از آن زیاده نافذ است نه غیر آن

باب پنجم

در ضمان و کفاله است و ضمان عبارتست از تعهد نمودن و بذمه
گرفتن طلب کسی را از دیگری و متعهد را ضامن و طلبکار را مضمون
له و مدیون را مضمون عنه گویند و معتبر است در ضمان رضای
ضامن و مضمون له اگر چه ضامن مالدار نباشد با علم مضمون له
بان و الا جایز است از برای او فسخ نماید ضمان را و اینکه بضمان ذمه

مضمون عنه بری میشود از دین و ذمه ضامن مشغول می
شود و ضامن باید اداء دین نماید پس اگر ضمان بخواهش مضمون
عنه بوده ضامن آنچه را بمضمون له داده از او میگیرد و الا مستحق
نخواهد بود و صحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دین را در ذمه
خود بگیرد که یکسال دیگر مثلا ادا نماید اگرچه دین مدت نداشته
باشد و آنچه ذکر شد در صورتیست که ضمان متضمن مال شود اما اگر ضمان
نفس مدیون شود پس آن را کفاله گویند که هر وقت طلبکار
مدیون را بخواهد کفیل باید او را تسلیم نماید چنانچه اگر
کسی مدیونی را از دست طلبکارش قهرا رها بکند در حکم
کفیل میباشد و ذمه کفیل بری می شود بیکی از چند چیز اول
بتسلیم نمودن مدیون دوم بری شدن ذمه مدیون از دین
باداء آن یا باداء کفیل یا بابراء دائن سیم بمردن مدیون چهارم
بابراء مکفول له کفیل را از کفاله چنانچه در ضمان نیز ذمه ضامن
بری می شود باداء او یا مضمون عنه یا بابراء دائن ذمه او را
یا ضمان او را

باب ششم

در حواله و آن عبارتست از منتقل شدن مالی از ذمه کسی
بذمه دیگری مثل آنکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را
حواله بکر کند که طلب خود را از او بگیرد پس زید را محیل و
عمرو را محتال و بکر را محال علیه گویند و ذمه زید که مشغول

بود برای عمرو فارغ میشود از ثمال و نقل میشود بذمّه بکر بشرط
انکه ذمّه بکر مشغول باشد برای زید بمثل ثمال پس باید بکر که
محال علیه است ثمال را بعمرو که محتال است بدهد و اکر ذمّه
بکر بری باشد و قبول کند وجه حواله بر ذمّه او باشد باز هم ذمّهٔ
زید که محیل است فارغ میشود از عمرو که محتال است و شرط است رضای
محیل و محتال لکن رضای محال علیه پس ان نیز شرط است در صورتیکه
مدیون محیل نباشد بر انچه بر او حواله شده است و اکر مدیون ان
باشد پس در اعتبار رضای او اشکال است و احوط اعتبار ان است
و اکر مدیون محیل باشد لکن بغیر جنس انچه حواله کرده است در
اینصورت نیز بلا اشکال رضای او معتبر است و باید ذمّهٔ محیل
مشغول باشد برای محتال و امّا اکر ذمّه محیل مشغول نباشد
برای محتال و حواله کند بمحال علیه که مالی را باو بدهد پس حواله
مصطلح نیست بلکه توکیل است

باب هفتم

باب در اجاره است و در ان معتبر است چند چیز اوّل عقد که موجر
بکوید آجَرْتُکَ هٰذِهِ الدّارَ اِلی سَنَةٍ بِخَمْسِینَ قِرانًا و مستاجر بکوید
قَبِلْتُ هکذا و امثال ان از چیزهائیکه دلالت کند بر تملیک
منفعت عین در زمان معینی بعوض معلوم و جایز است بلفظ
غیر عربی و مباشرت یکنفر از جانب هر دو و هم چنین جایز است
معاطات در ان چنانچه در بیع کفته شد و عقد اجاره از عقود

لازمه است و در معاطات جایز است مکر بعد از تصرّف فاحدهما
دوّم تعیین عینی را که باجاره میدهد اکرچه یکسر مشاع باشد
مثل نصف و ثلث و امثال ان سیّم تعیین مدّت بطوریکه مضبوط
باشد پس اجاره در مدّت غیر معیّن صحیح نیست که بکوید خانه را اجاره
دادم هر ماهی بیکتومان مثلاً چهارم تعیین مال الاجاره از جنس و
قدر و زمان اداء و اکر زمان اداء را معیّن نکرده باید نقد بدهد
باطل نمیشود اجاره بمردن موجر یا مستاجر و بفروختن عین و
جایز است کسی اجیر غیر شود و تمام منافع او ملک مستاجر
میشود یا تعیین منفعت عرفا چنانچه جایز است اجیر غیر شود
برای عمل معیّنی

باب هشتم در مضاربه بیان انکه

مضاربه ان است که کسی قدر معیّن از پول طلا یا نقره خود را
بکسی دهد که بان تجارت کند و شرط کند برای او که ربح ان ما بین
هر دو باشد بنسبت معیّنه بر وجه اشاعه مثل تنصیف یا تثلیث
پس مالک را مضارب و ان دیکری را عامل میکویند و امّا اکر شرط کند
که تمام ربح مال از مالک باشد پس انرا بضاعت کویند و هم چنین
اکر شرطی نکند پس در اینصورت تمام ربح از مالک است و عامل
مستحق اجرة المثل است و امّا اکر شرط کند که تمام ربح از برای
عامل باشد پس اکر بدادن ان پول قصد قرض دادن کرده صحیح است
و الّا باطل است چنانچه اکر جنسی غیر از پول طلا یا نقره باو بدهد

یا آنکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار دهد مثل آنکه بگوید ده تومان
ربح از برای عامل و بقیه از مالک یا بالعکس مضاربه نخواهد
بود بلکه قرارداد آنها باطل و تمام ربح در اینصورت از برای مالک
است و عامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد و اگر مالک بر عامل
خود شرط کند تجارت مخصوصی را بر عامل معین است که وفاء بشرط
او کند و اگر تخلف نمود فضولی است با اجازهٔ مالک صحیح و بدون
آن باطل و بر هر دو تقدیر نه مستحق ربح است و نه اجرة المثل
الا برضای مالک و عامل مضاربه امین است پس اگر مال مالک
بدون تعدی و تفریط در دست او تلف شود ضامن نیست

باب هفتم در شرکت است

بدانکه شرکت ابدان باطل است مثلا چند نفر دلاک و نجار
باهم قرار دهند که آنچه کسب کردند بر روی هم بریزند و قسمت
کنند و همچنین شرکت وجوه باطل است باینکه دو نفر بی چیز که آبرو
داشته باشند باهم قرار دهند که هر یک هرچه بخرند بنسیه و بفروشند
در آن شریک باشند و منفعت را باهم قسمت کنند و همچنین باطل است
شرکت مفاوضه باینکه باهم قرار دهند که هر یک بهر وجه مالی را
مالک شوند شریک باشند اما ما عدای اینها از شرکت در اموال
صحیح است و سبب شرکت چهار چیز است **اول** آنکه بمعامله حاصل
شود مثل عامل مضاربه که در ربح با مالک شریک میشود یا آنکه دو نفر
هرکدام

هرکدام یک تومان مثلا بدهند و یک خروار گندم مثلا بخرند یا اجاره
میکنند دوم آنکه بارث مالی بآنها منتقل شود سیم ممزوج
شدن مال احدهما بمال دیگری که ممکن نباشد از هم جدا کنند
چهارم شرکت عقدی است باینکه دو نفر هر یک مقداری از
مال بیاورند و بر روی هم بریزند و قرار دهند که با هم معامله کنند
و در ربح شریک باشند و این محتاج است بایجاب و قبول قولی یا فعلی
و قرار شرکت در ربح بنحوی است که باهم قرار دهند و با اطلاق
بنسبت مالهاست چنانچه تلف و خسارت نیز بنسبت مالهاست و در
تمام صورتها جایز نیست از برای یکی از آن دو تصرف کند در آن مال مگر
باذن دیگری و اگر هر دو راضی ببقاء شرکت اند فبها و اگر یک کدام
از آنها بآن راضی نباشد دیگری را اجبار میکنند بقسمت و طریق قسمت
نمودن آن مال بیکی از دو طریق است اول آنکه همان مال را تنصیف
کنند یا تثلیث و نحو آن بر حسب شرکت آنها در آن مقدار و قرعه
میزنند هر قسمی باسم هر کدام در آمد مختص باو میشود و این طریق
قسمت در صورتیست که قسمت کردن آن مال باعث نقص قیمت آن
نشود بطوری که ضرری وارد آید و الا نمیتوانند احدهما جبر کند دیگری را
باین قسمت بلی تراضی مانعی ندارد طریق دوم آن است که مال را
باهم بفروشند و قیمت آنرا باهم قسمت کنند بطریق سابق و شریک
امین است که ضامن نیست هرگاه آنچه در دست او است تلف شود بدون تعدی
باب

باب دهم در وکالت است

و آن عبارتست از نائب گردانیدن غیر برای در تصرفی از مال یا
حق یا اجراء عقد و امثال آن و جایز نیست برای وکیل تصرف کند
بغیر آنچه موکل معین کرده و الا فضولی است و اگر او را وکیل مطلق
کند باید وکیل اقتصار کند بر آنچه مصلحت موکل را میداند و وکیل
امین است پس اگر بدون تعدی و تفریط مال موکل در دست
او تلف شود ضامن نیست و وکالت عقدی است جایز از طرفین
که هر کدام میتوانستند آن را فسخ کنند و شرط نیست که دیگری را اعلام کند
بر فسخ خود پس هرگاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست در آن مال تصرف
نماید مگر با علم برضای موکل و اگر موکل فسخ نماید و وکیل قبل از
اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده در آن مال صحیح و ممضی است
و محتاج باجازه موکل نیست

باب یازدهم در ودیعه و عاریه است

و در آن دو فصل است فصل اول در ودیعه است و آن عبارتست
از آنکه کسی چیزی را بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن آن
و آن عقد جایز است و مادامیکه نزد او هست واجب است بر او
حفظ آن بر حسب عادت و او امین است و با تلف شدن بدون
تعدی ضامن نیست و اگر مالک معین کند بر او که او را حفظ
کند در جای معینی متعین است و اگر تخلف کند و تلف شود

ضامن است مگر آنکه خوف تلف آن را در آنجا داشته باشد و بر حسب
عادت مصلحت حفظ آن تغییر مکان آن باشد و اگر مودع مرد واجب
است بر مستودع فوراً آن امانت را بورثه او برساند **فصل
دوم** در عاریه است و آن عبارتست از دادن مال را بکسی که
از آن منتفع شود به پوشیدن یا سکنی و امثال آن و اگر بهمان
تصرف معین قیمت آن کم شود یا در دست او تلف شود
ضامن نیست مگر آنکه شرط ضمان کرده باشد یا عاریه ذهب
و فضه باشد و باید عاریه دهنده جایز التصرف باشد
پس اگر غاصب عین مغصوبه را بعاریه بدهد و در دست او
ناقص القیمه یا تلف شود هر دو ضامن میباشند اگرچه
جاهل باشد بغصبیت آن و باید غرامت آن را بکشند و اگر
یکی از آن دو غرامت کشید و بمالک رسانید از دیگری
ساقط میشود و بر فرض غرامت کشیدن مستعیر اگر وقت
تصرف جاهل بغصبیت آن بوده رجوع می کند بآن بر غاصب
معیر و از او میگیرد

باب دوازدهم در غصب

و آن استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است
بدون رضای او و آن حرام است و بر او واجب است بصاحبش
برساند بلکه اگر آن مال بتصرف هرکس رسیده باشد همه
ضامن میباشند و اگر تلف شده بر همه واجب است که از عهده

آن بیرون آیند و گذشت که اگر بعضی از اینها جاهل بغصبیت بودند و غرامت کشیدند رجوع می‌کنند بر غاصب اوّل و قرار ضمان بر او است در صورتی که از غاصب اوّل مغرور شده باشد و الّا قرار ضمان بر اخیر است که اگر آن مثلی است از قبیل گندم و جو و امثال آن مثل آن و اگر قیمتی است قیمت یوم الاداء آن را باید بدهد و اگر در زمین غصبی زراعت نمود حاصل آن از زارع و اجرة المثل زمین از برای مالک بر ذمّه زارع است

باب سیزدهم در صلح است

بدانکه صلح عبارت است از سازش ما بین دو نفر چه برای رفع نزاع و چه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء و آن عقدی است لازم و مستقل که فائده مذکورات دارد و یکی از آن دو نفر را مصالح و دیگری را مصالح له گویند و آن چیزی که نقل میشود مصالح عنه میگویند اگر چه دعوایی یا حقی باشد و از مالی که بآن صلح می‌کند مصالح به و مال المصالحه می‌گویند و بعد از تعیین همه مذکورات مصالح بمصالح له می‌گوید صالحتک عمّا ذکر بما ذکر و مصالح له قبول می‌کند و صیغه آن بغیر عربی نیز صحیح است و اگر خیاری برای احدهما یا هر دو یا ثالثی قرار دهند جایز است و الّا لازم است و اگر کسی ادّعائی بر کسی داشته باشد و او منکر باشد جایز است

که مدّعی به خود را صلح کند بمنکر بمبلغی و او هم قبول کند و این قبول کردن اقرار باستحقاق مدّعی نمیشود و این مصالحه رفع نزاع دنیا را می‌کند امّا اگر حقّی از یکی در ذمّه دیگری باشد میان خود و خدا مشغول ذمّه او خواهد بود و در آخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل آنکه ده تومان زید ادّعاء میکرد به پنج تومان مصالحه نمودند و در واقع ده تومان از او طلب داشت پنج تومان دیگر بر ذمّه او میماند چنانچه اگر زید هیچ طلب نداشت و ادّعای دروغ نمود آن پنج تومان که گرفته است مشغول ذمّه است بلی اگر هر دو باطنا از یکدیگر راضی شوند مؤاخذه اخرویه هم نخواهند داشت و همچنین اگر قدر طلب زید معلوم نباشد امّا مدّعی علیه بداند اگر مصالحه کند و در باطن زید آنچه استحقاق دارد بگذرد ضرر ندارد و الّا بقیّه را در آخرت مؤاخذ است و خیار عیب و غبن در صلح جاری است چنانچه در بیع ذکر شد و جایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت و عین بعین یا بمنفعت و حکم بیع صرف در صلح نقدین جاری نیست و حکم ربا در آن جاری است پس اگر صلح کند صد تومان را بنود تومان جایز نیست مگر با ضمیمه در جانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم در هبه است

و از عبارتست از بخشیدن مال خود را زید بکری بعوض معینی
یا بدون عوض و معتبر است در آن ایجاب و قبول بهر لفظی که بر
آن دلالت کند و کافیست در آن فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن
و او بگیرد و معتبر است در آن قبض دادن که تا ندهد مال باو
منتقل نشده بلی اگر طلبکار طلب خود را ببدیون ببخشد محتاج
بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است و ابراء است و هبه
عقد جایز است که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که
لازم است اوّل آنکه موهوب له از ارحام واهب باشد دوم
آنکه موهوب له در عین موهوبه تصرّفی کرده باشد بانتقال
یا بنقل و امثال آن یا تلف شده باشد نزد او سیّم آنکه هبه
مفوّضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیّم

در بعض متمّمات احکام است و در آن چند مطلب است مطلب اوّل
در وقف است و آن عبارتست از حبس نمودن عین و تسبیل منفعت
آن و در آن دو فصل است فصل اوّل در شرایط وقف و واقف
و موقوف علیه و عین موقوفه بدانکه شرایط صحّت وقف چند چیز است
اوّل عقد بلفظ وَقَفْتُ و سَبَّلْتُ هذا المال و نحو آن یا قبول
موقوف علیه یا وکیل یا ولی او در اوقاف خاصّه و در وقف
بر جهات و مصالح عامّه و نحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول

محلّ تأمّل است هر چند احوط است دوّم قصد قربت نمودن
در آن بنا بر احوط لکن اعتبار آن محلّ اشکال است و وقف کافر
صحیح است بنا بر اقوی سیّم دوام پس وقف منقطع الاوّل
مثل آنکه از سال دیگر وقف کند یا منقطع الوسط مثل آنکه
سال آینده را بیرون کند از وقف یا منقطع الآخر که از حال
الی یکسال وقف کند صحیح نیست چهارم قبض دادن عین موقوفه
را بتصرّف موقوف علیه یا وکیل یا ولی او بلی اگر وقف کند بر
اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست یعنی کفایت می کند بودنش
در تصرّف خودش از بابت ولایت و حاصل میشود قبض مسجد
بیک نماز در آن و امّا شرایط واقف پس بلوغ و عقل و جواز تصرّف
در اموال است و امّا شرایط موقوف علیه پس چند چیز است اوّل
موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست
بلی بتبع موجود صحیح است مثل آنکه وقف کند بر اولاد خود
و بعد از ایشان بر اولاد اولاد نسلاً بعد نسلٍ که طبقه لاحقه
بالفعل موجود نباشد دوّم معیّن بودن موقوف علیه پس وقف
بر مجهول صحیح نیست و وقف بر عناوین عامّه مثل فقراء و مؤمنین
و طلّاب علوم دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است
مثل وقف بر مشاهد مشرّفه و مدارس و مساجد و قناطر و مقابر
بلکه وقف بر مصالح عامّه نیز جایز است و متولّی آن تابع قرار داد واقف است

وبا عدم تعیین متولی در اوقاف عامّه حاکم شرع جامع الشرایط متولی است و جایز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرف در آن بلی انتفاع موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامّه محتاج باذن نیست چنانچه در اوقاف خاصّه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست سیّم آنکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اگر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خود فقیر شود داخل اوخال شان فقراء است چهارم از شرایط عین موقوفه آنکه بتوان از او منتفع شد با بقاء عین آن پس وقف ماکولات و مشروبات که انتفاع از آنها متوقف بر افناء آن است صحیح نیست و همچنین وقف نقدین و نحو آن که انتفاع بآن متوقف بر نقل و اخراج از ملک است صحیح نیست بلی اگر نقدین را وقف کند برای زینت و نحو آن صحیح است

فصل دوم

در احکام وقف است بدانکه بعد از تحقق شرایط عین موقوفه بوقف کردن از ملک واقف خارج و منتقل می شود بموقوف علیه حتی در وقف بر عناوین عامّه بلکه وقف بر جهات علی الاقوی و ولی اختیار آن در وقف بر عناوین یا جهات یا متولی خاص میباشد اگر معین نموده و الّا با ولی عام که حاکم شرع است میباشد و جایز نیست عین موقوفه را بفروشند مگر در بعض مقامات که دو سه مورد از در باب بیع گذشت چنانچه جایز نیست هبه کنند از او ارث برده نمیشود و امّا اجارهٔ آن صحیح است و اگر اجاره داد موقوف علیه عین موقوفه

را تا زمان معینی و در بین مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او باطل میشود اگر اجازه نکنند طبقه بعد و اگر مستأجر مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقیّه مدت بزمان گذشته از ترکه او می گیرد بلی بموت متولی که مالک معین نموده یا متولی شرعی که اجاره داده باطل نمیشود و مسجد و مدرسه و امثال آن بخراب شدن از وقف بودن بیرون نمیرود

مطلب دوم — در وصیت است

و آن عبارتست از تملیک عینی یا منفعتی بکسی بعد از مردن خود و در آن دو فصل است

فصل اوّل

در شرایط وصیت و موصی و موصی له و موصی به بدانکه معتبر است در وصیت ایجاب از موصی بهر لفظیکه دلالت کند بر آن و قبول موصی له اگر بعد از زمانی باشد بلکه اگر چه بعد از موت موصی باشد و منتقل نمیشود مال باو مگر بعد از قبول او و موت موصی و وصیت عقد است جایز و بفسخ باطل میشود و کافیست در فسخ آن عدول موصی از آن پس اگر دو مرتبه وصیت کند دوّمی معتبر است هر چند ملتفت وصیت اولی نباشد و همچنین بفروختن عین موصی بها باطل می شود و معتبر است در موصی له آنکه وقت وصیت موجود باشد اگر چه حمل باشد پس اگر سقط شد وصیت باطل میشود و اگر زنده بدنیا آمد و مرد بورثه او منتقل می شود و معتبر است در موصی به آنکه قابلیت

داشته باشد زائد از ثلث مال موصی نباشد و اگر زائد باشد
موقوف بامضاء ورثه موصی خواهد بود و جایز است که عین
معینه را که از ثلث مال بیشتر نیست وصیت کند برای کسی یا برای
عنوانی مثل فقراء و امثال آن پس اگر وصی مخصوصی معین نموده
که آن مال را بفقراء و نحو آن بدهد فبها و الا حاکم شرع ولی ایشان
است **فصل دوم** بدانکه اگر کسی دینی یا حقی یا واجبی بر عهده
او است واجب است اداء نماید و اگر نکرد واجب است وصیت کند
باداء آن چه واجبات مالیه مثل خمس و زکوة و مظالم عباد و چه بدنیه
مثل صوم و صلوة و چه مرکب از هر دو مثل حج و امثال آن و
مستحب است وصیت کردن بمستحبات از قبیل صله ارحام و صدقات
و بناء مدارس و زیارات ائمه انام علیهم الصلوة و السلام و امثال
آن

مطلب سیم در احکام میراث

و در آن دو مبحث است مبحث اول در اسباب ارث و در آن دو جهت است
اول نسب دوم سبب و در آن دو مقصد است مقصد اول در
طبقات ارث نسبی و آن سه طبقه مرتبه است که مادامیکه طبقه
سابقه موجود است مانع از ارث بردن طبقه لاحقه است پس
در آن سه فصل است **فصل اول** در طبقه اولی و ایشان
دو طایفه اند طائفه اولی پدر و مادر است و در آن چند مسئله است
اول با انحصار وارث بپدر تمام مال را ارثا میبرد و با انحصار

بمادر ثلث مال را ارثا و بقیه را ردا میبرد و اگر یکی از زوجین با پدر
یا مادر باشد نصیب اعلی را میبرد و بقیه را پدر یا مادر دوم با
اجتماع پدر با مادر ثلث از مادر است با عدم حاجب و تتمه از پدر است
اگر یکی از زوجین نباشد و الا زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را
میبرد و مادر ثلث را با عدم حاجب و تتمه را پدر میبرد سیم با اجتماع
پدر و مادر چه یکی از زوجین باشند یا نه اگر میت دو برادر یا یک
برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته
باشند و آنها حر و مسلمان باشند و قاتل هم نباشند بنا بر قولی
لکن محل اشکال است که آنها اگرچه ارث نمیبرند لکن حاجب
مادر میباشند از ارث بردن او زیاده از سدس مال را و هم
چنین است هرگاه ابوین با بنت واحده باشند پس در صورت
وجود اخوات زائد بر سدس افزوده میشود بر نصیب پدر و
در صورت وجود اخوه با بنت واحده سدس ترکه تقسیم میشود
بر پدر و بنت ربا عا طائفه دوم اولاد است و در آن چند
مسئله است اول با انحصار وارث بیک پسر تمام مال را میبرد
و با انحصار بیک دختر نصف را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد
اناث دو ثلث مال را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد اناث دو ثلث
مال را ارثا و تتمه را ردا بالسویه قسمت کنند دوم با اجتماع پسر و
دختر با تعدد و انفراد تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت

و با تعدد ذکور هم بالسویه کنند

کند ششم با اجتماع پسر و دختر یا پسر تنها یا پدر و مادر هر یک
از والدین سدس مال و تتمه را با تعدد اولاد بنحو مزبور قسمت
نمایند و با انفراد پسر مختص باوست چهارم با اجتماع یک دختر
با پدر تنها یا مادر تنها ربع مال را پدر یا مادر میبرد ارثا و ردا
و تتمه از دختر است ارثا و ردا و در این فرض اگر دو دختر
یا زیاده از آن باشد خمس از پدر یا مادر و تتمه از بنات است
بالسویه پنجم با اجتماع والدین با یک دختر خمس از والدین
است ارثا و ردا بالسویه و تتمه از دختر است اگر از برای
مادر حاجب نباشد الا مادر سدس میبرد و پدر ربع
بقیه و دختر سه ربع بقیه و اگر دو دختر یا زیاده باشند
هر کدام از والدین سدس و تتمه از بنات است بالسویه و در
اینصور اگر یکی از زوجین نیز با آنها باشد نصیب خود را میبرد
و هر یک از پدر و مادر سدس را و تتمه از اولاد است و اگر
نقص باشد بر اولاد است و اگر زیاده باشد بوین هم میبرند
ششم هر گاه میت اولاد نداشته باشد ولی اولاد اولاد داشته
سهم هر یک از آنها را با اولادها میدهند ارثا و ردا هفتم
بدانکه از مال میت چهار چیز است که مختص پسر بزرگ است
اگر داشته باشد و سایر ورثه با او شریک نیستند اول
رختهای میت دویم انگشتر او سیم شمشیر او چهارم قرآن او و ملکه

احوط

احوط در مطلق سلاح و کتب و رحل او و راحله بتراضی با سایر
ورثه است و همچنین با تعدد چهار چیز اول و رختیکه برای
پوشیدن مهیا کرده و هنوز نپوشیده

فصل دوم

در طبقه دوم و آن نیز دو طایفه اند اول برادر و خواهر و در آن
سه مسئله است اول برادر پدر و مادری یا پدری تنها با نبودن
پدر و مادری با انفراد نصف را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد
بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر و مادری یا پدری تنها با انفراد
نصف را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد آن دو ثلث را ارثا
و تتمه را ردا بالسویه قسمت کنند و برادر یا خواهر مادری با
انفراد سدس را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد ثلث را ارثا
و تتمه را ردا ما بین خود قسمت کنند و خواهر و برادر مادری
بالسویه قسمت کنند دوم هر گاه اخوه پدری یا پدر و مادری
جمع شود اخوه پدری وارث نمیبرد و تمام از اخوه پدر و مادری است
هر چند یک خواهر باشد چه اخوه مادری تنها با ایشان باشد یا
نباشد سیم خواهر و برادر ابوینی تمام مال را للذکر مثل حظ
الانثیین قسمت کنند و همچنین خواهر و برادر پدری تنها
با فقد ابوینی و هر گاه جمع شود برادر و خواهر پدر و مادری
یا پدری تنها با فقد پدر و مادری با برادر و خواهر مادری
اخوه مادری با وحدت سدس و با تعدد ثلث را بالسویه میبرند

و تتمه

و ثلث از پدر مادری یا پدری تنها است و در تمام صور اگر یکی
از زوجین نیز باشند نصیب اعلای خود را میبرد و نقص بر
اخوهٔ پدر و مادری یا پدری وارد میاید طایفهٔ دوم جد و جده
است و در آن پنج مسئله است اول جد یا جده چه پدری چه مادری
چه پدری تنها چه مادری با انفراد تمام مال را میبرد و با اجتماع جد
یا جدهٔ پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و اگر مادری
تنها باشند بالسویه میبرند دوم با اجتماع جد یا جدهٔ پدری
با جد یا جدهٔ مادری ثلث مال از مادری است با انفراد و با تعدد
للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند سیم با اجتماع یکی از زوجین
با اجداد و جدات با تعدد و انفراد انها هر یک از زوجین باشند
نصیب اعلای خود را میبرند و نقص آن بر جد و جدهٔ پدری است
چهارم جد و جدهٔ ابی هرگاه مجتمع شود با برادر و خواهر ابی یا
ابوینی جد بمنزلهٔ برادر و جده بمنزلهٔ خواهر است و همچنین در
جد و جدهٔ امی با برادر و خواهر امی و اما در صورت اختلاف
باینکه جد و جدهٔ ابی مجتمع شود با اخوهٔ امی یا بعکس پس چنین
نیست و در صورت اولی برادر و خواهر امی با اتحاد سدس و
با تعدد ثلث می برند و بقیه از جد یا جده یا هر دو است و در صورت
ثانیه جد یا جده یا هر دو ثلث می برند و ثلثان از اخوهٔ ابی یا ابوینی
است در صورت تعدد پنجم مادامیکه یکی از برادر یا خواهر موجود

بالسویه و ثلث
از پدر نیست
با انفراد و
با تعدد
۴

باشند

باشند اولاد برادر و خواهر مطلقا ارث نمیبرد و با نبودن انها
اولاد انها بجای پدر یا مادر روند و سهم او را میبرند چه با انحصار
وارث بانها چه با اجتماع با جد و جده پس اولاد برادر و خواهر مادری
بالسویه قسمت کنند و ابوینی یا ابی للذکر مثل حظ الانثیین

فصل سوم در طبقهٔ سوم و انها نیز دو طایفه اند طایفهٔ
اولی عمو و عمه و در آن یک مسئله است و آن اینکه عمو یا عمه
با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه مال را تقسیم
می کنند و با اجتماع عمو با عمه با تعدد و انفراد مال را للذکر
مثل حظ الانثیین قسمت نمایند طایفهٔ دوم خالو و خاله
و در آن چهار مسئله است اول با انفراد تمام مال را میبرند
و با تعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو با خاله
نیز بالسویه قسمت کنند دوم با اجتماع اعمام با اخوال ثلث از
اخوال و ثلثان از اعمام است سیم با اجتماع یکی از زوجین با اعمام
یا اخوال یا هر دو زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را می
برند سیم با نبودن اعمام و عمات یا اخوال و خالات اولاد
هر یک از انها باشند بجای پدر یا مادر میباشند و سهم انها
میبرند و مادامیکه یکنفر از اعمام و عمات موجود باشد اولاد
انها ارث نمیبرند مگر در یکصورت که جمع شود ابن عم ابوینی
با عموی پدری که تمام مال از ابن عم است چهارم با نبودن اعمام

خالو یا خاله
۲

و اخوال

واخوال واولاد انها اعمام واخوال پدر یا مادر بجای اعمام واخوال میت میباشند **مقصد دوم** در میراث بسبب ان دو چیز است اوّل زوجیت و در ان چند مسئله است اوّل بدانکه زوج از مال زوجه دائمه خود نصف مال را میبرد اگر زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد والّا ربع میبرد چنانچه زوجه از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد والّا ثمن میبرد و با تعدّد زوجات نصیب خود را در هر دو صورت بالسویّه قسمت کنند دوّم بدانکه فرقی نیست در ارث بردن زوجین ما بین انکه هر دو یا یکی از انها صغیره باشند یا نه چنانچه فرقی نیست ما بین انکه دخول بزوجه کرده باشد یا نه سیّم بدانکه زوج از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و زمین زراعت وامثال ان نمیبرد و از قیمت اعیان عمارت و اشجار میبرد و از تمام اموال دیگر عین انها یا ورثه شریکست و مجرای بچه قنات باشد چه عین ان در حکم اراضی است مگر چیزهائیکه در ان کار کرده باشند از اجر و غیره که مثل ابنیه است و لکن ابیکه حین الموت در مجری موجود است از منقولات است و انهای عین ان تابع مجرای ان است چهارم اگر کسی در حال مرض نیز ابرای خود عقد کرده و هنوز باو دخول نکرده و بهمان مرض مرد زن از

مال شوهر نه ارث میبرد و نه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد بخلاف مریضه که شوهر کرده و بهمان مرض مرد که زوج از او ارث میبرد اگر چه باو دخول نکرده باشد پنجم گذشت در باب طلاق که زن مادامیکه در عدّه رجعیّه باشد در حکم زن است ارث میبرد و هم چنین بعکس و در عدّه باینه و بعد از انقضاء عدّه ولو رجعیّه هیچکدام از هم ارث نمیبرند مگر در یکصورت و ان این است که مریض زن خود را طلاق دهد و بهمان مرض بمیرد پیش از یکسال هلالی ان زن ارث میبرد از شوهر بشرط انکه شوهر نکرده باشد دوّم ولاء است و ان در سه مقام است اوّل ولاء عتق دوّم ولاء ضامن جریره سیّم ولاء امامت و در ان تفصیلی است که از وضع رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث ندارد یا بسبب موانع ارث ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجة الله فی السموات والارضین امام زمان عجّل الله تعالی فرجه میباشد و در زمان غیبت انحضرت سلام الله علیه اختیار ان بدست حاکم شرع جامع الشرایط است **مبحث دوّم** در موانع ارث است و ان سه چیز است اوّل کفر با اسلام مورّث بدانکه کافر از مسلم ارث نمیبرد و حاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اگر چه از طبقه سوّم باشد ارث میبرد با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر باشند و کافر از کافر ارث میبرد اگر هیچ وارث

مسلم نداشته باشد و همچنین مسلم از مسلم اگرچه با هم مختلف
باشند در مذهب در اینجا دو مسئله است اول اگر کافر مسلم
شد بعد از مردن مورث و پیش از قسمت کردن مال ارث خود را
میبرد دوم اگر مسلم مرتد شد با فطره اسلام بمجرد اینکه مرتد شد
مالش منتقل میشود بوارث مسلم او و زنش از زوجیت او بیرون
میرود بدون طلاق و باید عده وفات بگیرد از وقت ارتداد
و بحکم حاکم شرع او را میکشند و لکن اگر توبه کرد و مسلمان شد
اقوی قبول توبه است ما بین خود و خدا و طاهر میشود لکن معذلک
واجب القتل است و مال و عیال او باو برنمیگردد بلی مالی که تازه
کسب کند مالک میشود و در نیست مالکشدن مالی اگر در زمان
ارتداد کسب کرده است بلکه عیال شرا هم بعد از عده وفات بلکه
در عده اگر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملی را تکلیف
بتوبه میکنند اگر توبه کرد مال و عیال او از اوست و الا او را
میکشند و مال او بقتل منتقل بوارث مسلم او میشود و اگر
وارث مسلم ندارد مال امام علیه السلام است و اما زن اگر مرتده شود
اگرچه فطری باشد او را حبس میکنند و اوقات نماز میزنند او را تا
مسلمان شود یا بمیرد دوم از موانع ارث قتل مورث است بدانکه
اگر وارث مورث خود را بغیر حق عمداً بکشد او وارث نمیبرد بلکه
اولیاء مقتول او را باذن حاکم شرع میکشند چنانکه اگر خطا نمود

و موروث را کشت باید دیه کامله بدهد و از آن دیه ارث نمیبرد نه تنها
بلکه خویشان او بینی پدری و زوجین دیه را میبرند بحسب طبقات
و از غیر دیه ارث میبرد سیم از موانع رقیت است پس مملوک نه
وارث میشود نه مورث و میراث او از مولای اوست والحمد لله رب
العالمین

طریق استخاره ذات الرقاع است

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هرگاه امری اراده
کنی شش رقعه کاغذ بگیر و در سه تای آنها بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة لا تفعل و بجای فلان بن
فلانة اسم خود و مادر خود را بنویس پس آن رقعه‌ها را در زیر مصلای
خود گذار و دو رکعت نماز بکن چون فارغ شوی برو بسجده و صد
مرتبه بگو استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة پس درست بنشین و
بگو اللهم خر لی و اختر لی فی جمیع اموری فی یسر منک و عافیة
پس دست بزن و رقعه‌ها را مشوش کن یعنی بهم مخلوط کن
و یک یک آنها را بیرون آور و اگر سه افعل پیاپی در آید پس بکن آن را
کار اراده کرده و اگر سه لا تفعل پیاپی در آید مکن آن کار را و اگر
بعضی افعل باشد و بعضی لا تفعل تا پنج رقعه بیرون آور و اگر افعل
بیشتر است عمل کن و اگر لا تفعل بیشتر است ترک کن و حاجت
نیست به بیرون آوردن رقعه ششم والله العالم کتبه العبد
المذنب اسدالله الموسوی الخوانساری فی شهر ذی الحجة الحرام سنه ١٣٤٣

و در سه تای دیگر بعد از بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة افعل بنویس

در فهرست کتاب

صفحه

مقصد اول در اصول دین ۳
مقصد دوم در فروع دین و آن متضمن سه منهج است ۱۰
منهج اول در عبادات و مسائل تقلیدی در آن هشت مطلب است
مطلب اول در طهارت و احکام آن در چهار مقصد ذکر میشود ۱۵
مقصد اول در وضوء ۱۷
مقصد دوم در غسل ۲۱
مقصد سوم در تیمم ۳۱
مقصد چهارم در طهارت از خبث ۳۸
مطلب دوم در نمازهای واجب و در آن ده مبحث است ۴۹
مبحث اول در مقدمات نماز ۵۰
مبحث دوم در اذان و اقامه ۵۶
مبحث سوم در واجبات نماز ۵۷
مبحث چهارم در ارکان نماز ۶۱
مبحث پنجم در مبطلات نماز ۶۱
مبحث ششم در شکیات نماز ۶۲
مبحث هفتم در نماز آیات ۷۳
مبحث هشتم در باقی نمازهای واجبی ۷۵

در فهرست کتاب

صفحه

مبحث نهم در نماز جماعت ۷۸
مبحث دهم در نماز قصر و اتمام ۸۲
مطلب سیم در احکام روزه و در آن پنج مبحث است ۸۶
مبحث اول در شرایط روزه ۸۷
مبحث دوم در شرایط صحت روزه ۸۸
مبحث سیم در امساک روزه ۸۹
مبحث چهارم در چیزهائیکه موجب قضا میشود ۹۴
مبحث پنجم در اقسام روزه واجبه ۹۵
مطلب چهارم در زکوة و در آن دو مقصد است ۹۶
مقصد اول در زکوة بدن ۹۹
مقصد دوم در زکوة مال ۱۰۴
مطلب پنجم در خمس و در آن دو مبحث است ۱۰۴
مبحث اول در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد ۱۰۸
مبحث دوم در مصارف خمس ۱۱۰
مطلب ششم در نذر و عهد و یمین است
مطلب هفتم در نکاح است ۱۱۳
مطلب هشتم در طلاق است ۱۲۱
منهج دوم
در احکام معاملات و در آن چهارده باب است ۱۲۴

	صفحه
باب اول در خرید و فروخت	١٣٥
باب دوم در قرض	١٣٦
باب سوم در رهن	١٣٧
باب چهارم در حجر	١٣٨
باب پنجم در ضمان و کفالة	١٣٩
باب ششم در حواله	١٤٠
باب هفتم در اجاره	١٤١
باب هشتم در مضاربه	١٤٢
باب نهم در شرکت	١٤٣
باب دهم در وکالت	١٤٤
باب یازدهم در ودیعه و عاریه	١٤٥
باب دوازدهم در غصب	١٤٦
باب سیزدهم در صلح	١٤٧
باب چهاردهم در هبه	١٤٨
منهج سوم	
در بعض مهمات احکام و در آن سه مطلب است	
مطلب اول در وقف	١٤٨
مطلب دوم در وصیت	١٥١
مطلب سوم در احکام میراث	١٥٢
در استخارهٔ ذات الرقاع	١٦٧

مسائلی است دیگر که اختصاصاً بحضرت حجة الاسلام آقای حاج شیخ عبد الکریم حائری مدظله العالی داده شده ضمیمه شد تا مؤمنین بدان رفع حاجت نموده و بهره بخشای ازین شود

سؤال بقاء بر تقلید میت جایز است یا نه جواب اقوی جایز بودن بقاء بر تقلید میت است بلی اگر شخص در حال حیوة مجتهد سابق بعضی مسائل را اخذ نموده و خود را ملزم نموده در سایر مسائلیکه محتاج میشود نیز رجوع باو کند پس اقوی در اینصورت جواز بقاء است در جمیع مسائل سؤال کسانیکه ببقاء مانده اند اگر بخواهند دست از بقاء بردارند رجوع بحی کنند میتوانند یا نه جواب با عدم اعلمیت مجتهد حی از میت رجوع محل اشکال است و احوط بقاء است سؤال تبعیض را جایز میدانید یا خیر بر فرض جواز بچه قسم جایز میدانید مثلا در مسائل غسل یا وضو یا تیمم یا اینکه مطلق تبعیض را جایز میدانید جواب تبعیض جایز است مگر آنکه مثلا در یک عمل از جهتی یک مجتهد باطل بداند و از جهتی مجتهد دیگر که در اینصورت محل اشکال است والله العالم سؤال هرگاه شخص صبح یقین دارد وقت بقدر غسل و نماز دارد یا بقدر وضوء و دو رکعت نماز وقت دارد وضو گرفت یا غسل کرد بقصد

همین نماز صبح بین غسل یا وضو آفتاب در بیاید تأمل بعد از غسل یا
وضو مشغول نماز شد بین نماز یا پیش از سلام واجب آفتاب
زد آیا این غسل و وضو صحیح است یا نه جواب اگر قصد مقید
بوده بجهت همین نماز صحت وضوء و غسل مشکل است و اگر بقصد
غایت دیگری بوده اشکالی ندارد و در صورتیکه یک رکعت از
صلوة در وقت واقع شده باشد مطلقا اشکالی ندارد والله
العالم سؤال میت را بسبب عذری تکلیف تیمم دادن شد
اگر پشت بخوابانند او را تیمم دهند جایز است یا نه چون دست
راست بطرف چپ کشیده میشود و دست چپ بطرف راست
کشیده میشود جواب اقوی جواز است سؤال عکس کشیدن
در آلات برای کسیکه او عکس بر میدارد یا برای آنکه عکس
او را بر میدارند برای هر دو جایز است یا نه جواب بنظر حقیر
محل اشکال است والله العالم سؤال شخصی جنسی را خریده و عده
ششماه شرط نمود دو ماه که میگذرد ثمن را نزول نماید بدهد
یا بر عکس جنسی را میفروشد ششماه شرط می کند با مشتری که
دو ماه که میگذرد باید ثمن را نزول کنی بدهی آیا این معامله
صحیح است یا نه جواب صحت اینگونه معاملات بنظر احقر
مشکل است والله العالم سؤال شخص در نماز جماعت
در مسجد رحل میاندازد میرود شخص دیگر میاید رحل را کنار

میگذارد می نشیند صاحب رحل میگوید راضی نیستم آیا نماز
این صحیح است یا نه جواب ظاهراً نماز اشکالی ندارد بلی در بر شخص
داشتن رحل فعل حرام نموده سؤال شخص و اسمه
ده تومان قرض بوی گرفت یا میتواند این ده تومان را در امور
شرعیه مباحه صرف نماید یا بواسطه اینکه معامله ربا حرام
این پول هم حرام است جواب صحت قرض مشکل است و معلوم
نیست بتواند تصرف در آن وجه بنماید والله العالم سؤال
فروختن پول سفید بپول سیاه یا فروختن پول سیاه بپول سفید
بلا زیادتی یا فروختن اسکناس بپول سفید مثلاً یک تومانی
اسکناس را میفروشد بدو تومان آیا این معامله صحیح است یا نه
جواب در پول سفید با پول سیاه اشکالی ندارد ولی در اسکناس
مشکل است سؤال ماهی اگر در آب بمیرد خوردن آن
حرام است یا نه ماهی پاکست یا خیر جواب پاکست انشاء الله تعالی
سؤال ماهی را زنده از آب خارج نمودند اگر میان کیسه یا بغل
بگذارند یا حلال و پاکست یا نه جواب ماهی همینکه از آب خارج بمیرد
شد در بغل یا کیسه یا محل دیگر بمیرد پاک و حلال است سؤال
نماز در انگشتر طلا برای مردان چه صورت دارد جواب اقوی
در انگشتر طلا و نحو آن حرمت است و بطلان نماز سؤال
آب دهن که به بدن نماز در لباس مصلی چه صورت دارد جواب

با بقاء رطوبت بطلان نماز است چون جزء حیوان غیر ماکول
اللحم است و اما در صورت جفاف و خشکی پس اقوی صحت صلوة است
با او سؤال مرد اجنبی و زن اجنبیه در مکان خلوت نماز میخوانند
میفرمایید باطل است مراد از خلوت چه محلی میباشد بیان فرمایید
جواب مراد از خلوت همان تخلیه است که شخص با عیال خود فراهم
میکند که مانع از داخل شدن غیر باشد سؤال در نماز جماعت
اگر مرد عقب زن بایستد یا محاذی باشد نماز زن و مرد صحیح است یا نه
جواب در صورت محاذی ظاهر اشکالی ندارد ولی در صورتیکه
زن در جماعت مقتدی باشد که در واقع مانع باشد بین این شخص و امام
با صف مقدم صحت مشکل است سؤال شخص میرود در دکان بزاز
بزاز میگوید این پارچه ذرعی چند بزاز میگوید ذرعی دو قران
مشتری میگوید پنج ذرع پاره کن بزاز پارچه را پاره نمود مشتری
پشیمان شده میگوید جنس را نمی خواهم آیا بزاز حقی بمشتری دارد
یا نه جواب در فرض سؤال بعید نیست که مشتری بتواند رد
کند اگر چه احوط بجهت طرفین اقاله است یا اینکه ثانیا تجدید نمایند
معامله را والله العالم سؤال هرگاه روضه خوان خوش صوت
باشد در مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام اشعار را بصوت خوش
بخواند لکن قصدش خواندن نباشد غنا است یا خیر جواب معیار
در غنا صوت خوش نیست بلکه کیفیت خاصه ایست از صوت که مناسب

مجلس اهل طرب است که در عرف تعبیر از آن با آوازه خوانی میشود سؤال
یکنفر میتواند در عقد دوام صیغه ایجاب و قبول را جاری نماید یا خیر
جواب احوط اینست که ایجاب و قبول را یکنفر در صیغه دوام و متعه
جاری نسازد بلکه دو نفر بخوانند سؤال اگر شخصی مشغول عبادت
باشد و اجنبیه وارد شود که صدق خلوت کند آیا عبادت محکوم ببطلان
است یا خیر جواب در صورت اشتغال بصلوة و ورود اجنبیه
اشکالی ندارد ظاهرا سؤال وطی دبر حلیله خود که حائض است
چه صورت دارد جواب احتیاط در ترک است سؤال در
اوقاتیکه حرام است مقاربت نمودن شخص با زوجه خود مثل
حالت حیض یا حالت صائم بصوم واجب معین یا بغیر اینها هرگاه مقاربت
اتفاق افتد عمدا یا سهوا آیا عرقها حکم عرق جنب از حرام است
یا خیر جواب ظاهرا در حکم عرق جنب از حرام است والله العالم
سؤال عرق جنب از حرام پاک است یا نجس جواب احوط اجتناب است والله
العالم سؤال هبه و هدیه بیاورند مثل فصل عروسی از هبه
هدیه یکسال یا دو سال بمانند خمس تعلق گرفت حال میخواهند
خمس او را بدهند معلوم نباشد که او رفته نظر شریک المال بوده
با عروس و اگر یکی از آنها خمس او را بدهد و در واقع اینقدر دیگری
باشان دیگر ذمه اش بری می شود یا خیر جواب در فرض سؤال
هرگاه یکی از آنها خمس او را با این قصد بدهد که اگر بر خودش ثابت

واگر نباشد تبرع از دیگری باشد انشاء الله بکر اشکالی ندارد
و ذمه هر دو بری میشود سؤال نظر کردن بزنان اهل کتاب بدون
ریبه جایز است یا نه و زنهای او مثل زنهای مسلمه است یا خیر جواب
بدون ریبه نظر کردن بآنها جایز است و زنهای آنها حکم زنهای مسلمه
دارد سؤال در تزویج زنان اهل کتاب دواما و انقطاعا بدون
اسلام ایشان جایز است یا نه جواب ظاهرا بعقد انقطاعی مانعی ندارد
سؤال تیغ زدن بسر شب روز عاشورا جایز است یا نه جواب در
صورتیکه مضر بنفسش نباشد جایز است پسر پدر میتواند مدت
منقطعه صغیر خود را هبه نماید یا خیر جواب ظاهرا میتواند در
صورت نبودن پدر صغیر حاکم شرع میتواند هبه مدت منقطعه طفل
صغیر را بنماید یا خیر جواب ولایت حاکم شرع در اینگونه امور معلوم نیست
سؤال اگر علم حاصل باینکه شخصی خمس نمیدهد یا سال خمس
برای خود تعیین نکرده معامله با همچو شخصی و مهمان او شدن جایز
است یا نه جواب در فرض ندادن خمس در هر عینی زمانی آن شخص
که علم داشته باشد که خمس آنرا نداده نمیتواند تصرف نماید چه
بمعامله و چه بمهمانی و در صورت شک عیبی ندارد والله العالم
سؤال در صف جماعت هرگاه طفل صغیر پهلوی مصلی باشد
در رکوع یا سجود لباس مصلی روی لباس طفل صغیر افتاده نماز
صحیح است یا خیر خصوصا هرگاه ولی طفل را اشناسی یا انکه وی

نداشته باشد جواب اشکالی ندارد انشاء الله سؤال امام جماعت
که بواسطه نداشتن دندان و رعشه در بدن در کلمات قصور
دارد مثلا (س) را شبیه به (ص) وضوء غیر المغضوب را بواسطه
رعشه مکرر میکند نماز جماعت با این امام چه صورت دارد جواب
اقتداء بامامی که قرائت صحیح نمیتواند بخواند محل اشکال است
هر چند نماز خود امام محکوم بصحت است سؤال هرگاه شخص در
نماز وقف بحرکت یا وصل بسکون نکرد نمازش باطل است یا نه
جواب وصل بسکون ظاهرا عیب ندارد و وقف بحرکت خلاف
احتیاط است سؤال اذان و اقامه واجب است یا نه جواب اذان
مستحب مؤکد است در نمازهای پنجگانه یومیه و احوط عدم ترک
اقامه است از برای مردان مگر در موارد سقوط آن و در سایر
نمازها مشروع نیست یعنی گفتنش حرام است سؤال سجده کردن
بر پوست بادام و فندق و گردو و پوست هندوانه و خربوزه و نان
جایز است یا نه جواب بلی جایز است اگر چه از پنبه جایز است بعد از جدا
شدن از مغز سؤال سجده کردن بر کاغذ جایز است یا نه جواب بلی
جایز است اگر چه از پنبه یا ابریشم یا ابریشم و غیر بدرست کرده باشند
و قدری آهک داشته باشد چه سفید باشد یا زرد یا سرخ یا آبی
والله العالم سؤال سجده بر تنباکو جایز است یا نه جواب بلی جایز است
سؤال در رکعت سوم و چهارم مخیر است در بین خواندن حمد و تسبیح اربعه

یا نه جواب بلی مخیّر است و افضل تسبیح اربع خواندن است پس
در رکعت سوّم و چهارم تسبیحات اربع یکمرتبه خواندن کافی است
یا نه جواب اقوی کفایت یکمرتبه است و احوط سه مرتبه است
سؤال شخص در وسعت وقت عمداً اقامه را ترک نمود
در نمازهای پنجگانه آیا نماز او صحیح است یا نه جواب احوط
اعادهٔ نماز است سؤال قصد مفطر مبطل است یا نه
مثلا در روز ماه مبارک رمضان طلب منی از خود نمود منی
خارج نشد یا قصد جماع کرد یا قصد خوردن یا آشامیدن
نمود و هیچکدام را بجا نیاورد آیا روزهٔ او صحیح است یا نه
جواب ظاهر عدم بطلان است اگر انزال نشود یا مفطرات
دیگر را بجا نیاورده سؤال هرگاه شخص در ماه مبارک رمضان
افطار نمود و بجهت فرار از کفاره پیش از ظهر سفر نمود یا
بحد ترخص نرسیده افطار نمود قضاء و کفاره بر او واجب است
یا نه جواب در وجوب کفاره محل اشکال است اگرچه احتیاط
خوب است بلی اگر پیش از ظهر افطار نمود و بعد از ظهر سفر نمود
اقوی وجوب قضاء و کفاره است سؤال ختنه کردن اطفال
بر ولی واجب است یا مستحب و هرگاه ولی نکرد بعد از بلوغ
بر طفل واجب است یا نه جواب بر طفل بعد از تکلیف واجب
است بر ولی قبل از آن احوط سؤال استعمال بادگیر نقره جایز است

یا نه جواب جواز بعید نیست و الله العالم سؤال ساعتهای
طلا و زنجیرهای طلا چه حکم دارد جواب ساعت طلا و نقره
که در این زمانها متعارف است حرام نیست و زنجیر طلا نیز حرام نیست
لیکن اگر بگردن اندازند یا به سینه آویزند که اسباب تجمل است بر
مردان حرام است مثل انگشتر طلا و دور عینک طلا از برای
شور مردان ظاهرا زینت صادق است و حرام است سؤال هرگاه
نجس شود بچه طریق آنرا پاک کنند جواب باین طریق که آب از
بالا بر اطراف آن بریزند تا بپایین رود و کفایت می کند یکدفعه
شستن هرگاه نجاستش غیر از بول باشد و دو مرتبه هرگاه
بول بوده باشد والله العالم سؤال ظرفیکه سگ آب یا مایع
دیگر از آن خورده باشد بچه طریق تطهیر کنند جواب باید
یکدفعه آنرا خاک پاک بمالند و بعد قدری آب بریزند در آن
و کل مال کنند اگرچه اقوی کفایت اول است و بعد سه مرتبه
شستن اگر باب قلیل باشد و یکمرتبه اگر باب کر یا جاری باشد
اگرچه احوط دو مرتبه است در کر و جاری هم سؤال انفحه
که شیردان بره و بزغاله میباشد که مشتمل است بر پنیرمایه
پاک است یا نه جواب پاک است اگرچه از میته جدا شود لکن ظاهر
آنرا که ملاقات با میته نجس کرده بشویند تمام شد سؤال و جواب
فی دار الایمان قم صانها الله عن التصادم سنه من الهجره

بسم الله تیمناً و تبرکاً

بذکر من جری بامره القلم والحمد
لله وحده تمام شد کتاب
مستطاب منتخب الرسائل بانضمام
بعضی مسائل متفرقه که در رسائل منتخبها
نوشته نشده بمحل فروش در قم درب
صحن جدید بهمت جناب آمیرزا علی اصغر
کتابفروش مباشرت شد حرره العبد المذنب
اسدالله الموسوی
۱۳۴۳
مقیم قم

رساله شریفه

منتخب الرسائل

که بتازگی بنظر مبارک حضرت حجة الاسلام آقای

حاج شیخ [illegible] الحائری یزدی متع الله المسلمین

بطول بقائه رسانیده با اضافاتی [illegible] جدیداً [illegible] و

[illegible] شده که بالغ بر بیست صفحه می باشد باهتمام

[illegible] یان از حیث طبع و حسن کاغذ بزیور طبع

[illegible] گردید

* آقای محمد کاظم وهوری گورکانی *

* و آقای محمد حسین بیگ زرنی

مى
میرزا جعفر
ب
میرزا جعفر
وع
میرزا جعفر

شمار
کتابخانه

رساله شریفه

منتخب الرسائل

که با تبرک بنظر مبارک حضرت حجة الاسلام و المسلمین
آقای حاج شیخ عبدالکریم الحائری شیخ متع الله المسلمین
بطول بقائه رساند با اضافاتی که جدیداً باو ملحق شده
که بالغ بر بیست صفحه می‌باشد باهتمام این داعیان از
حیث طبع و حسن کاغذ زینت طبع آراسته گردید

* آقای محمد کاظم رهبری گرگانی *

* و آقای محمدحسین بیاک زدی *

* محل فروش *

طهران - بازار حلبی سازها میرزا علی اکبر
کتابفروش قمی
قم - درب صحن جدید میرزا علی اصغر کتابفروش

* مطبعه سعادت - طهران *

نام
کتابخانه